

شش رسالہ فارسی

از رسائل

عالم ربانی

قولے محمد ظاہر قسیمی
«تیسرے ستر»

باہتمام

میرجلال الدین حسینی ارموی

«محدث»

سورة الاحقاف

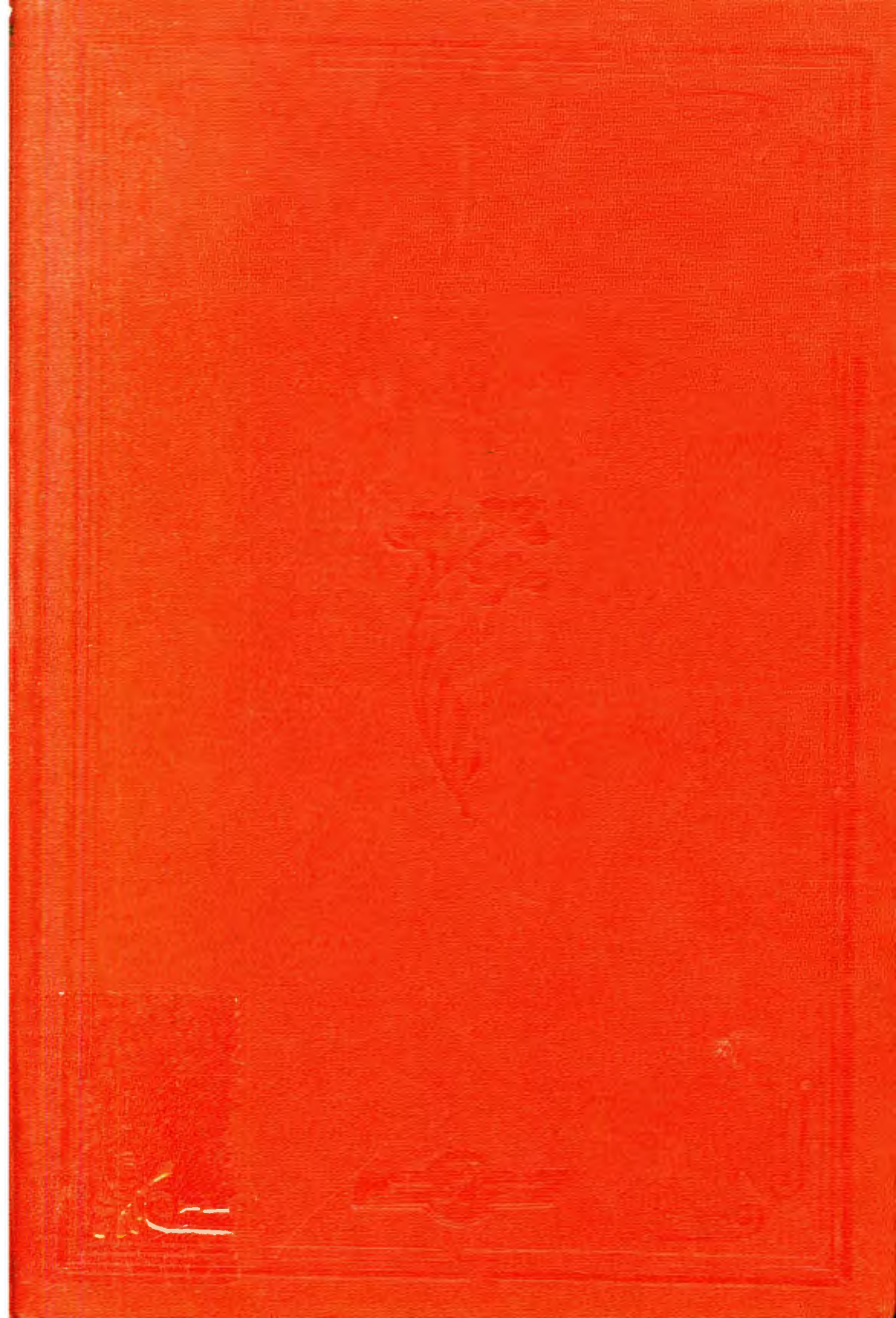
بسم الله الرحمن الرحيم

الحق اف كذبت

الاجناس

والانسان

والحيوان



شش رساله فارسی

از رسائل
عالم ربانی

قوله محمد طاهر قسیمی
«قدس سره»

با همتا حضرت
میرجلال الدین حسینی رموی
«محدث»

۱۳۳۹ ش - ق ۱۳۷۹

چاپخانه مصطفوی
تعمیر و تجدید
۱۳۷۹

این مجموعه

مشمول بر ۶ رساله فارسی است بترتیب ذیل :

- ۱ - معالجة النفس
- ۲ - مباحثة النفس .
- ۳ - ترجمه تنبيه الراقدین .
- ۴ - رساله درزکوة .
- ۵ - رساله درصلوة .
- ۶ - تحفه عباسی .

و نظر بنفاسست مطالب و اهمییت مباحث میتوان ایسن
مجموعهرا « آئینه عبرت و گنجینه حکمت » نامید .

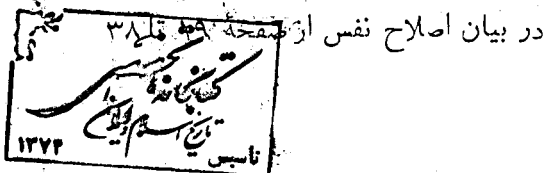
والسلام علی من اتبع الهدی :

رساله اول - معالجه النفس

مشمول بر ۱۶ مثال از صفحه ۱ تا ۱۵

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	مثال ۹- دنیا چون غذای لذیذتر است که فضله اش کندتر است . ۸		مثال ۱- طالب دنیا چون شخصی است که بریسمانی در چاهی آویخته . ۵
	مثال ۱۰- اهل دنیا چون کشتی نشستگان مختلف الاحوالند . ۸		مثال ۲- دنیا که مردم آنرا پایدار میدانند در گذر است چون سایه درختی . ۵
	مثال ۱۱- دنیا چون مهمانخانه ایست آراسته که گروهی پس از گروهی وارد شوند . ۱۰		مثال ۳- حال کسیکه بدنیا خوشدل باشد چون خفته است که خواب خوش بیند . ۶
	مثال ۱۲- مردم دنیا چون نشینندگان کشتی اند که از حرکت آن بی خبرند . ۱۰		مثال ۴- دنیا چون زنیست بدگل و کر به منظر . ۶
	مثال ۱۳- دنیا چون زن خوب صورت زشت سیرت بیوفاست . ۱۱		مثال ۵- دنیا چون پلی است که یک جانبش مهد و جانب دیگرش قبرست . ۷
	مثال ۱۴- طالب دنیا چون مسافر بیست که بمنظور تربیت شتر از قافله بازماند . ۱۳		مثال ۶- دنیا چون مار رنگین است . ۷
	مثال ۱۵- دنیا مزرعه آخرت است . ۱۴		مثال ۷- دنیا چون شمشیر زرانود است لیکن جانستان . ۷
	مثال ۱۶- دنیا بمنزله دار الشفاست و مردم بمنزله بیمارانند . ۱۴		مثال ۸- دنیا چون دریائست آرام که عاقل فریفته آن نشود . ۸

رساله دوم - مباحثه النفس



رساله سوم - ترجمه تنبيه الراقدین

در بیان موت وانتقال بسرای باقی؛ مشتمل بر یک مقدمه

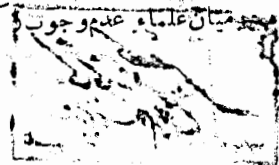
ودوازده فصل و یک خاتمه از صفحه ۴۱ تا ۱۲۶

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	فصل ۷- در موعظه اثر کننده و		مقدمه در اخبار وارده در تجریش
۸۵	دعای با اثری	۵۰	بر یاد مرگ
۹۴	فصل ۸- در موعظتی با اثر		فصل ۱- در حریر ساختن بر عمل
۹۷	فصل ۹- در دعائی با اثر	۵۷	ومپیا شدن برای مرگ
۱۰۲	فصل ۱۰- در موعظه کاملی	۶۲	فصل ۲- در فضیلت گریستن
۱۰۷	فصل ۱۱- در موعظه نفیسی	۶۵	فصل ۳- در خطاب با اصحاب قبور
۱۱۱	فصل ۱۲- در موعظه کاملی	۷۰	فصل ۴- در جواب مردگان بزبان حال
	خاتمه در آداب یاد مرگ و دعائی	۷۶	فصل ۵- در آگاهانیدن نفس
۱۱۸	اثر کننده	۸۱	فصل ۶- در موعظه با اثری

رساله چهارم - در بیان زکوة

واقسام آن و مشتمل بر شش باب است از صفحه ۱۲۹ تا ۱۴۱

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۳۸	در آنهاست	۱۳۳	باب ۱- در زکوة غله
	باب ۵- در بیان آنکه زکوة را از چه	۱۳۴	باب ۲- در زکوة طلا و نقره
	چیز باید داد و بچه کس باید		باب ۳- در زکوة شتر و گاو و
۱۳۹	داد	۱۳۵	گوسفند
۱۴۰	باب ۶- در زکوة فطره است		باب ۴- در چند چیز که مشهور
			میان علماء عدم وجوب زکوة



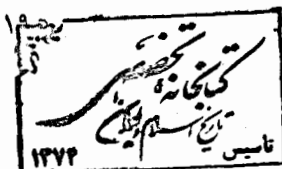
رساله پنجم - ترجمه صلوة

در آداب بجا آوردن نماز و ترجمه نماز از صفحه ۱۴۵ تا ۱۵۴

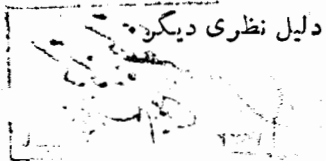
رساله ششم - تحفه عباسی

و مشتمل بر موضوعات ذیل است :

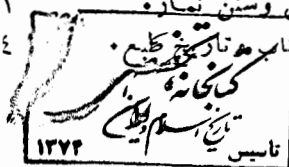
صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۷۱	فوائد کوهها و معادن . شمة از حکمتهای اختلاف شب	۱۵۷	حمد و ثنا و زمینه بیان مقصود ذکر سبب تألیف و نام و نشان
۱۷۲	وروز .	۱۵۸	مصنف (ره) و مصنف
۱۷۳	فوائد شب .		اصول دین و معنی توحید و علم و قدرت خدا
۱۷۴	شمة از عجایب کشتیها .	۱۵۹	
۱۷۵	فوائد دریاها و آبها .		معنی حی و سمیع و بصیر که بر خدا اطلاق میشود
۱۷۶	فوائد درختان و آبها .	۱۶۰	
۱۷۹	فوائد گلها و گیاههای مختلف .	۱۶۱	معنی اراده و کراهت خدا . استدلال بر وجود خدا بنظم و نسق
۱۸۰	انواع کشت و زرع .		زمین و آسمان .
۱۸۱	اندکی از حکمتهای حیوانات .	۱۶۲	چنانکه کشتی بی کشتیمان درست نرود جهان نیز بی جهانیان درست نباشد .
۱۸۲	گوشته خواران و علف خواران .	۱۶۳	
۱۸۳	حیوانات سواری و بارکش .	۱۶۴	اشاره بآیات الهی بطور کلی .
۱۸۴	حکمتهای مرغان .	۱۶۵	اندکی از حکمتهای آسمانها .
۱۸۵	کلاغ .		فوائد فصول اربعه .
۱۸۶	بزستوک و مرغ دریایی و شب پره .	۱۶۶	حکمتهای گردش آفتاب و ماه .
۱۸۷	زنبور عمل .	۱۶۷	فوائد ثوابت و سیارگان .
۱۹۱	کرم ابریشم .	۱۶۸	سرعت حرکت آسمانها و اختلاف آنها در حرکت .
۱۹۲	مورچه .	۱۶۹	
۱۹۳	عنکبوت و لیث .	۱۷۰	شمة از حکمتهای زمین .
۱۹۴	مگس .		
	فیل و پشه		



صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	دلایل توحید و نفی تجسم و لذت	۱۹۶	خار بشت و زرافه .
	والم ومعنی تکلم خدا و مباحث	۱۹۷	سگ و شتر .
	مهمه نفیسه که همه مربوط	۱۹۸	ملخ .
۲۳۱	بتوحید است ذاتاً و صفة .	۱۹۹	موش .
۲۳۸	معنی عدل .	۲۰۰	ماهی .
۲۳۹	نبوت عامه و خاصه بطور اجمال	۲۰۱	نهنگ .
۲۴۰	معجزات خاتم الانبیاء (ص) .	۲۰۲	سگ آبی .
۲۴۶	شبه از حالات پیغمبر اکرم (ص) .	۲۰۳	سرطان و کشف .
۲۴۸	معراج پیغمبر اکرم (ص) .	۲۰۴	زلفین و روباه .
۲۵۴	دلیل بر حدوث عالم .	۲۰۵	اژدها و گاو کوهی .
۲۵۶	عصت انبیاء علیهم السلام از سهو و زلل	۲۰۶	هوا و بادها .
	ولادت و وفات و عمر پیغمبر (ص) .	۲۰۸	سحاب .
۲۵۸	معنی امامت خاصه و اثبات آن .	۲۰۹	برف و تگرگ .
۲۵۹	شروط امامت و اثبات حقانیت	۲۱۰	رعد و برق .
۲۶۴	ائمة اثنا عشر .	۲۱۱	اندکی از حکمتهای خلقت انسان .
۲۷۱	مطاعن شیخین .	۲۱۳	استخوان سر .
۲۸۰	مطاعن عثمان .	۲۱۵	فایده گوشت .
۲۸۱	ابوبکر و نسب او .	۲۱۶	فوائد انگشتان .
۲۸۲	عمر و نسب او .	۲۱۸	چشم .
۲۸۳	عثمان و نسب او و معاویه و نسب او .	۲۲۱	گوش .
	سلوک عایشه و حفصه با اهل بیت	۲۲۲	بینی و دهان و زبان .
۲۸۵	پیغمبر .	۲۲۳	چگرو مری و دل .
	ابوالحسن اشعری و آراء و عقائد	۲۲۴	ولادت طفل .
۲۸۷	او .	۲۲۵	کلیاتی نسبت بنشو و نمای طفل .
۲۸۹	ابوحنیفه و فتاوی او .		اشاره بتوحید مفضل و فضیلت
۲۹۱	مالک و فتاوی او .	۲۲۶	تفکر در آثار خدا .
۲۹۲	شافعی و فتاوی او .		استدلال بر وجود خدا با پناه
۲۹۳	احمد بن حنبل و فتاوی او .	۲۲۸	بردن مضطربوی .
		۲۳۰	دلیل نظری دیگر .



صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۱۳	دابة الارض .		موالید و وفیات
۳۱۴	یا جوج و مأجوج .		أئمة اثنی عشر
۳۱۶	معاد و سؤال قبر .		ولادت و وفات امیر المؤمنین علی
۳۱۸	فشار قبر .		علیه السلام .
۳۱۹	جرید تین و فایده او .	۲۹۵	ولادت و وفات امام حسن و امام حسین علیهما السلام .
	خواندن سوره زخرف و نساء	۲۹۶	ولادت و وفات امام زین العابدین و حضرت باقر علیهما السلام
	موجب نجات از فشار قبر و آزار جانوران است .	۲۹۷	ولادت و وفات حضرت صادق و کاظم و رضا علیهم السلام .
۳۲۰	آزار جانوران است .	۲۹۸	ولادت و وفات امام محمد تقی و علی النقی و حسن عسکری (ع) .
۳۲۱	تجسم اعمال حسنه و قبیحه .	۲۹۹	ولادت و غیبت امام زمان عجل الله - فرجه .
	محل ارواح مؤمنان و کفار و اطلاع ارواح مؤمنان بر خوبیهای اعمال اهل بیت خود .	۳۰۰	نواب اربعه .
۳۲۲	خود .	۳۰۱	اشاره بکثرت روایات در باب غیبت امام زمان .
۳۲۳	قیامت و محاسبه آن روز .	۳۰۲	ذکر سبب غیبت امام زمان .
۳۲۴	نامه اعمال و شهادت اعضا .	۳۰۳	برخی از علائم ظهور .
۳۲۵	حوض کوثر و بیانات در این باب .	۳۰۴	اشاره بروز و سال ظهور امام علیه السلام .
۳۲۷	میزان .	۳۰۶	معنی رجعت و اثبات آن .
۳۲۸	شفاعت و گناهان صغیره و کبیره .	۳۰۷	اشاره بساینکه در زمان غیبت بعضو امام میتوان رسید .
۳۳۰	تعداد کبائر .	۳۱۰	جای امام در زمان غیبت و ثواب انتظار فرج .
۳۳۱	حقیقت توبه .		دجال .
۳۳۲	صراط .		
۳۳۳	بهشت و طوبی .		
۳۳۵	جهنم .		
۳۳۶	بهشتی و دوزخی .		
۳۳۷	نماز یومیه و شرایط آن .		
۳۳۹	حدیث حماد بن عیسی درباره نماز .		
۳۴۱	فرائض و سنن نماز .		
۳۴۴	ختم کتاب و تاریخ طبع .		



مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

اما بعد

این چند کلمه بعنوان «مقدمه» در پیرامون ترجمه مصنف و آثار او، در اینجا درج میگردد، با آنکه در آغاز چند رساله از این رسائل ششگانه مطبوعه مجلده در این مابین الدفتین ترجمه مصنف (ره) و اسامی آثار او از کتب تراجم معتبره نقل شد باز لازم دانستم که نظر بفوائد و نکاتی این مقدمه مختصره را در اینجا بیارم.

فاضل کشمیری (۱) در کتاب نجوم السماء گفته (ص ۶۴) :

«مولی محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی ثم النجفی ثم القمی - از مشاهیر علمای امامیه و اکابر محدثین فرقه ناجیه بود شیخ حرّ عاملی و

(۱) محدث نوری (ره) که با این عالم معاصر بوده در کتاب «الفيض القدسی» در مقام نانی هنگام نقل از کتاب او در باره وی چنین تعبیر کرده :
«قال العالم الفاضل الاميرزا محمد علی الكشميري الساكن في بلدة لکنهو من بلاد الهند في كتاب نجوم السماء» .

خاتم‌المجتهدین ملا محمد باقر مجلسی صاحب بحار الانوار از آن جناب روایت دارند و در امل آمل آن جناب را به «عالم محقق و بدقق و ثقة و فقیه و متکلم و محدث جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن» ستوده و گفته که: از تصانیف شریفه اش کتابهاست از آنجمله شرح تهذیب الحدیث و کتاب - حکمة العارفين فی رد شبه المخالفين و کتاب بهجة الدارين و کتاب تحفة الاخیار شرح قصیده مونس الابرار و کتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین و امامة الائمة الطاهرین و رساله حق الیقین و رساله جمعه و رساله فوائد مدنیة فی الرد علی الحکماء و الصوفیة و کتاب حجة الاسلام و غیر ذلك من الکتب و الرسائل، و شیخ حبر عاملی آورده که: من از او روایت حدیث دارم انتهى و رساله در رد براقوال و اعمال صوفیة و چون بعض معاصرینش رد بر آن رساله و حمایت طریقه صوفیة کرده بود ملا می ذکر بار دیگر رد بر آن نوشت چنانچه در حال آخوند ملا محمد تقی مجلسی (ره) بیان آن کرده شد.

و آنچه در ترجمه مولی محمد تقی مجلسی گفته این است (ص ۶۳):
 «فاضل جلیل و محدث نبیل ملا محمد طاهر قمی نجفی که مجمعی از احوالش بعد از این إن شاء الله تعالی تحریر میشود از معاصرین آخوند ملا محمد تقی مجلسی علیه الرحمه بود رساله در تشنیع بر اعمال و اقوال صوفیة تألیف نموده و آخوند علیه الرحمه بنا بر آنچه بسوی آن جناب نسبت میکنند رساله در جواب آن بر نهج حواشی از جانب صوفیة مشتمل بر مناظره در تأیید طریقه فاسده و اعمال کاسده آن فرقه مبتدعه و حمایت جمعی از اسلاف ایشان و ادعای تشیع آن بدکیشان نوشته ملا طاهر مذکور بار دیگر رد بر جواب مذکور نوشته و بحجج ساطعه بنقض کلام

ایشان پرداخته بر وجهی که عامه مؤمنین را از برای اطلاع و آگاهی بر حال ضلالت مآل صوفیه کافی است.

آنگاه بمقام بیان عدم صحت نسبت رساله جوایبه نامبرده بمولی محمد تقی مجلسی (ره) بر آمده و بیانات کافی در این باب ایراد نهوده است هر که میخواهد بآنجا مراجعه کند.

نگارنده گوید: با آنکه از بیانات مذکوره علو مقام و عظمت شأن و جلالت قدر مصنف بخوبی برای اهل دانش و بینش روشن میشود لیکن تاندرکی دارد مطالعه در آثار و تدبیر در تراوشات فکری وی که در کتب خود ودیعه گذاشته است نشویم نمیتوانیم چنانکه شاید و باید پیاپی بلند و مقام ارجمند او در خدمت بآئین جعفری و مذهب اثنا عشری پی ببریم.

توضیح مطلب آنکه چنانکه گفته اند: «کتاب الهی، عنوان عقلمه و رسول فهمه» اگر از راه ملاحظه آثار و در ترجمه حال اوشویم و بعبارت واضحتر چنانکه دأب و دیدن دانشمندان عصر حاضر است که در ترجمه حال اکتفا بیانات علمای تراجم در قضاوت بتعیین درجه فضل و مرتبه که مال اشخاص نکرده بلکه خودشان وارد مطالعه و دقت و تدبیر در نوشتجات و کتب و آثار و احوال اوشده و آنچه را که از این راه بدست میآورند آنرا با بیانات نویسنندگان تراجم احوال می سنجدند پس آنچه مؤدای توافق و تطابق آندو باشد آنرا مورد قبول و ملاک حکم قرار میدهند پس بهتر آنست که از همین راه نیز وارد شناختن حال مصنف (ره) باشیم بانوجه باینکه بیانات شیخ حرّ عاملی و فاضل کشمیری و محدث قمی و امثال ایشان در نهایت اعتبار است لیکن قبول قول ایشان در این

باب در حکم تبعیت و تقلید بگفتار ایشان است در صورتیکه تدبیر در آثار و استنباط ترجمه حال وی از آن جهت بمنزله اجتهاد است بهر حال چون بآثار مصنف (ره) نگاه میکنیم چند امر بنظر خواننده میرسد .

۱- يك نوع معنویت و خلوص و تذکیر و توجّه بنشأه آخرت و مواظبت بر انجام وظائف دینی و محاسبه نفس و تفکر در عدم بقای شخص در دنیا و غیر اینها از اموری که در این ردیف است و همه آنها در غایت وضوح دلالت میکنند بر اینکه صاحب این بیانات پایه بسیار بلندی و مقام بسیار ارجمندی را در زهد و تقوی و اخلاص در عمل و مراقبت بامور آخرت داشته است و از راه مؤثر بودن بیانات و نصائح مصنف (ره) در فکر خواننده و بیدار کردن او و واداشتن او بر اینکه فکری بحال خود کند بخوبی روشن میشود که نویسنده خود عامل بگفتار خود بوده و فقط دعوت دیگران مقصود او نبوده است بی آنکه خود عمل نکند زیرا اثر کلماتش مطابق مضمون «اذا خرج الکلام من القلب دخل فی القلب» یعنی «سخن کز جان برون خیزد نشیند لاجرم بر دل» بخوبی میتوان دریافت که خود در غایت درجه امکان عامل بگفتارش بوده است .

۲- از ملاحظه کتب وی معلوم میشود که با اخبار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بسیار مأنوس بوده و اطلاع و احاطه تمام بآثار آن حضرات داشته است و این مطلب از تدبیر در کتاب «تحفه عباسی» بخوبی ظاهر میشود زیرا آن کتاب با صغر حجم خود مشتمل بر یک دوره عقائد حقّه و معارف الهیه از مبدأ تا معاد است بیک نهج خاصی که بعضی از آنها را می بینیم که در سایر کتب کلامی و غیر آن نیز یا بآن نهج و اسلوب یاد نشده یا اصلاً عنوان نشده و مورد بحث قرار نگرفته است و بزرگترین شاهد باین امر

آنست که همه میدانیم که علامه مجلسی (ره) غواص بحار اخبار مأثورہ از ائمہ اطہار علیہم السلام بوده است و پس از تبجّر در فهم اخبار بتألیف و تصنیف پرداخته و آخرین تألیف او کتاب حق الیقین است که بعد از بلوغ با آخرین مرتبه احاطه و اطلاع و تبجّر تألیف کرده است چون درست دقت میکنیم می بینیم مرحوم مجلسی نه تنها در نام گذاری کتاب حق الیقین خود از این استاد بزرگوار خود استفاده کرده یعنی این نام را از او فرا گرفته بلکه تمام موضوعات بحث کتاب شریف حق الیقین را از آغاز تا انجام بر روش و اسلوب و ترتیب ورود بموضوع بحث و خروج از موضوع بحث کتاب تحفہ عباسی تألیف نمود است با این فرق که موضوعات بحث در حق الیقین بیشتر کجکلاوی و تحقیق شده است لیکن اصل آنها از رسالہ تحفہ عباسی اخذ شده پس طبق مضمون «الفضل للمتقدّم» و «الفضل للمبتدی وان احسن المقتدی» حق تقدّم محفوظ است پس وقتی که مثل مجلسی (ره) که مطلع ترین و متبحرترین علمای زمان خود بوده است از این رسالہ استاد خود این چنین پیروی و اقتباس و استفاده کند حال دیگران معلوم خواهد بود.

ناگفته نماند مجلسی (ره) در ترجمہ رسالہ توحید مفضل نیز از این کتاب زیاد استفاده کرده است بلکه میتوان گفت که اساس ترجمہ آن رسالہ در روش بیان و تعبیر مأخوذ از تحفہ عباسی است چنانکه بر هر که تدبّر کند واضح خواهد شد.

مطلبی قابل توجه

از جمله اموری که موجب مزید حسن رسالہ بلکه کتاب (۱) تحفہ

(۱) - این اضراب بر ای اشاره بآنست که اگر چه مصنف (ره) از این تألیف

خود بر رسالہ تمیز کرده است لیکن نظر بعظمت معنی بلکه نظر بعجمش نیز *

عباسی شده و بنفاست آن افزوده و آنرا مصداق «نور علی نور» گردانیده است آنست که مصنف (ره) در مقام معرفی برخی از عجایب خلقت و غرائب حکمت مصنوعات الهی که میتوان از آنها به «اسرار آفرینش» تعبیر نمود حدیث مأثور از حضرت صادق علیه السلام را که بمفضل بن عمر فرموده و از این روی آن حدیث به «توحید مفضل» معروف شده است مورد استفاده قرار داده و محصل آنرا بزبان فارسی در آورده و در این رساله گنجانده است چنانکه خود نیز در متن کتاب باین مطلب تصریح کرده است (۱).

اهمیت «توحید مفضل»

«توحید مفضل» اهمیت بسیار بسزا و ارزش بسیار قابل توجه دارد زیرا در این حدیث شریف حضرت صادق علیه السلام قسمتی از اسرار خلقت و حکمت‌های الهی را که در آفرینش برخی از موجودات مخصوصاً حیوانات بکار رفته است درخور فهم مفضل بن عمر بیان فرموده است و چون مفضل نیز تحت تربیت آن حضرت تربیت شده و از معارف آن حضرت و از علوم آن منبع فیض و حکمت بقدر استعداد خود بهره ور بوده است حضرت باندازه که ظرفیت فهم او و در چند جلسه مختصری تعلیم وی نموده است و اگر اهل خبره این فن یعنی اطباء و اهل تشریح و جانور شناسان بنظر دقت در آن چند صفحه نگاه کنند خواهند دانست که آن رساله صغیر الحجم بچه اندازه عظیم المعنی و جسیم القدر و کبیر الشأن

نسبت بسائر رسائل میتوان آنرا کتاب نامید لذا مدار مقام تعبیر از آن گاهی بر رساله تبعاً للمصنف (ره) و گاهی بکتاب نظراً الی واقع الامر تعبیر کرده ایم
فتفطن .

است و چه پایه بلند و مقام ارجمند در باب خود دارد زیرا نگرنده در آن کتاب باید این را در نظر نگیرد که امروز علم حیوانشناسی بچه حدّ شامخی رسیده است بطوری که میتوان گفت چشم عقل را خیره و جهانیا را در ششدر حیرت مات میسازد بلکه باید آن دوره ظلمانی را در نظر بگیرد که بقایای خرافات و اوهام از قبیل اصداء و هام هنوز در اذهان مردم جلوه گر بوده با آنکه انوار اسلام معظم آنها را از بین برده بود پس در چنان زمانی تا کسی علم او مأخوذ از علم الهی که مبدأ نامتناهی است نباشد چنین اطلاعات عجیبه را در چنان دوره در چند جلسه مختصر و کوتاهی برای یک نفر شنونده که از علم طب و تشریح و جانور شناسی نیز بهره بسیاری ندارد نمیتواند بیان کند و بذهن او بسپارد.

بخاطر دارم روزی در منزل خلد آشیان مرحوم حاجی سید نصر الله تقوی بودم اتفاقاً یکی از اطباء ماهر در فن خود که از طرز صحبت و روش تقریر و بیان او معلوم بود که اهل اطلاع و زحمت کشیده و کار کرده و بقول عرب «محدثك و مَجْرَب» در این کار میباشد و مایل باین قبیل اطلاعات نیز است حاضر بود، مرحوم تقوی در طی بیانات خود شمه از حکم و اسرار مودعه در این حدیث را تقریر و اظهار کرد طیب مذکور در شگفت شد چنانکه از لحن کلامش پیدا بود که باور نمیکند که این اطلاعات در آن دوره از کسی صادر شده باشد پس خواهش و درخواست کرد که آن حدیث را ببیند مرحوم تقوی حرکت کرده و از کتابخانه خود نسخه آن کتاب را آورده و بوی ارائه نمود پس طیب غرقه در بای حیرت و شگفت شده انگشت تعجب بدنشان گرفت و باقی قصه را درست در خاطر ندارم گویا سخن باینجاها منتهی شد که چه خوب میبود که علما و روحانیان

ما بنشر این قبیل آثار صادره از حضرات معصومین علیهم السلام نیز می پرداختند و بمعرفی این گونه حکم و معارف نیز همت میگماشتند تا سایر ملل می فهمیدند که دانشگاه تعلیمات الهی تا چه حدی تربیت افکار نموده است؟! و معلمین و استادان این علوم تا چه اندازه وسعت اطلاع داشته اند؟

خوشبختانه این حدیث شریف از قدیم الایام در میان شیعه مورد توجه علما قرار گرفته و شروح عدیده بر آن نوشته اند و از آن جماعه شرح مجلسی (ره) است که مکرر در ایران چاپ شده است و متن نیز مکرراً در ایران چاپ شده و چاپ ترکیه نیز بنظرم رسیده است بلی بطرز جدید و اسلوب عصری تاکنون چاپ نشده است که شاید آن نیز بشود ان شاء الله تعالی.

باری نظر بدو امر نامبرده میتوان این مجموعه رسالات را «آئینه عبرت و گنجینه بند و حکمت» نامید زیرا پنج رساله اولی اعلی مصداق تنبیه و تیقظ و اعتبار و پند گرفتن برای صاحبان است و رساله اخیر یعنی تحفه عباسی نیز بمشابه گنجی شایگان است که گوهرهای پر قیمت معارف و مطالب عالیها را برایگان در دسترس طالبان و جویندگان آنها میگذارد.

۴- فصاحت و بلاغت فوق العاده و سلاست بیان و روانی عبارت و رسائی معنی است که بدرجه کمال در این رسائل بکار رفته بطوریکه باندک توجهی در وهله اولی مورد تصدیق و محل قبول هر صاحب بصیرت با انصاف میباشد و با آنکه در این امر علامه مجلسی (ره) بتصدیق غالب اهل خبره از قبیل صاحب ریاض العلماء و غیره مقام بسیار شامخی دارد شاید بیایه استاد خود مولی تهل طاهر در این امر نرسد و سر آن این است که این شخص دارای ذوق شعری و صاحب قریحه غراء بوده است چنانکه

کتابهایش نشان میدهد و پرواضح است که ابن امر در روش کتابت و تحریر وجودت اسلوب بیان و تقریر دخالت عجیبی دارد که ما هو الواضح .

۴- از ملاحظه آثار استدلالی مصنف (ره) برمیآید که وی در قوت تقریر و بیان و اقامه دلیل و برهان بسیار مقتدر و قوی دست بوده و در الزام خصم و از بین بردن طرف و ابطال اقوال مخالف عقیده خود دست توانائی داشته است از این روی است که توانسته در کتب و رسائل استدلالی خود با حکما و صوفیه طرف شود و برای اثبات مدعی خود دلایل کافی و براهین وافی اقامه کند هر که طالب باشد مراجعه کند و برای اثبات این مطلب مراجعه بکتاب استدلالی او کافی است بلکه از ملاحظه رساله حق- الیقین این مدعا روشن میشود زیرا در آنجا با بطلان قاعده معروفه الواحد لا یصدر عنه الا الواحد برداخته و همچنین در مبحث علم خدا نسبت بجزئیات با ابوعلی سینا طرف شده و بتزییف کلمات او چنانکه شاید و باید برداخته و بلکه طرفیت مصنف (ره) با معاصر خود عالم جلیل القدر معروف فیض کاشانی (ره) بر روی اصل مخالفت با اصول و قواعد حکما بوده است و از جمله مواردی که برفیض مرحوم حمله کرده مبحث سعادت و شقاوت ذاتی است، الی غیر ذلک، و اگر دست طالب این مطلب بآثار استدلالی خطی او نرسد تحفه الاختیار او را که در ذم صوفیان است و بچاپ رسیده ملاحظه کند زیرا با آنکه در آن کتاب استدالات مستوی بی بایه نیز بنظر میرسد لیکن تمام عمل و اصل مطلب و کلیه کارانجام یافته را اعم از مباحث و غایات در نظر باید گرفت و از ملاحظه روی هم رفته آن کتاب مدعی ما ثابت میشود .

توضیح آنکه در آن دوره که تصوف رونق و رواج بسزائی داشته سمند همت بردایشان تاختن و قد مردانگی علم ساختن و بتزییف و ابطال

عقائد و افکار ایشان پرداختن شهادت و بضاعت کافی لازم داشته و تا کسی در علم و فضل و تتبع و تحقیق و شخصیت و اعتبار و عظمت و تشخیص غث و سمین افکار و عقائد و آراء و اقوال بزرگان و تطبیق آنها با حدیث و قرآن مقام شاه‌مختی و پایه بسیار بلندی نمداشت نمیتوانست بچنین کاری اقدام و بچنین امری قیام نماید و چون درست نظر میکنیم می‌بینیم که ه‌صنّف (ره) نخستین کسی است که در آن زمان بتألیف کتاب مستقلی در این باب پرداخته است و بعد از وی شاگردش شیخ حرّ عالمی (ره) کتاب اثنا عشریّه را بتبعیت وی نوشته است و قبل از آن ذمّ صوفیه در کتب بعنوان فصلی یا بابی ذکر شده از قبیل حدیقه - الشیعه محقق اردبیلی (ره) حتی بعد از ه‌صنّف نیز زیرا بزرگترین عالم که در آن عصر با کمال اقتدار با صوفیه طرفیت کرده و کسر صولت ایشان چنانکه شاید و باید نموده است علامه مجلسی (ره) است و او در این موضوع در مطاوی کتبش بیاناتی اکتفا کرده مثلاً در رساله عقائد و در مرآة العقول (در مقدمه و غیر آن) و در چند مورد از عین الحیوة و در بعضی موارد از مجلدات بحار کلماتی و عباراتی در تزییف و ابطال طریقه ایشان یاد کرده لیکن تألیف مستقلی ننموده است باری از طرفیت ه‌صنّف با آن دسته بتمام قوی و نهایت صراحت لهجه عظمت شخصیت وی معلوم میشود در صورتیکه می‌بینیم مرحوم فیض و محمد تقی مجلسی و نظائر ایشان با علو مقام علمی خود تا حدی با صوفیه مماشات کرده‌اند و این امر نزد اهل خبره و بصیرت واضح است و حاجت باقامه دلیل و برهان ندارد و اگر کسی شبهه داشته باشد در این عبارت مجلسی (ره) که در اواخر رساله عقائد خود گفته تدبیر کند و نصّ عبارت او این است :

«وإياك أن تظنّ بالوالد العالمة نور الله ضربه أنه كان من

الصوفیة وبعتمد مذاهیمهم و مسالكهم و حاشاه عن ذلك و كيف يكون كذلك وهو كان آنس اهل زمانه باخبار اهل البيت عليهم السلام و أعلمهم و أعمالهم بها بل كان سالک مسالك الزهد و الورع و كان في بدء امره يتسمى باسم- التصوف ليرغب اليه هذه الطائفة و لا يستوحشوا منه فيردعهم عن تلك الاقاييل الفاسدة و الاعمال المبتدعة و قد هدى كثيراً منهم الى الحق بهذه المجادلة الحسنه و لما رأى في آخر عمره أن تلك المصلحة قد ضاعت و رفعت أعلام الضلال و الطغيان و غلبت احزاب الشيطان و علم أنهم اعداء الله صريحاً تبرأ منهم و كان يكفرهم في عقائدہم الباطلة و أنا أعرف بطريقته و عندى خطوطه في ذلك.

محصل ترجمه آنکه

زينهار ازاينکه دربارۀ پدر بزرگوار من اين گمان را داشته باشی که او از صوفيان بوده و عقیده بمذهب و مسلک ایشان داشته است حاشا و کلا چگونه چنین خواهد بود در صورتیکه او آشنا ترين و مأنوس ترين اهل زمان خود بود باخبار اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام و داناترين و عمل کننده ترين اهل روزگار خود بود بفرمایشات آن بزرگواران بلکه در تبعیت بائمه عليهم السلام بمقام زهد و تقوی رسیده و زاهد و برهیزگار بوده است و سرّ اين نسبت باو آنست که وی در آغاز کار باين قصد اين نام را بر خود گذاشت تا صوفيان از او رم نکنند و با او مأنوس شوند شايد بتواند ایشان را بدین وسيله از آن راه فاسد و عقیده باطل برگرداند و براه راست برساند چنانکه بسياری از ایشان را نیز براه راست آورد ليکن چون در آخر عمر دید که اين مصلحت ضایع شد و کار از اصلاح باين قبيل مجامله و دعوت حسنه گذشت و دریافت که ایشان علناً با خدا

طرفیت میکنند و از راه حقّ عالماً و عامداً اعراض مینمایند از ایشان آشکارا تبرّی نمود و از راه و رسم و عقیده و آئین ایشان بیزاری جست و بعد از یأس از برگشتن ایشان ایشانرا نظر بعقائد باطله که داشتند تکفیر میکرد و میگفت که: این عقائد ایشان مقرون بکفر و منافی با ایمان است، و چون من پسر اویم عقیده و مذهب وی را بهتر از دیگران میدانم و خطوط و نوشتهجات او در این باره نزد من موجود است.»

پس باتدبیر در این عبارت مدّعی ما واضح و شبهه هر که شبهه داشته باشد زایل میگردد.

استفاده مصنف در بعضی مطالب

از کتب دیگران

باید دانست که مصنف (ره) اساس غالب بیانات خود را در این رسائل شش گانه خود که اکنون طبع شد بر احادیث و اخبار ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام گذاشته است لیکن با وجود این از کتب دیگران نیز استفادات بسیار نموده است مثلاً چون درست دقت میکنیم می بینیم رساله تنبیه الرافدین مصنف (ره) که ترجمه آن سوّمین رساله این رسائل است مأخوذ از ادعیه و مناجاتهای ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام است از قبیل مناجات امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که در ضمیمه بعد از تهجد وارد است و از فقراتش این است «الهی کانتی بنفسی وقد أضجعت فی حفرتها، وانصرف عنها المشیعون من جیرتها، و بکی القرب علیها لغربتها، و جاد بالدّموع علیها المشفقون من عشیرتها، و ناداها من شفیر القبر ذو و مودّتها، و رحمها المعادی فی الحیاة عند صرعتها (تا آخر مناجات که از این چند فقره بر مضمون باقیش پی میتوان برد) و همچنین

است بعضی خطب نوح البلاغه و نظیر آنست ندبه های منسوب بحضرت زین العابدین علیه السلام که اساس این کتاب این قبیل آثار و اخبار مأثوره بوده است باوجود این مصنف (ره) از محاسبه النفس ابن طاوس (ره) و محاسبه النفس کفعمی (ره) در این رساله بسیار استفاده کرده است و همچنین از رساله بهر ایمیّه میر سید علی همدانی در بعضی رسائل دیگرش استفاده و اقتباس نموده است .

باری این امور چندان مهمّ نیست مهمّ همانا نتیجه حاصله است و آن وجود این چند اثر نفیس است که بحمدالله از دستبرد حوادث روزگار مصون مانده و بتوفیق ایزدی در این هنگام بعد از تهیّما و سائل مادّی آن باهتمام یکی از اجلّه فضلاى سادات زیدمجدده و فضله و اقدام اینجانب بطبع رسید امید چنانست که خوانندگان این رسائل و استفاده کنندگان از آنها مصنف (ره) و بانى و ناشر را بدعای خیر و طلب مغفرت یاد کنند .

والسلام على من اتبع الهدى

وكان تحریر ذلك فى ٢٦ شهر شوّال المکرم ١٣٧٩ م

مطابق سوّم اردی بهشت ١٣٣٩

میر جلال الدین الحسینی الارموی

«محدث»

رسالة

معالجة النفس

تأليف

عالم جليل

مولي محمد طاهر قمي

(قدس سره)

باهتمام

میر جلال الدین حسینی ارموی

«محدث»

۲۳ ع آخر ۱۴۲۹ = ۲۳ آبان ۱۳۳۸

«چاپخانه مصطفوی»

شيخ بزرگوار محمد بن الحسن بن الحر العاملي

در تذكرة المتبحرين في العلماء المتأخرين كفته :

« المولى الاجل محمد طاهر بن محمد
حسين الشيرازي، ثم النجفي ثم القمي
من اعيان الفضلاء المعاصرين عالم
محقق مدقق ثقة فقيه متكلم محدث
جليل القدر عظيم الشأن له كتب ؛
منها شرح تهذيب الحديث ، كتاب
حكمة العارفين في رد شبه
المخالفين ، كتاب الاربعين في فضائل
امير المؤمنين و امامة الائمة
الطاهرين عليهم السلام ، و رسالة
الجمعة ، و رسالة الفوائد الدينية
في الرد على الحكماء والصوفية ،
و كتاب حجة الاسلام وغير ذلك من
الكتب والرسائل نروها عنه . »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وعترته الطاهرين .

اما بعد

ای عزیز من بدان و آگاه باش که تو مسافری و مجموع سفرت از ابتدا تا انتها شش منزل است : اول صلب پدر ، دوم - رحم مادر، سوم - فضای دنیا ، چهارم - ظلمات قبر ، پنجم - صحرای محشر ، ششم - بهشت یا دوزخ . و اکنون تو در منزل سیم که جایگاه غولان و دیوان راهزن است گرفتاری و قطع این مرحله بتمامی عمر میشود .

بدانکه روزهای عمر تو بمنزله فرسخها است ، و ساعتها بمنزله میلهاست و نفسها بمنزله گامهاست و الحال تو ندانی که از این منزل چقدر مانده باشد شاید گاهی چند بیش نمانده پس باید که فریفته زیب و زیور این رباط دودر و این منزلگاه پر خوف و خطر نگشته ، پیوسته در مشاهده کوچاکوچ و روارو لشکر اموات بوده باشی و از سفر خوبستن فراموش نسازی و ذره از محبت دنیا که موجب صد گونه محنت و بلاست در دل خود جای ندهی و از حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که :

حَبِّ الدِّينِ رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. یعنی محبت دنیا سرهمه گناهان است . پس از این حدیث معلوم میشود که جمیع گناهان ظاهری و باطنی از محبت دنیا حاصل میشود ، و گناه هر کس بمقدار محبت اوست بدنیا ، پس اگر خواهی که دل از آلودگیها پاک سازی و خود را در ورطه هلاک نیندازی باید که در مقام معالجه در آمی و در ابتدا پرهیز نمایی و طریق معالجه و پرهیز چنانست که یکچند از اهل دنیا گریزان گشته خود را بترك لذات دنیوی عادت فرمائی و در هر ساعت از روز و شب از جلالت ذکر مرگ جرعه بیاشامی و طریقه ذکر مرگ چنانست که دل را از شغلهها فارغ ساخته، تصور صورتها و اوضاع و احوال یاران و دوستان خود نمایی و فکر کنی که صورتهای ایشان چگونه تغیر یافته و اعضا چون از هم ریخته و فرزندان چگونه یتیم مانده ، و زنانرا چون دیگران بعقد خویش در آورده اند و مالها را چگونه قسمت نموده اند ؟ ! ، و بعد از آن فکر نمایی که حال تو نیز عنقریب همچنین خواهد بود باید که با این حال بملاحظه مثالی چند که در این رساله از بهر دنیا مذکور میشود مداومت نمایی و این رباعیات نصیحت آمیز که از طبع فقیر بیماری پروردگار سرزده گاه و بیگاه بخوانی و خود را بدان آگاه نمایی و چون بمعالجه مذکور عمل کنی رفته رفته غبار غفلت از دیده دلت زایل گردد و از جمله درو شدلان پیش بین و بینایان صاحب یقین گردی و بر اوقات گذشته خود حسرتها خوری و ندامتها کشی و دیگر ترا پروای خورد و خواب نماند و جز بکار آخرت بهیچ کار دیگر مشغول نگردی .

در باعی

گرتو بخود و بکار خود در نگری در تن همه پوست خود چو جامه بدری
در خوردن نان و آب بینی که همی جز زهر نیاشامی و جز خون نخوری

دئال اول

طالب دنیا بمثال شخصی است که بریسمان در چاهی معلق آویخته شده باشد و دو موش یکی سفید و یکی سیاه پیوسته در بردن آن ریسمان سعی می نمایند و از دهائی عظیم در ته چاه دهن گشاده، منتظر است که ریسمان بریده شود و آن شخص را طعمه خویش سازد و در دیوار آن چاه عسلی خاك آلوده مالیده شده و بر آن زنبور بسیار جمع آمده اند و آن شخص با این حال همه چیز را فراموش نموده بدان عسل مشغول شده و از بهر انگشتی از آن صدنیش میخورد.

بدانکه آن چاه دنیا است و آن از دهامرگت، و آن ریسمان عمر، و آن موش سیاه و سفید روز و شب است که در قطع ریسمان عمر تو سعی تمام مینمایند، و آن عسل خاك آلود لذتهای زهر آلود دنیا است، و زنبوران طالبان دنیا اند.

دئال دوم

دنیا از آن روی که مردم آنرا پایدار میدانند و آن در حقیقت در گذر است چون سایه درختی است که شخصی از راه دور در آید و گرمای سخت خورده باشد و خواهد که در آن سایه درخت آسایش کند و سایه

راساکن و پایدار بیند و چون خوش بخصب سایه ازوی در گذرد و حرکت کند و چون از خواب در آید خود را در گرما بیند .

حال اهل دنیا بدینا همین است که چون راحت دنیوی بنادانی روی آورد دنیا را آرامگاه خود سازد و بعیث و کامرانی مشغول گشته آنرا پایدار بندارد و ناگاه دنیا ازوی در گذرد و وی را در عذاب بگذارد .

مثال سوم

حال خوشدلی دنیا دار بدانیا چنانست که خفته که خوابهای خوش بیند و چنان بندارد که آنچه در سالها جسته بود بدان رسیده است و ایام راحت روی نموده ناگاه چون از خواب در آید از آن حالتها هیچ در نیابد و حسرت آن در دلش بماند .

مثال چهارم

دنیا بمثال پیر زنیست کزیه منظر که ازوی طراوت و تازگی رفته باشد و آن حیلله گر خود را بجامه های رنگین آراسته و روی نامبارک خود را پنهان ساخته و با جوانان طنناز کرشمه و ناز آغاز نهاده باشد و اگر بیچاره بظاهر او فریفته شود و مدت عمر عزیز را در جستن و صل اوضاع سازد و او را بچنگ در آورد و با وی خلوت کند و چادر از روی آن گندم - نمای جو فروش برکشد آنگاه داند که با خود ظلم کرده است و عمر گرانمایه را بیهوده ضایع ساخته و بزبان حال گریه کنان این بیت بر زبان

جاری سازد :

مسکین من و مسعیهای بیحاصل من بیچاره امید و چاره باطل من

مثال پنجم

دنیا بمنزله پلی است که یک جانبش مهد است و یک جانبش قبر ، و پر ظاهر است که پل جای عمارت و استراحت نیست پس اگر نادانی آنرا آرامگاه خود سازد و منزلگاه خود شمارد عاقلان بروی خنده ها زنند و تمسخر نمایند .

مثال ششم

دنیا بمنزله ماری است که در نظر رنگین و خوش آینده باشد و چون دست بروی نهی نرم و ملایم نماید ولی زهرش کشنده و جان گداز باشد از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت است که بسلمان فارسی گفت : ای سلمان، دنیا چون ماری است رنگین بنیکوئی و نرمی او فریفته مشو و از زخمش بر حذر باش ، دل بدنیامنه که یاریوفاست ، آنروز که بدو شادان تری باشی برهیز از وی بیشتر کن که او آنروز بیوفائی کند که مردم دل بروفای او نهند .

مثال هفتم

دنیا چون شمشیر است زر اندود و گوهر نشان و کنارش برنده و جان ستان ، بیت :

همین نر می پشت شمشیر تیز کنارش نگر روز رزم و ستیز

مثال هشتم

دنیا بمنزله دریائست چون آرمیده باشد مردم در وی فروروند
 و مروارید و مرجان بر آورند و کشتیها از وی بگذرانند و سود یکی ده
 بخانه برند اما عاقل بدان فریفته نشود زیرا که ناگاه بجوش در آید و
 هزار جان نازنین را بیک طپانچه بگیرد و خواجه را با سرمایه و سود
 فرو برد، بیت :

مغرور مشو بسود دریا خواجه کو خواجه و سود مایه خورده است بسی

مثال نهم

دنیا را دانایان بطعام مثل زده اند زیرا که هر چند خوبتر و شیرین تر
 باشد فضله اش گنده تر است همچنین متاع دنیا هر چند از آن لذت بیشتر
 برند و آنرا دوست تر دارند در فراقش زحمت بیشتر بینند و آزار جان
 کندن بیشتر کشند .

مثال دهم

حال دنیا و آنانکه در دنیا هستند چون حال قومی بود که در کشتی
 نشستند و بجزیره رسیدند سبز و خرم پر از میوه های خوش طعم و گل های
 خوش رنگ و مرغان خوش العان ، پس از کشتی بیرون رفتند و کشتیبان
 بایشان سفارش نمود که چون حاجت ضروری خود را بر آوردید زود باز
 گردید مبادا کشتی روانه گردد و شما هلاک گردید آنانکه بیعاقلان و

زیر کان بودند بقول کشتیبان عمل نموده و خود را زود بکشتی رسانیدند و جای خوش و فراخ از بهر خود اختیار نمودند و بعضی سفارش کشتیبان را فراموش کرده بگل و میوه چیدن مشغول شدند چون هنگام رفتن کشتی رسید بشتافتند و بجهد بسیار خود را بکشتی رسانیدند و بزحمت جای گرفتند و از تنگی جامیوه ها و گلها را بر سر خود جای دادند، و بعضی چنان شیفته گلها و فریفته میوه ها گشتند که کشتی و کشتیبان و رفیقان خود را فراموش ساختند و چندان از ساحل دور شدند که بانگ یاران بدیشان نرسید، چون کشتی روانه شد بعضی را از کشتی بیاد آمد با گرانباری بشتافتند و کشتی را در نیافتند و بعضی را در اصل کشتی بیاد نیامد این هر دو گروه در آن بیشه ها بعضی از گرما و بعضی از سرما هلاک گشتند و آن قوم که میوه ها و گلها بسوی کشتی بردند چون روزی چند بر آمد گلها و میوه ها پژمرده و ضایع شده جز بدریا انداختن چاره نداشتند و بعضی از خوردن میوه رنجور شدند چون بمنزل رسیدند بمعالجه تمام و سعی بسیار صحت یافتند.

کشتی بمنزله راه شریعت است، و کشتیبان بمنزله پیغمبران و امامان و عالمان، و جزیره مثال دنیا است، و گلها و میوه ها و مرغان خوش الحان مثل نعمتهای گوناگون دنیا است، و اهل کشتی مثال اهل دنیا است که بعضی از راه شریعت بیرون رفته و بلذات دنیا مشغول گشته عاقبت بی توبه هلاک گردیدند و بعضی با مال و جاه راه شریعت پیموده بعد از زحمت بسیار از باز خواست حساب خلاص گردیدند، و آن قوم که در دنیا بقول پیغمبران عمل نمودند و بقدر حاجت ضروری اکتفا نمودند ایشان بی زحمت بمنزل رسیدند و

از مقربان بارگاه اله گردیدند .

مثال یازدهم

دنیا بمنزله مهمانخانه ایست آراسته که در آن گروهی بعد از گروهی فرود آیند ، و زربیش هر کس طبقی زرین و بر آن گلابدان و عود سوز زرین گذارند پس مرد دانا بیوی خوش اکتفا نموده ظرفهارا بخوشدلی باز دهد و مرد نادان آنرا ملک خود پنداشته خواهد که بیرون برد ، خدمتکاران از وی بزور بستانند و او گریان گشته بچنگ و فریاد آغاز نماید .

حال مرد دانا و نادان در دنیا بعینه این چنین است مرد دانا چون نعمت دنیا باورسد شکر بجای آورد و دل بر آن نهد و چون از وی بستانند دل تنگ نگردد ، و مرد نادان چون دنیا بوی زوی آورد پندارد که همیشه باوی خواهد بود و آنرا بجان و دل نگاهداری نماید و چون حق سبحانه و تعالی از وی بگیرد بی تابی و فریاد و شکایت نماید .

مثال دوازدهم

از امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که مثال مردم دنیا چون گروهی اند که در کشتی نشسته اند و هر کسی در گوشه قرار گرفته و آنرا خانه خود دانسته اند و بایکدیگر دوستی بنیاد نهاده اند و مهربانی مینمایند و از رفتن غافل گشته اند و خود را ساکن میبینند و کشتی ایشانرا عبیرد چون کشتی بساحل رسد کشتیبان بایشان گوید که بیرون روید پس ناگاه لاعلاج به مفارقتها راضی گردند و از یاران و دوستان که با ایشان خوی نموده اند وداع کرده جدا شوند و هر کدام بطرفی روند .

مثال مجزودهم

دنیا چون زن خوب صورت زشت سیرت بیوفای ناسازگار است
 که بصورت خوب مردمانرا میفریبد و در دام عشق خود میکشد و بید
 سیرتی و بیوفائی و تند خومی ایشانرا در عذاب میدارد و اگر یک خوشی از وی
 بینند در برابرش هزار غصه میکشند و بعد از مدتی انتظارا گرشبی بو صالاش
 رسند هنوز روز نشده بر خیزد و گوید که : پیش فلان میروم .

« رباعی »

اندر سالی شبی بما پیوندی ننشسته هنوز رخت بر میبندی
 بشینم و در فراق تو گریه کنم بر خیزی و بر گریه من میخندی

حکایت

آورده اند که در روزگار گذشته پادشاهی بود و پسری داشت که
 از کمال و هنر مندی و صورت و سیرت انگشت نمای جهان بود چون بحد بلوغ
 رسید از پادشاه زادگان جهان از بهروی دختری باجمال و کمال خواستگاری
 نمودند و نادیده دختر را چون دل و دیده اش دوست میداشت و بیاد او
 روزگار میگذرانید و خدمتگاران و نزدیکان با پدر در باب عروسی تعجیل
 میکردند تا آنکه کار عروسی ساز گشت و وعده وصل نزدیک شد بفرمود
 تا اسباب عیش و طرب را مهیا ساختند و در باغی خوش و خرم بیاد دوست
 پیاده نوشی مشغول گشت چون شب در رسید مستی ویرا بر این داشت

که تنها سوار گشته خود را بحجله معشوق رساند چون سوار گشته
 پاره راه برفت از راه اسبش بیرون رفت بجانب گورستان گبران روانشد
 روشنائی چراغی از دخمه بدید چون مست بود گمان کرد که آن روشنائی
 خوابگاه عروس است چون بدر دخمه رسید قضا را در آن روز دختر بر
 بگورستان آورده بودند و چنانکه عادت گبران است او را بجامه های
 رنگین آراسته و در میان مردگان بر تخت خوابانیده پس سعی بسیار نموده
 در دخمه باز کرد او را چنان گمان شد که مردگان جمله زنانند که از
 بهر عروسی حاضر شده اند و آن دختر که بر تخت خفته عروس اوست بر تخت
 رفت و او را در کنار گرفت چنانکه عادت باشد و بخواب رفت چون خدمتگاران
 و یاران پادشاه زاده را نیافتند و اسب ویرا حاضر ندیدند گمان کردند که بشهر
 رفته است جمله روسوی شهر نهادند و تفحص نموده او را در شهر نیافتند
 و این خبر بیادشاه و خاتون رسید، تنواران را بهر طرف فرستادند و برا
 نیافتند و آن سوار بماتم انجامید چون شهزاده از خواب مستی بیدار شد
 خود را در میان مردگان دید که مرده در کنار گرفته و لب و دهانش بآب
 دهان مرده آلوده گشته و تن و جانش بوی مرده گرفته سخت بترسید
 و نفرت عظیم در وی بهم رسید از دخمه بیرون دوید و هزار لعنت بر عشق
 بازی و باده پرستی کرد چون صبح صادق دمید یکی از خدمتگاران پدر
 که بطلب او بیرون آمده بود باو رسید و احوال پرسید جوابش داد که
 وقت قصه نیست مرا بسر آب بر تا اندام بشویم، آنگاه او را بکنار جوی
 برد و خود را شست و شوی داد و جامه خدمتگارا را پوشید و جامه خود را

بوی داد که تو این جامه را بشوی و بیوش و بر اسب سوار شد و بشهر آمد .
 اکنون بدانکه پادشاه زاده مثال انسانست که پاك طینت و پاك
 گوهر آمده ، و دختر که معشوقه وی است حوری بهشت و لذت‌های پایدار
 وی است، و آن مستی غفلت است که اهل دنیا را بی عقل و هوش ساخته، و
 آن دختر مرده مثال دنیا است، و آن هشیار گشتن مثال آگاه شدن انسان
 است از زشتی و پلیدی و چر کینی دنیا، و خود را شستن مثال توبه کردن است
 از محبت دنیا و آلودگی بلذت‌های بیحاصل او .

مثال چهاردهم

طالب دنیا چون شخصی است که با قافله بقصد سفر کعبه از خانه
 خویش بیرون رود و چون بمنزلی رسد بر آب و گیاه از سفر و رفیقان خویش
 غافل گشته بتربیت شتر خویش مشغول گردد ، گاهی ویرا تیمار کند و گاه
 علف‌های خوش طعم از بهر وی جمع نماید، و گاهی آب از بهر وی سرد
 کند، و گاهی بر روی جل‌های رنگین پوشاند و بتماشا مشغول گردد تا آنکه
 قافله و رفیقان از وی دور شوند در بیابان خود با شتر هلاک گردد .
 کعبه بمثال بهشت جاودان است که مقصد همه عالمیان است، و آن منزل
 بر آب و گیاه دنیا است، و آن شتر مثال بدنست، و آب و علف و جل‌های رنگین
 لذت‌ها و زینت‌های دنیا است، و رفیقان که ویرا تنها گذاشته از پیش رفتند مثال
 جمعی است که مشغول بلذات فانیه دنیا نگشته بقدر کفایت اکتفا نموده‌اند و
 زود راه محبت دنیا قطع نموده بمقصد رسیدند .

مثال پانزدهم

از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت شده که دنیا مزرعه آخرتست پس اگر کسی بمزرعه از بهر زراعت رفته باشد و با اینحال دست از زراعت کشیده بلمو و لعب و عیش و طرب مشغول گردد، عاقلان وزیر کان بروی خنده ها زنند و در روز حاصل مفلس و بی محمول بماند، همچنین در دنیا اگر کسی دست از طاعت ربّ العزت کشیده بزین و زیور و ناز و نعیم خود را مشغول گرداند؛ عاقلان وزیر کان بروی خنده ها زنند و خردمندان ویرا ملامت کنند و در روز حساب مفلس و تهی دست بماند.

«رباعی»

یارب توزیّد خورد و خوابم برهان و ز مفلسی روز حسابم برهان
در بادیه طول امل حیرانم یارب ز فریب این سراجم برهان

مثال شانزدهم

دنیا بمنزله دارالشفاء بود و مردمان بمنزله بیمارانند و صفت‌هایی که در نفس آدمی میباشد مثل حرص و طمع و بخل و حسد و غیر آن بمنزله علت‌ها و مرض‌هاست، و پیغمبران و امامان حکیمانند که پروردگار از بهر معالجهٔ بندگان خویش تعیین نموده پس اگر بیماری از لقمه‌های چرب و شیرین برهیزن نموده برخلاف معالجهٔ حکیمان عمل نمایند و در بهلاک رسد. همچنین در دنیا اگر کسی بقول پیغمبران و امامان علیهم السلام عمل ننماید و از گناهان برهیزن نکند و نفس خود را از صفت‌های بدپاک نسازد در آتش

جهنم عنقریب هلاک گردد .

ختم کنیم کلام را ببیان آنچه از دنیا مذموم است و بذکری
نصیحت آمیز :

ای عزیز من بدانکه طلب مال و جاه دنیا مذموم است اگر قصد از
وی لذت‌های فانی دنیا بوده باشد مثل خورش و پوشش زیادت و تفاخر و
تکبر و خود نمائی ، و اگر قصد از وی حفظ نفس و عرض و اعانت فقیران
و مسکینان و زیارت پیغمبران و امامان علیهم السلام و طواف بیت الله
و غیر آن از طاعات و عبادات بوده باشد مذموم نخواهد بود بلکه موجب
ثواب خواهد بود . (۱)

فارغ شد از تألیف این رساله محمد طاهر بن محمد حسین و آنرا
« بمعالجه النفس » موسوم گردانید الحمد لله رب العالمین .

۱ - در يك نسخه این دو بیت نیز تحت عنوان « رباعی » در اینجاست مذکور
است لیکن چون چندان مناسبتی نداشت متن را موافق نسخه دیگر قرار دادیم .
دایم از ذکر مرگ دل ریشم مردن طرفه ایست در پیشم
راحتم از کجا رسد که مدام افعی مرگ میزند نیشم

رسالة ۲

مباحثۃ النفس

تألیف

عالم جلیل

مولی محمد طاہر قمی

(قدس سرہ)

باہتمام

میر جلال الدین حسین ارموی

«محدث»

۱۰ ج اول ۱۳۷۹ = ۱۹ آبان ۱۳۳۸

«چاپخانہ مصطفوی»

محدث قمی حاج شیخ عباس
(رحمه الله)

در الفوائد الرضویه، نسبت بمؤلف چنین گفته (ص ۵۴۸):

تمجّد طاهر بن تمجّد حسین شیرازی ثم النجفی
ثم القمی عالم فاضل جلیل نبیل عین الطائفة
و وجهها محقق مدوّق متکلم محدث ثقة
فقیه نبیه جلیل القدر عظیم الشان، از جمله
مشایخ اجازة علامه مجلسی (ره) و شیخ حرّ عاملی
بوده، و امام جمعه و جماعت و شیخ الاسلام بلدة
طیبة قم بوده، و از مصنفات اوست کتاب حکمة
العارفین فی ردّ شبه المخالفین، و کتاب الاربعین
فی فضائل امیر المؤمنین و امامة الائمة الطاهرین
علیهم السلام، و شرح تهذیب الحدیث، و رساله
الجمعة، و رساله الفوائد الدینیة فی الرد علی
الحکماء و الصوفیة، و کتاب حجة الاسلام، و رساله
موعظة النفس، و رساله در نماز شب، و عظیمه ربانی
و هدیه سلیمانی، و کتاب تحفة الاخیار بفارسی در
فضایح صوفیه، و غیر ذلك، و فات کرد در سنه هزار
و نود و هشت (۱۰۹۸) و قبرش در قبرستان قم واقع
است در پشت قبر جناب زکریا بن آدم قمی
المأمون علی الدین و الدنیا رضوان الله علیه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين
والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين

اما بعد

چون محتاج رحمت إله قادر محمد طاهر دید که اهل زمان در قافله گاه جهان رحل اقامت انداخته اند و از سفر پرخطر خویش فراموش ساخته و نفس اماره را دوست و خیر خواه خویش پنداشته بمشورت آن بیدیان پرخیان در میدان آرزو خرامان گشته و دست اسراف در نقد عمر گرانمایه کشیده بتجری لذات جسمانی و شهوات نفسانی مشغولند پس لازم دانست که رفیقان و همسفران خویش را در این جهالت و غفلت نگذاشته ایشان را از تلبیسات و تدلیسات نفس آگهی دهد و از خطرهای سفر قیامت خبر نماید شاید که فکری بحال خویش نموده بقیه نقد عمر را صرف لوازم سفر خویش نمایند و خود را در ورطه هلاک نیندازند بنابراین این رساله را تألیف نموده و بر نصایح شافیه و مواعظ کافیه اش مشتمل ساخته و به «مباحثة النفس» موسوم گردانید و الله المستعان .

ای عزیز من بدان و آگاه باش که ترا از همه دشمنان عظیمتر نفس
امساره است که گاه و بیگاهت بشر و فساد و معصیت خواند و از خیر و صلاح
بی رغبت گرداند . شعر :

بهوش باش و مرو از پی هوی و هوس بیا و گوهر ایمان خویش محکم دار
که دیو نفس تو هم دست گشته با شیطان که از کف تو بایند این در شهوار
باید که پیوسته از این دشمن دوست نما و از این بیمروت کم حیا
حذر نمایی و باوی در مقام مجاهده و مجادله در آئی ، و بلجام امر و نهی و
زجرش محکم داری و در چراگاه آرزوی بند و مهارش نگذاری ، و بطپانچه
نصیحت و موعظه مستی هوی و هوس از سرش بیرون کنی ، و بسر پنجه ذکر
مرگ ریشه غفلت از دلش قلع نمایی ، و بصفات کمالش منور و مزین
گردانی و از حسیض حیوانیت باوج ملکیتش رسانی .

آدمی زاده طرفه معجز نیست کز فرشته سرشته و ز حیوان
گر کند میل آن شود به از این و رکند میل این شود کم از آن
و باید که هر صبح و شام نفس را مخاطب ساخته بدین سخنانش
تنبیه نمایی شاید که رفته رفته بروی غالب آئی :

ای نفس این چه نادانی است که دعوی هوش و ادراک میکنی با
آنکه از همه کس نادان تر و احمق تری ، آیا ندانسته که ترا در پیش بهشت
و دوزخ است و عنقریب یکی ازین دو محل و مأوای تو خواهد بود ؟ پس
چگونه شاد نشینی و خنده های بی دردانه زنی ؟ با آنکه جای خویش را
یقین ندانی آیا نشنیده که مرگ را وقتی و موسمی و رسولی و پیغمبی

نمیباشد و جوانی و پیری منظور نمی‌دارد بلکه ناگاه بی‌اذن و خبر از در در آید و ترا تکلیف رحلت نماید، پس بر خیز و فرصت غنیمت شمار، و از بهر آسایش سرای عقبی در این مزرعه دنیا تخمی بکار، و کار جوانی پیری هینداز و زود از بهر سفر خویش زادی مهیاساز، شعر:

از وادی معصیت بیا زود گذر کاین مرحله زاهست بسی خوف و خطر
گوئی که کنم توبه پس از پیریها از مرگ جوانان مگرت نیست خبر
و گیرم که مرگ ترا مهلتی دهد و پیری رسی آیا گمان میبری که کاه
و جوی که در پای کتل بمر کب و امانده خویش دهی نفعی میدهد و فائده
می بخشد و گیرم جد و جهد در آخر عمر فایده میدهد و بدرجات
عالیهات میرساند اما چه دانی که آخر عمر تو کی خواهد بود شاید که
امروز روز آخر عمر تو باشد پس عاقل آنست که در توبه و طاعت پروردگار
تاخیر جایز ندارد و فردا را از عمر خویش نشمارد.

ای نفس گویا در جوانی توبه را دشوار میدانی و انتظار روزی
میکنی که ترک لذت و راحت در آن روز دشوار نباشد هیبهات هیبهات این
روز نیست که خدای تعالی آنرا نیا فریده و نخواهد آفرید بلکه ترک لذت در همه
وقت دشوار است بلکه در جوانی هر چه از و عاجز باشی در پیری عاجز تر
خواهی بود؛ چرا که چوب تر را در جوانی راست نمودن میسر است اما چون
خشک شود ممکن نیست و درخت تازه نهال را باقوه جوانی از ریشه بر کندن
چندان دشوار نیست ولیکن چون بگذاری که سالها بر آن بگذرد و ریشه
را محکم سازد و ضعف پیری بر آن مستولی شود دیگر علاج آن نتوان
نمود. شعر:

از ریشه بیادریخت عصیان برکن این کار جوانی است بیبری مفکن امروز اگر علاج نتوانی کرد محکم چو شود چگونگی خواهی کندن ای نفس اگر جرأت و دلیری تو در معصیب رب العزت بنا بر آنستکه ویرا مطلع و واقف بر حال خویش نمیدانی پس وای بر تو این چه کفر و حماقت و این چه جهل و سفاهت است و اگر چنانکه او را حاضر و ناظر میدانی و با این حال معصیت و مخالفت او میورزی پس وای بر تو این چه بیحیائی و قباح و بیشرمی و وقاحت است گویا که پروردگار خویش را از همه مردمان کمتر شماری چرا که بدیهای خود را از ایشان پوشانی و از ملك جبار هیچ باك نداری .

ای نفس چونست که اگر بنده از بندگان تو یا صاحبی از صاحبان تو برخلاف رضایت عمل نماید، فی الحال بغضب در آئی و ویرا ایذاء و اهانته نمائی و با اینحال از ملك قهار هیچ باك نداری و ویرا پیوسته بغضب آری ، و اگر گمان کرده که ترا تاب عقوبت الهی خواهد بود و در عذاب جهنم صبر توانی نمود پس وای بر تو که پرورد افتاده و اندیشه باطلی نموده ، و اگر خواهی که تجربه نمائی و خود را بیازمائی بیاویک لحظه انگشتی بر آتش بداریا یکساعت در آفتاب بسر آرتا مقدار طاقت خویش بدانی و بر تو ظاهر شود که پرعاجز و ناتوانی ، و اگر بکرم پروردگار مغرور شده و بنا بر آن دست از کار آخرت کشیده و گمان کرده که بی جد و جهد نجات از عذاب دینی سعی و عمل وصول بشوای میسر است زهی غفلت، پس چونست که امور سهیل دنیادا بکرم پروردگار کریم وانگذاری و بروی اعتماد نمائی و

اگر مثلاً دشمنی بتور و کند در دفع وی فکرها کنی و وسیله‌ها سازی و بکرم باری تعالی باری تعالی نیندازی و اگر ترا میل بلذتی شود که بی دینار و درهم میسر نگردد چگونگی در تحصیل آن دینار و درهم سعی‌ها می‌کنی و آزارها کنی و بکرم خدا اعتماد نمائی و نگوئی که شاید مرا بی سعی و طاب بمطلب رساند .
گوئی که کریم است خدای رحمان بخشدز کرم‌چو بیند از من عصیان
حق را تو اگر کریم دانی ز چه رو مانند سگان دوی پی لقمه نان
و چونست که اگر کسی در خانه خویش نشیند و بله و لعب و عیش و طرب گذراند و گوید که خدا کریم است ، شاید که بی آنکه بصحرا روم و ریاضت کشم و تخم افشانم غله از بهر من سبز شود ، بوی تمسخر نمائی و از خردمندان و عاقلان نشماری و با اینحال خود را از زیر کان و عاقلان شماری با آنکه در مزرعه دنیا از بهر آسایش سرای عقبی دانه نکاری بلکه همین چشم بر کرم پروردگار میداری مگر نشنیده که از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده که : الدنيا مزرعة الاخرة ، بس ای نفس تا در دنیا که مزرعه آخرتست کمر جد و جهد نبندی و زمین دل را بخوف و خشیت الهی شخم نمائی و از خار و خسک کینه و نفاق و حسد و طمع پاکش نسازی و از صفات حمیده و اعمال حسنه و افعال صالحه تخم نیفشانی و از چشمه اخلاص آبیاری نکنی ترا حاصل و محصولی نباشد و در دار عقبی تهیدست و مفلس بمائی و از این نقصی بکرم پروردگار نرسد چرا که از کرم او همین بس است که از بهر تو راهنمایان فرستاده که ترا تعلیم دهند که از بهر آخرت چگونگی زراعت نمائی و وعده کرده که هر چه کاری یکی را ده گرداند چنانکه از بهر آسایش دنیای تو از روی کرم آب

و تخم آفریده و زمین را قابل زراعت گردانیده، و ترا چشم و گوش و دست و پا و هوش داده و تعلیم کشت و زرع نموده و چون تخم افشانی هر دانه را چندین دانه گرداند، و از جرم خاک رویانند، و اگر گمان کرده که خدای تعالی در دنیا کریم است و در آخرت کریم نیست پس وای بر تو این چه غفلت و جهالت است آیا ندانسته که خدای دنیا و آخرت یکی است؟! و نفهمیده که تغییر در پروردگار واقع نمیشود.

ای نفس این چه نفاق است که بگفتار اظهار ایمان نمائی و بکردار نفاق ظاهر سازی و خلاق عالم را رزاق نمیدانی مگر نشنیده که پروردگار در کلام مجید فرموده که: *و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها*، و حاصل معنیش بظاهر اینست که: نیست هیچ حرکت کننده در زمین مگر آنکه بر خدای تعالی است روزی او، و دیگر فرموده که: *وان لیس للانسان الا ما سعی*، و حاصل معنیش بظاهر اینست که: نیست انسان را در آخرت مگر آنچه سعی نموده باشد، پس چگونه است که آنچه پروردگار تر ابدان وعده نموده در تحصیل آن نهایت سعی و اهتمام مینمائی و بر وعده و کرمش اعتماد نمیکنی و امور آخرت را که گفته است که *میسر نیست مگر بسعی* در آن تغافل میکنی و تساهل میورزی و میگوئی که بر کرم کریم اعتماد نموده ام!؟

ای نفس اگر راست میگوئی که بر کرم پروردگار اعتماد داری چونست که از بهر زمستان فکر بسیار کنی و همگی اسباب را از قوت و کسوت و هیمه جمع نمائی و بر کرم پروردگار اعتماد نکنی و نگوئی که شاید خدای تعالی مرا بی هیمه و پوستین از سرمای زمستان نگهدارد یا

گمان کرده که زمهریر جهنم از سرمای زمستان کم آزار تر خواهد بود و یا آنستکه مدت زمهریر را از زمستان کمتر دانسته، یا گمان کرده که بی جد و جهد از زمهریر جهنم نجات خواهی یافت هیئات هیئات بدانکه همچنانکه نجات از زمهریر جهنم میسر نگردد مگر باینکه آتش محبت الهی را بدل بیقروزی و لباس تقوی و ورع در پوشی، و همچنانکه گرم پروردگار در دفع سرمای زمستان آنستکه از بهر تو آتش آفریده و در دل سنک جای داده و ترا راهنمایی نموده که چگونه بدستیاری آهنش بیرون آری و از خویش دفع سرانمایی همچین کرمش در دفع زمهریر جهنم آنستکه ترا چشم و گوش و هوش داده و از بهر راهنمائیت پیغمبران و امامان فرستاده که بر تو تعلیم ایشان زمهریر جهنم را از خویش دفع نمائی .

ای نفس و ای بر تو گویا که بروز حساب ایمان نیاورده و بشواب و عقاب اعتقاد ننموده و گمان کرده که بعد از مردن زندگی نخواهد بود و چون مردی رستی . هیئات هیئات این چه تصور باطل و خیال محال است یا گمان کرده که ترا از بهر بازیچه آفریده اند یا خیال کرده که آنکه ترا از یکقطره آب منی آفریده و انواع عجایب و غرایب در بدنت ترتیب داده عاجز خواهد بود از اینکه باردیگر خلعت هستی بر تو پوشاند و بر سریر حیات نشاند اگر چنانکه ایمان بروز حساب آورده پس چرا فکری بحال خویش ننمائی و از معاصی پرهیز نکنی با آنکه اگر طیب یهودی ترا خبر دهد و گوید که انواع نعمتها بتوزیان دارد و مرضت زیاده

میسازد هر آینه دست از همه نعمتها خواهی کشید و از انواع لذتها هیچ لذتی نخواهی چشید (۱) و اگر طفلی گوید که در پیراهنت عقرب است فی الحال پیراهن را از تن جداسازی و بدورش اندازی آیا قول پیغمبران و ائمه معصومین علیهم السلام که راستی ایشان بدلیل و معجزه ظاهر شده، در تو تأثیرش کمتر است از قول یهودی یا طفلی که از روی ظن و گمان با قصور فهم و عدم ایمان خبر دهند (۲) یا آنستکه عذاب جهنم را سهل و آسان دانسته و کمتر از تعب مرض و آزار عقرب تصور نموده. و ای بر تو ای نفس این چه جهالت و حماقت است؟! یقین که اگر حال تو بر بهائم ظاهر شود خنده‌ها بر تو و بر عقل تو خواهند زد.

ای نفس. این چه دانش و بینش است که بلذات پر آفات دنیا که دو روزی بیش نیست راضی شده و از راحت بی آفت جنت قطع نظر نموده و این از سه وجه بیرون نیست:

یا آنستکه بوعده‌های الهی ایمان نیاورده و اعتقاد ننموده.

۱- این مضمون را سنائی چنین نظم کرده:

ترا یزدان همیگوید که در دنیا مخور باد

ترا ترسا همیگوید که در صفا مخور حلوا

ز بهر دین بنگذاری حرام از حرمت یزدان

ولیک از بهر تن مانی حلال از گفته ترسا

۲- این مضمون را در ابیات زیرین نیکو پرورده اند:

عقربی در جامهات دیدم روان

گر ترا طفلی بگوید کای فلان

پیروی بر قول آن مجنون کنی

بی تحاشی جامه را بیرون کنی

پیش تو از قول طفلی که تراست؟!

این همه اقوال پیغمبر که هست

یا آنستکه اعتقاد نموده و لیک نعمتهای جنّت را سهل دانسته .
 و یا آنستکه نعمت دنیا را نقد دیده و لذّات عقبی را نسیه ؛ و نقد
 را از نسیه بهتر دانسته . پس اگر باعث بی میلی تو بآخرت بی اعتقادی
 بوده باشد ، پس وای بر تو این چه کفر و حماقت است که پروردگار
 خویش را کاذب دانسته ، و اگر باعث آنستکه قدر لذتهای جنّۃ المآوی را
 ندانسته ، پس وای بر تو این چه جهل و نادانیتست ؟! آیا فکر کرده که
 دنیا که مزرعه آخرت است ، و مزرعه جای لذّت و راحت نمیباشد باینحال
 کریم متعال انواع لذتها و نعمتها در آن آفریده پس جائی که از بهر محض
 لذت و راحت و افطار کرم آفریده باشد و مؤمنین را بدان وعده نموده
 باشد یقین است که نعمتها و لذتهای آن بغایت عظیم خواهد بود و روایت شده
 که اگر پیراهنی از پیراهنهای بهشت بدینا آورند همه اهل دنیا بشهوت
 نگاه آن بمیرند ، و باقی نعمتهای آن برین قیاس توان نمود ، العاقل یکفیه
 الاشارة .

و اگر سبب بی میلی تو بلذّات آخرت آنستکه آن نسیه است و
 لذّات دنیا نقد ، پس وای بر تو ای نفس این چه جهالت و سفاهت است
 آیا اگر حکیم حاذقی بتو گوید اگر سه روز از آب سرد پرهیز نمائی از
 مرض پاک گردی و چنان شوی که مدّة العمر آب سرد و باقی لذتها و نعمتها
 ترا موافق و سازگار باشد ، و اگر چنانکه در این سه روز آب سرد
 بیاشامی ، مرضت چنان شود که دیگر در بقیه عمر آب سرد و باقی نعمتها
 نتوانی خورد ، آیا در این صورت عقل تو نسیه را اختیار خواهد نمود یا

نقد را ۱۴ :

ای نفس اگر دلیری تو در معاصی بنا بر آنست که خود را از دوستداران ائمه معصومین علیهم السلام دانسته پس وای بر تو این چه بیشرمی و بی حیائیتست که بزبان لاف دوستی ایشان زنی و شب و روز معصیت نمائی و ارواح طاهره ایشان را رنجانی با آنکه اگر بادنی مصاحبی از مصاحبان تو میلی و محبتی داشته باشی ویرا مخالفت نمائی و سعی کنی که از تو غباری بخاطرش ننشیند پس همچنین محبتی را که کمتر از دوستی کمترین مصاحبی بوده باشد نام نتوان برد و بر آن اعتماد نشاید نمود.

ای نفس اگر ترک حرص و طمع و تزییع عمر و جمع مال و وبال بنا بر این نمائی که مبادا فرزندان بعد از تو توب و آزار کشند و در ورطه افلاس و اضطرار افتند پس وای بر تو این چه اعتقاد است مگر نشنیده که پروردگار در کلام مجید خبر داده که دهنده روزیها اوست یا شنیده که اعتقاد نموده؟ پس وای بر تو برو و فکری بحال خویش نما که پرست اعتقاد افتاده (۱) و گیرم که اگر از بهر ایشان عمر شریف را ضایع نسازی

۱- در نسخه مخطوطی که بر پشت نسخه آن را «فصل الخطاب خواجه محمد پارسا» معرفی کرده اند بیانات زیرین که مناسب مقام است مذکور است: «و چنین می آید که یکی بحضرت علی مرتضی رضی الله عنه آمد و گفت: یا امیر المؤمنین مرا وصیتی فرمای، فرمود: لا تجعلن اکبر شغلك لا هلك و ولدك فان یکن اهلك و ولدك من اولیاء الله عز و جل فان الله سبحانه لا یضیع اولیائه، و ان کان اهلك و ولدك من اعداء الله عز و جل فما همك و شغلك لا اعداء الله»
«بقیه در صفحه بعد»

و خود را در ورطه هلاک نیندازی بعد از تو آزار و تعب کشند و اما این چه عقل است که عذاب دائمی عقبی را از بهر خود پسندی و آزار دو-روزه دنیای ایشان راضی نگردی آیا این حدیث را نشنیده که بدترین مردمان کسی است که آخرت را بدنیافروشد و بدتر از وی کسی است که آخرت خود را بدنیای دیگران فروشد، پس اگر راضی باشی که آخرت خود را بدنیای فرزندان فروشی و بدترین همه مردمان باشی پس باید که خود را از عاقلان ندانی و از زیر کان شناسی.

«بقیه از صفحه قبل»

عزوجل، یعنی نگر تا شغل و اولاد را مهم ترین اشغال خود نگردانی که اگر ایشان از دوستان خدایند عزوجل خداوند عز و علا دوستان خود را ضایع نگذارد، و اگر ایشان دشمنان خدایند اندوه دشمنان خداوند سبحانه چرا داری؟! و تعلق این مسئله با نقطاع دل بود از دون حق جل جلاله هر گاه که یقین تو صادق بود که وی خود عز و علا بندگان خود را چنانکه خواهد میدارد موسی صلوات الله و سلامه علی نبینا و عایه فرزندان شعیب را علیه الصلوة والسلام بر حالتی هر چه صعیر بگذاشت و بخداوند سبحانه تسلیم کرد و ابراهیم هاجر و اسماعیل را علیهم الصلوة والسلام برداشت و بودنی غیر ذی ذرع برد و بخداوند سبحانه تسلیم کرد انبیا علیهم الصلوة والسلام اهل و اولاد را اکبر شغل خود نساختند و همه دل اندر حق سبحانه بستند تا بتسلیم امور بخداوند عز و علا مراد دوجہانی بر آمدند رجال بی مرادی و در معنی سخن امیر المؤمنین علی رضوان الله علیه بنظم گفته اند
فرزند بنده ایست خدا را غمش مخور

آن نیستی که به ز خدا بنده پروری

گر مقبل است گنج سعادت از ان اوست

و مدبر است رنج زیادت چه میبری»

ای نفس اگر حب جاه ترا هست و بیهوش ساخته و در گرداب معصیت انداخته پس وای بر تو آیا ندانسته که جاه دنیا همین است که جماعتی دل‌های ایشان بتومایل گردد و ترا تعظیم نمایند پس بیا و تصور نما که هر که در روی زمین است از مشرق تا مغرب همه ترا سجده کردند و اطاعت نمودند مانند فرعون و شداد و نمرود و پرستندگان ایشان و این در صورتی است که پادشاهی روی زمین ترا ممکن باشد چه جای آنکه ترا ریاست دهی و حکومت محله میسر نیست .

ای نفس ، تو دنیا را اگر بواسطه ثواب عقبی ترك نمائی بنا بر خست شرکاء و کثرت بلای آن ترك نما آیا بمعشوقه دل میتوان داد که کبران و یهودان ، رقیبان و شریکان غالب بوده باشند . یقین که تو هر چند در تحصیل مال و لذات دنیا سعی نمائی باز جمعی از کبران و یهودان خواهند بود که در مال و زینت بر تو زیادتی نمایند پس این چه همت و چه عقل و چه هوش است که از صدر نشینی قرب باری تعالی و آشنائی انبیاء و ائمه هدی نفرت نمائی و سعی کنی که در کفشکن مجلس خسیسان و سفیهان دوسه روزی قرار گیری . وای بر تو ای نفس این چه ذلت و خواری است و این چه ابله‌ی و زیانکاری است ؟! باری بیا و زود از این وادی در گذر و لحظه از مرگ خویش یاد آور .

از دوری راه خویش تن یادی کن آماده ز بهر سمرت زادی کن
از بیکیسی و مردن خود یاد آور درمانم خود نشین و فریادی کن
ای نفس بدانکه عنقریب خانه تو قبر است ، و فراش تو خاک ، و

انیس تو مار و عقرب . آیا ندانسته که قافله مردگان در در شهر همگی منتظر قدم تو اند و تمامی قسم خورده اند که از جای خود حرکت ننمایند تا ترا همراه خود نبرند (۱) و پیوسته آرزوی این دارند که بدنیا بر گردند و در تلافی ایام گذشته کوشند و ایشان رامیستر نیست و راضی اند که اگر تمام دنیا و مافیها از ایشان باشد بتو دهند و يك لحظه از عمرت خریداری نمایند پس چرا قدر عمر خویش ندانی و اوقات شریف را در تحصیل مال و جاه و مخالفت حضرت اله گذرانی و خانه اصلی خود را خراب نمائی و مصالح آنرا صرف خانه دنیا که دو روزی در آنجا برسم عاریت نشسته کنی؟! آیا نظر باهل قبور نمیکنی و فکری در احوال ایشان نمینمائی که چگونه مالها جمع نمودند و قصرها بنا نهادند و عاقبت با هزار حسرت و فرزندان و شوهر زنان و گذاشتند و تهی دست در ظلمت کده قبر با مار و مور همخانه گردیدند . پس چرا از ایشان عبرتی نگیری و بحال خویش فکری نمائی؟! آیا گمان کرده که این صحبت ترا رو نخواهد داد و تو در دنیا جاودان خواهی بود هیهات هیهات!...

تا چشم زنی رسیده وقت سفرت فرداست که در جهان نمانده اثرت
 بر روی زمین خرام غفلت تاکی از زیر زمین مگر نباشد خیرت
 ای نفس عاجز بیاد از معصیت روز حساب که طولش پنجاه هزار سال است
 حذر نما و هول و عظمت آن روز در چندین موضع از قرآن مذکور است
 و روایت شده که کسی بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفت : یا رسول الله

۱- در يك نسخه : « ببرند » .

پیرشده، حضرت در جواب گفت که پیر گردانیده است مرا چهار سوره از قرآن، هود و الواقعة و عم یتسائلون و اذا الشمس کوّرت، و در این چهار سوره هول و عظمت روز قیامت مذکور است، پس ای نفس مجرم در چنین روزی که یادش سید المرسلین را پیر گردانیده است حال تو چگونه خواهد بود؟! که مانند مستان بادل سوزان و جگر بریان و دیده گریان برهنه پا و بر وایتی عریان بعرضه محشر در آئی و ملائکه غضب الهی که زبان از وصف هیبتشان عاجز است ترا گرفته، کشان کشان بمحل حساب و مقام عرض بر ملک جبار حاضر سازند و اعضایت از بیم خجالت و ترس عذاب و عقاب بلرزش در آید، و زبانت لال گشته اعضا بنطق در آیند آیا بکدام پاخواهی ایستاد؟! و بکدام دل فهم توانی نمود؟! و بکدام زبان جواب خواهی داد؟! پس بیا و فرصت غنیمت دان و تتمه عمر را بغفلت مگذران و از بهر هر سؤال جوابی مهیاساز و خود را در ورطه هلاک مینداز و روایتست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا، یعنی محاسبه نمائید نفسهای خود را پیش از آنکه در روز حساب شما را محاسبه نمایند پس اگر بقول آن عالیجناب عمل نموده امروز نفس خویش را محاسبه نمائی فردا بی محنت حساب و مصیبت عقاب بجنه المأوی در آئی و طریقه محاسبه نفس آنستکه در موضعی خلوت نشینی و نفس را مخاطب ساخته از اوقات گذشته عمر خویش تفحص کنی پس هر ساعتی که بمعصیت و ترک طاعت گذرانیده باشی بتوبه و استغفار تدارک و تلافی

آن نمائی (۱) و طاعتهای ترك شده را از نماز و روزه قضا کنی و اگر در ذمهات حتمی قرار گرفته باشد از دین و زکوة و خمس ادای آن نمائی ، و اگر کسی را رنجانیده باشی و پیرا عذر خواهی کرده از خویشتن راضی سازی ، و اگر ساعتی صرف خوردن خواب و سایر مباحات شده باشد از بهر آن حسرتها خوری و پشیمانیا کشی ، و هر ساعتی که بطاعت و عبادت گذشته باشد خدارا از بهر آن نعمت شکر بجا آوری ، و چون بدین طریق از حساب گذشته عمر خویش فارغ گردی باید در هر صباح مانند تاجری که شریك خویش را در هنگام تسلیم سرمایه سفارشات نماید ، نفس را سفارشی نمائی و بگوئی ای نفس مرا بغير از بقیه عمر سرمایه نیست و هر نفسی از نفسهای آن جوهر نفیسی است که عوض ندارد و بدان نعمتهای غیر متناهی و تاج و تخت پادشاهی میتوان خرید ، و هر نفسی که از آن ضایع و تلف گردد باعث خسارت عظیم خواهد بود و امروز روز نویست که پروردگار بفضل خویش بمن ارزانی فرموده و از روی کرم آنرا از ایام عمرم گردانیده ، و اگر چنانچه در سلك مردگان میبودی هر آینه آرزوها مینمودی که یکروز بدنیا باز گردی و عمل خیری بجای آوری پس بیا وانگار کن که مرده بودی و پروردگار ترا بکرم خود زنده ساخته پس فرصت غنیمت شمار و این گرانمایه روز را ضایع مگذار .

۱- در این باب نیکو سروده اند :

« گوشه رو نامه بگشا و بخوان بین که حرفش هست در خوردشهان »
 « گر نباشد در خور آن راپاره کن نامه دیگر نویس و چاره کن »

بدانکه تمامی روز و شب بیست و چهار ساعت است و در حدیث آمده که پروردگار در روز قیامت بیست و چهار خزانه ببندد خویش نماید در برابر ساعت‌های روز و شب پس خزانه از بهر وی گشایند پر از نور و آن در برابر ساعتی است که بحسنات مشغول بوده و از بهر دیدن آن نور آنقدر فرح و سرور ویرا حاصل شود که اگر بر جمیع اهل جهنم قسمت شود الم آتش را نیابند، و خزانه دیگر از بهر وی گشایند تیره و تاریک و از آن بوی عفونت آید و این در برابر آن ساعتی است که در آن معصیت نموده و از مشاهده این خزانه ویرا آنقدر خوف و ترس حاصل شود که اگر بر جمیع اهل بهشت قسمت شود نعیم بهشت را برایشان ناخوش گرداند، و خزانه دیگر از بهر وی گشایند خالی از اسباب الم و سرور و این آن ساعتی است که بخواب گذرانیده باشد یا بمباحی دیگر از مباحات دنیا، درین هنگام حسرتها خورد و بشیمانیا کشد که چرا آن خزانه خالی مانده و این باعث غم و الم عظیم گردد و همچنین بعدد ساعات عمر خزانه‌ها بروی عرض نمایند.

پس ای نفس از لهو و لعب و عیش و طرب پهلوتی نما و خزانه‌های خویش را معمور ساز و خود را در ورطه هلاک مینداز.

یارب بمحبتت گرفتارم ساز در بوتۀ اخلاص دلم را بگداز
از بال و پرم رشته غفلت بردار شاید که کنم باوج مهرت پرواز

والسلام علی من اتبع الهدی

تمت الرسالة الشریفة بعون الملك الوهاب

تنبیه و تنبیض

از عجائب امور اینک که شیخ ابراهیم بن محسن الکاشانی متوفی در حدود ۱۳۴۵ هجری کتاب محاسبه النفس مولی محمد طاهر قمی (ره) را بسال ۱۳۱۷ هجری بنام خود چاپ کرده و منتشر نموده است بلی یک صفحه در آغاز کتاب که مشتمل بر خطبه و مقدمه کتاب میباشد بانشاء خود بر اول کتاب افزوده سپس عین کتاب وی را بعد از اسقاط خطبه و چند سطر از مقدمه بی بعین عبارت اعم از نشر و نظم پایان رسانیده است و هیچگونه تصریحی و تلویحی و اشارتی باین نموده است که این کتاب تألیف دیگری بوده است و نص عبارت او این است :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتّقین والصلوة والسلام علی
اشرف الانبیاء والمرسلین محمد و آله الطیبین الطاهریین

و بعد

بدانکه هر موجودی که از کتم عدم بعرضه وجود آمده ضدی و معاندی از برای آن میباشد چه از نباتات و جمادات و حیوانات و غیرها حتی اینک موجود اشیاء و خالق بکنا از برای خود هم مثل شیطان لعین را معاند قرار داده و حکمت در این خلقت حکیم علی الاطلاق میداند آنچه ظاهراست حکمت آنست که : تعرف الاشیاء باضدادها ، اگر ضد نبودی

معرفت کامل حاصل نشدی سخن از این مقوله بسیار است و مطلب از دست میرود خلاصه اشرف مخلوقات انسان است و از برای او اعدای و معاند بسیار است بالنسبه بسایر موجودات و از افراد انسان هر فرد که اشرف است دشمن او بیشتر است لیکن دشمن را باید شناخت و فهمید که دشمن کیست و چیست بعضی کسان و اشیاء را ما دشمن میدانیم و حال آنکه فی الحقیقه دوست اند و بعضی را دوست میدانیم و در حقیقت دشمن اند از آن جمله اولاد و مال را دوست میدانیم و با آنها محبت میکنیم که در حقیقت دشمنانند همچنانکه حق تعالی فرموده است : ان اموالکم و اولادکم عدو لکم .

بدان ای عزیز من دای برادر من که اعدی عدو هریک از انفس بنی آدمی نفس خبیث است که دشمن دست در آغوش است که این دشمن ما را خسرالدنیا و الاخره میگرداند و ماها از آن غافلیم و شره هیچ صاحب شری بمثابه شر نفس نیست حتی اینکه شیطان لعین میگوید که : لا تلو مونی و لو موانفسکم ، یعنی مرا املات مکنید و خود را ملامت کنید که آنچه خود با خود کرده اید من نتوانستم که بکنم .

بناء علیه این چند کلمه است که این داعی خاطلی برادران دینی را آگاه میسازد که از خواب غفلت بیدار شوند و عمر عزیز گرانمایه خود را در تحصیل دنیا و لذات و شهوات فانیه آن تمام نکنند و از خطرهای سفر پر مشقت قیامت بالمره غافل و ذاهل نشوند و بقیه عمر خود را صرف لوازم سفر پرخطر خویش نمایند و خود را در ورطه هلاکت نیندازند و این

رساله را تألیف نموده ام مشتمله بر نصایح شافیه و مواعظ کافی که هر صبح و شام بر ادران نفس خود را مخاطب ساخته با او مجادله و مباحثه نمایند تا اینکه ان شاء الله حقتعالی همه را از شرّ نفس امّاره نگاهداری نماید و آنرا بمباحثه النفس موسوم ساخته والله المستعان و علیه التّکلیل.

ای عزیزان بدانید و آگاه باشید که شمارا از همه دشمنان عظیمتر نفس امّاره است که گاه و بیگاه ترا بشرّ و فساد خواند و از خیر و صلاح بی رغبت گرداند و ترا از یاد خدا و عالم برزخ و هنگام قیامت غافل گرداند. نظم :

بهوش باش و مر و از پی هوا و هوس (الی آخر الرساله).

و این رساله جزء دو رساله دیگر شیخ ابراهیم مذکور که «ایقاظ الاغنیاء» و «البشارات» است چاپ شده.

نفقه الاسلام شیخ آقا بزرگ طهرانی در الذریعه (ج ۳ ص ۵۰۳) گفته:

«ایقاظ الاغنیاء، و التجار و العلماء للشیخ ابراهیم بن محسن الکاشانی، الفه بعد سفره من النجف الی ایران و طبع سنة ۱۳۱۷ مع کتابه محاسبه النفس و همافارسیان و توفی حدود سنة ۱۳۴۵ بعد ذهاب بصره فی السنین الا و اخر من عمره».

و در جزء سوم ذریعه (ص ۱۱۰) البشارات را و منضم بودن آن را بایقاظ یاد کرده و راجع بمباحثه النفس سخنی نگفته است.

و در آخر کتاب «الصحیفة المهدیة» شیخ ابراهیم نام برده نیز (ص ۲۵۷) طبع شدن محاسبه النفس را بانسبت آن با و اعلان کرده است باین عبارت :

«محلّ فروش این نسخه شریفه و نسخه دیگر که در محاسبات نفس است و از تألیفات و تصنیفات عالم فاضل کامل الملقّب بمؤید الدین آقای حاجی شیخ ابراهیم زید توفیقه میباشد در دارالخلافة طهران در سرای حاجب الدوله در تیمچه کتابفروشها در اکثر حجرات آن خواهد بود». و نظیر این حرکت نسبت به بعضی مطالب کتاب در جنة العالیة و جمة العالیة مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی قدس سره نیز بنظر میرسد زیرا وی در جزء دوم کتاب نامبرده ص ۵۶ گفته است :

«من الطرق المحاسبية - در نهج البلاغه است که : حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا ، یعنی محاسبه نمائید نفسهای خود را پیش از آنکه در روز حساب شمارا محاسبه نمایند ، ای عزیز اگر امروز نفس خویش را محاسبه نمایی (آنگاه عبارت همین رساله را تا «در ورطه هلاک مینداز» که منطبق باص ۱۶ تا اواخر ص ۱۸ آن میباشد بدون نسبت بآن ذکر کرده است .

و همچنین در ص ۹۵ همین جزء جنة العالیة گفته :

«من المحاسبات النفسية - ای نفس گویا در جوانی توبه را دشوار میداری و انتظار روزی را کشی» آنگاه عبارت همین رساله را که در ص ۵ آن ملاحظه میشود تا آخر آن رباعی که مصراع اخیرش این است : «مانند سگان دوی بی لقمه نان» که در ص ۷ همین رساله بنظر میرسد بدون نسبت بصاحب کلام درج کرده است فراجع ان شئت .

رساله ۳

ترجمه

تنبيه الراقدین

تألیف

عالم جلیل

مولی محمد طاهر قمی

(قدس سره)

باہتمام

میر جلال الدین حسینی ارموی

«محدث»

۱۷ ج اول ۱۳۷۹ = ۲۷ آبان ۱۳۳۸

«جا بنخانہ مصطفوی»

ثقة الاسلام شيخ آقا بزرك طبراني

(١٥١٥ بقاؤه)

در الذريعة كفته (ج ٤ ص ٩١) :

« ترجمة تنبيه الراقدين في ذكر الموت والزجل الى الفارسية المؤلف أصله العربي المولى محمد طاهر بن محمد حسين الشيرازي القمي المتوفى (١٠٩٨) ويقال له ولاصله موعظة النفس ، رأيت نسخة من الترجمة ضمن مجموعة من موقوفات الحاج المولى علي محمد النجف آبادي بالحسينية في النجف الاشرف ، اوله : الحمد لله رب العالمين (الى : واياك نستعين) و صل على حبيبك » ذكر في اوله ما معناه : ان أحسن الموعظ ذكر الموت ، وأورد رباعيات فارسية كثيرة نظمها الشعراء في هذا المعنى ثم شرع في الترجمة بذكر العربي اولاً ثم الترجمة الفارسية . »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انحمدلله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، اياك
نعبد و اياك نستعين، وصل اللهم على حبيبك و رسولك سيد المرسلين
وصفيك و نبيك خاتم النبيين و آله و خلفائه سادة الخلفاء و الوصيين .

اما بعد

ای عزیز من بدان و آگاه باش که جمیع حیوانات با انسان در
بدن و اعضا شریکند بلکه بدنهای اکثر حیوان از بدن انسان قویتر و
محکمتر و پرمختر و کم محنت تر است ولیکن انسان بواسطه دل که
قابل تحصیل معرفت و محبت و خدمت رب العزت است ممتاز گردیده و با
زمره قدسیان هم پرواز گشته و بخطاب مستطاب «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
أَتْقَاكُمْ» سرفراز شده .

بدانکه این دل بمنزله راکب است و بدن مرکب ، پس اگر مرکب
راکب خویش را صحیح و صاحب هوش یابد خوشراه شود و جاده را از
دست ندهد و بسمت مقصد حرکت نماید و صاحبش را بزودی بمنزل

مراد رساند، واگر چنانچه راکب خود را مریض و بیهوش داند یا در خوابش یابد از جاده بیرون رود و برخلاف سمت مقصد سیر کند و از سر منزل مرادش دور نماید و گاه باشد که در میان دشمنانش اندازد و یا در بیابانی بی پایان هلاکش سازد، رباعی :

خواهی نشود مرکب تن که چرفتار دلرا بکدم بخواب غفلت مگذار
مرکب رود از جاده بی شک بیرون چون راکب خویش را نبیند بیدار
بدانکه دل عالیشان رفیع امکان در شهرستان بدن با مرملک منان
امیر و سلطانت و اعضا و جوارح و حواس ظاهر و باطن رعایای
وی اند (۱) نظم:

تو پنداری که جسم کوچکی عالم اکبر بود در تو نهان
پس اگر دل صحیح و سالم باشد و از ترک غذای گوارای ذکر الله
و تناول اطعمه مهلکه دوستی ماسوی الله کری و کوری و خبط دماغی او
را عارض نگردد و پیوسته در تحصیل معرفت و محبت و خدمت ولی نعمت
خویش مشغول باشد و بغیری انس نگیرد و در میان رعایای خود بعدل و

۱- نظیر گفتار سعدیست در اوایل باب هفتم از بوستان :

«وجود تو شهریست پر نیک و بند	تو سلطان و دستور دانا خرد»
«همانا که دونان گردن فراز	در این شهر گیرند سودای آرز»
«رضا و ورع نیکنامان و حر	هوی و هوس رهن و کیسه بر»
«چو سلطان عنایت کند بابدان	کجا ماند آسایش بخردان»
«ترا شهوت و کین و حرص و حسد	چو خون درر گانست و جان در حسد»
«گر این دشمنان تربیت یافتند	سراز حکم و رأی تو بر تافتند»
«هوی و هوس را نماند ستیز	چو بینند سپ پنجه عقل تیز»

داد سلوک نماید و بامر معروف و نهی منکر مشغول شود همگی رعایا را از معصیت و مخالفت ملک الملوک باز دارد زیرا که دانسته که امارت و سلطنتش بی بقاست و عاقبت امرش موت و فناست و غرض ازین سلطنت صغری ظهور قابلیت سلطنت عظمای سرای عقباست بنابراین بلهو و لعب و عیش و طرب مشغول نگردد و پیوسته مشتاق ملاقات و تشریفات و نوازشات مولای خویش بوده باشد و او را دلگیری و اندوهی از معزولی و مفارقت ملک بدن نباشد و در هنگام مرگ که وقت معزولیت فرحناک و شاد و خرم بوده باشد و اگر چنانچه (۱) دل بعلت و مرض مبتلی شود و از تناول محبت لذتها و زینتهای دنیا ضعیف و رنجور شود و کوشش سنگین و چشمش ضعیف و دماغش بریشان گردد و مولای خویش را فراموش سازد و سلطنتش را پایدار پندارد و ساعت معزولی را بخاطر نگذراند و بعیش و طرب و لهو و لعب بگذرانند و در میان رعایای خویش بظلم و تعدی و جور و ستم دست بر آورد رعایا بفساد میل نمایند و از اصلاح دور شوند؛ زبان هرزه درازا بفساد مشغول شود، و دیده هر چه خواهد بیند، و گوش هر چه خواهد شنود، و دست هر چه خواهد دهد و گیرد، و پا بهر جا که خواهد رود و آید، هرج و مرج در ملک بدن پیدا شود و فتنه و آشوب بسیار گردد، و بر ظاهر است که حال همچونین حاکمی در هنگام معزولی بدترین احوال خواهد بود بیند که ایام دولت پیاپیان رسیده و فرصت تدارک و تلافی از دست رفته نه پناهی بیند و نه گریز گاهی یابد.

پس از آنچه گفتیم و بیان نمودیم معلوم و مستفاد شد که معالجهٔ دل
 بدوای بی‌بدل ذکر موت و رحیل از اعظم عبادات است و مفتاح خزاین
 سعادات، و بنز داهل نظر کیمیای اکبر و اکسیر اعظم و کبریت احمر است؛
 رباعی :

ای طالب سیم و کیمیای اصغر آموز ز من تو کیمیای اکبر
 در بوتۀ یاد مرگ خود را بگداز تا خاک دلت شود طلای احمر
 بلکه در نظر اصحاب فراست و ارباب کیاست چشمهٔ آب حیات است
 که ظلمات غفلت مانع وصالش گشته و غفلت زدگان تیره دل در فراقش
 تشنه لب هلاک گردیده‌اند ، رباعی :

گر دد دل مرده زنده از فکر ممات گر اهل دلی مرو بسوی ظلمات
 دو سوی مقابر که در آن منبع فیض هر قبر بود چشمهٔ از آب حیات
 بلکه در نظر اهل تحقیق و فکر دقیق ذکر ممات بهتر از آب
 حیات است زیرا که از آن دل حیات یابد و ازین تن ، رباعی :

در دیدهٔ اهل دل بود فکر ممات بهتر بی‌شک ز چشمهٔ آب حیات
 زانرو که زیاد مرگ دل زنده شود و ز آب حیات تن کند کسب حیات
 پس عاقل کسی را توان گفت که پیوسته بدین عبادت عظمی و طاعت
 کبری مشغول باشد و از مرگ یاران و دوستان و همسایگان غافل نگردد
 و دل خود را بدان معالجه کند و اصلاح نماید و خویش را همیای سفر
 عظیم الخطر آخرت سازد و قابل ملاقات و نوازشات خدای اکبر گرداند .
 و بهترین رسالهٔ که درین باب نوشته گشته رسالهٔ « تنبیه الی اقدین »

است که این فقیر کثیر المتقصیر محمد طاهر بن محمد حسین بتوفیق اله
قدیر آنرا تألیف نموده و چون بلغت عرب ترتیب یافته و بسیاری از عجم
از فوایدش بی بهره اند بنا بر این حاصل معانی عبارات آنرا از احادیث
و مواعظ بزبان فارسی تعبیر مینمایم تا منافعش عام شود و عرب و عجم از
فوایدش مستفید و بهره مند گردند والله المستعان .

مناسب این است که قبل از شروع در ترجمه رباعی چند مناسب
مقام که بخاطر این قاصر رسیده (۱) و آگاه کننده دلها و برهم زننده
امیدها و آرزوهاست مذکور گردد ، رباعی :

فکر مردن دوی اکبر باشد بی شک زدواها همه بهتر باشد
در تنقیه دماغ دل از وسواس بی شبهه به از صبر سقوطر (۲) باشد

وله :

از دوری راه خویشستن یادی کن آماده ز بهر سفرت زادی کن

۱- این عبارت صریح است در اینکه رباعیات مندرجه در این مورد
همه از مصنف کتاب است پس آنچه ثقة الاسلام شیخ آقا بزرگ طهرانی دام
بقاؤه در ذریعه ضمن معرفی کتاب حاضر تحت عنوان « ترجمه تنبیه الرقیدین »
(ج ۴ ص ۹۱) گفته از نسبت رباعیات بشعرای دیگر باین عبارت: « ذکر فی
اوله ما معناه ان احسن المواعظ ذکر الموت ، و آورد رباعیات فارسیه کثیره
نظمها الشعراء فی هذا المعنی ثم شرع فی الترجمة » اشتباه است ؛ فتبصر .
۲ - ابن خلف در برهان قاطع گفته : « سقوطر باطای حطی بروزن
کیوتر گیاهی است که صبر از آن حاصل میشود و بعضی گویند : جزیره ایست
نزدیک بسواحل چهل فرسنگ در چهل فرسنگ که صبر خوب از آنجا
میاورند ، و صبر سقوطری منسوب بآنجاست . »

- از بی کسی و مردن خود یاد آور
در ماتم خود نشین و فریادی کن
وله :
- از دوری راه خویشتن کن بادی
آماده ز بهر سفرت کن زادی
دوراه طلب چه خفته ای غافل
برخیز که از قافله دور افتادی
وله :
- برخیز چه خفته رفیقان رفتند
خندان منشین که جمله یاران عزیز
غافل چه نشسته عزیزان رفتند
باسوزدل و دیده گریان رفتند
وله :
- ای بنده طول امل و حرص و حسد
این سر که ز باد نخوت امر و ز پر است
فرداست که اعضای تو از هم ریزد
تا چشم زنی شود پر از خاک احد
وله :
- تا چشم زنی رسیده وقت سفرت
بر روی زمین خرام غفلت تا کی
فرداست که در جهان نمانده اثرت
از زیر زمین مگر نباشد خبرت
وله :
- بر دار دل از سنبل زلف خوبان
مغرور مشو بسبزه خط کاخر
کاخر شود از مرگت پریشان چو خزان
بژمرده شود در چمن روی بتان
وله :
- بردار دل از حلقه زلف خوبان
زنهار مشو شیفته خال سیاه
کاخر گردد پبای موران پیچان
کاخر بود این دانه نصیب موران

وله :

خوش زود برون زدنیی دون رفتیم باچشم پر آب و دل پر خون رفتیم
گشتیم درین جهان فانی داخل کردیم نظاره‌ای و بیرون رفتیم

وله :

از وادی معصیت بیا زود گذر کاین مرحله راهست بسی خوف و خطر
گوئی که کنم توبه پس از پیریها از مرگ جوانان مگرت نیست خیر

وله :

سالك هوس عالم بالا نکند تا بند امل زپای دل وانکند
هر دل که زیاد مرگ معمور شود جغد حسد و حرص در آن جانکند

وله :

خواهی نشود گلشن دل چون بیشه بر کن تونهای حرص را از ریشه
برپای درخت حسد و حرص و امل پیوسته زیاد مرگ میزن تیشه

وله :

دنیا پوچ و مطالب دنیا پوچ بر مغز بود و لیک در دیده لوج
گوش تو کرسر و رنه هر سو غوغاست از کوس رحیل و شورش کوچا کوچ

وله :

غافل تو زیاد مرگ یکدم نشوی يك لحظه جدا ز صحبت غم نشوی
دنیا نبود محل شادی زنهار کر هندی ترا دهند خرّم نشوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

الحمد لله الذي خلقني فهو يهديني ، شكر خدای را آنچه‌نای خدائی که مرا آفریده و هدایت و راهنمایی میکند مرا ، والذي هو يطعمني ويسقيني ، و آنچه‌نای خدائی که خوردن و آشامیدن میدهد مرا ، واذا مرضت فهو يشفيني ، و هر گاه بیمار شوم شفا میدهد مرا ، والذي يميتني ثم يحييني ، و آنچه‌نای خدائی که میمیراند مرا پس زنده میسازد مرا ، والذي أطعم ان يغفر لي خطيئتي يوم الدين ، آنچه‌نای خدائی که از وی طمع دارم که بیمارزد گناه مرا در روز جزا ، وصلى الله على نبيه و صفيه محمد خاتم النبيين وسيد المرسلين وآله الطيبين الطاهرين المعصومين ، و رحمت کند خدا بر پیغمبرش و برگزیده‌اش محمد که آخر پیغمبران و بهتر فرستادگان است و بر آتش که طیب و طاهر و معصوم اند .

اما بعد

فاعلم رحمك الله أن القلوب تمرض كما تمرض الابدان و تعرضه العلل والاسقام ، بعد از حمد و ثنا و درود بر حضرت مصطفی و آتش بدان - خدا رحمت کند ترا - بدرستی که دلها بیمار میشوند مانند بدن‌ها و عارض ایشان میشود علتها و بیماریها ، ولكن امراض القلوب و عللها اعظم و أدهى ،

و مفاسدها اضرّ و آنكى ، وليكن مرضهاى دلها و علتهاى دلها عظيمتر و بزرگتر است و مفاسدش بر ضررتر و كشنده تر است ، و لا يخفى على العاقل المليب و العارف الارب ، و مخفى نباشد بر عاقل كامل عقل و عارف عاقل ، أنّ ذكر الموت و الرّحيل على الاجمال و التفصيل جلاب للقلوب و دواء للملل و العيوب ، بدرستى كه ياد مرگك و رحلت بر سبيل اجمال و تفصيل جلاب دلهاست و دواى علتها و عيبتهاست ، فان اكثر ذكر الموت وادمنته صحّ قلبك العليل باذن الملك الجليل ، پس اگر بسيار ياد كنى مرگك را و بدان مداومت نمائى صحيح شود دل عليل تو باذن ملك جليل فتصير سمياً و بصيراً و بالحكمة ناطقاً و خبيراً ، پس بگردى شنوا و بينا و بگردى بحكمت گویا و دانا . فترى بعين اليقين مالم ترقط من آثار عظمته و انواع حكمته و صنوف نعمته ، پس ببینی بچشم يقين چیزی چند كه ندیده باشی هر گز از آثار عظمت الهی و انواع حكمتش و اقسام نعمتش . فيمتلى قلبك من محبته و تشتاى الى خدمته و تملذذ بطاعته و تنعم بعبادته و ترضى بقضائه و تسلم لامره و تتوكل عليه و تفوض امرك إليه ، پس برشود دلت از محبت الهی ، و مشتاق شوى بخدمتش ، ولدّت يابى از طاعتش ، و تنعم كنى بعبادتش ، و راضى شوى بقضای او ، و مطيع و منقاد شوى امر او را ، و توكل و اعتماد نمائى بروى ، و امور خود را باو واگذارى .

فلعظم فوائد ذكر الموت و كثرة منافع كتبت هذه الرسالة المتضمنة لمخاطبات الموتى و أجوبتهم و عظات مؤثرة مذكورة لموت الاحبة و الجيرة و جالاتهم و صورهم و هيئاتهم .

پس بنا بر بزرگی فایده‌های یاد مرگ و بسیاری منافعش نوشتیم این رساله را که مشتمل است بر خطابه‌ها و گفتگوها با اموات و جوابهای ایشان ، و مواعظهای با اثریاد آورنده مرگ دوستان و همسایگان و احوال و صورتها و هیئتهای ایشان را .

دلالة لسالكی طریق الدین و هداية لطالبی زلال عین الیقین
و سمیتها تنبیه الراقدين .

از برای راهنمایی سالکان و رهروان راه دین و هدایت طالبان آب زلال چشمه یقین و نامیدم این رساله را «تنبیه الراقدين» یعنی بیدار سازنده خفتگان .

وعلى الله أتوكّل وبه أستعين ، وبرخدا توكل و اعتماد مینمایم
و از وی یاری میخواهم .

مقدمه

فی الاخبار الواردة فی الحثّ علی ذکر الموت .

مقدمه

در بیان احادیث و اخباریست که وارد شده در باب ترغیب و تخریص
بر یاد مرگ .

نقل عن رسول الله ﷺ أنه قال : أكثروا ذكرها دم اللذات .

نقل شده که حضرت رسول الله ﷺ گفت : بسیار یاد کنید شکنده
و برهم زنده لذتها را یعنی مرگ .

و نقل أنه سأل بعض الناس فقال : يا رسول الله هل يحشر مع الشهداء

أحد؟ - قال : نعم من يذكر الموت في اليوم واللييلة عشرين مرة .
 ونقل شده که : بعضی از مردمان از حضرت رسول الله ﷺ سؤال
 نموده گفت : یا رسول الله آیا حشر میشود با شهیدان کسی؟ - در جواب
 گفت : آری ، حشر میشود با شهیدان کسی که یاد کند مرگ را در روز
 و شب بیست نوبت .

وروی أن رسول الله ﷺ مرّ بمجلس قد استعلاه الضحك فقال:
 شوبوا مجلسكم بذكر مكدّر اللذات ، قالوا : ما مكدّر اللذات؟ -
 قال : الموت .

روایت شده که : حضرت رسول الله ﷺ گذرش افتاد بمجلسی که
 آواز خنده در آن بلند گشته بود پس گفت : آمیخته سازید مجلس خود
 رایاد مكدّر سازنده لذتها ، گفتند : چه چیز است مكدّر سازنده
 لذتها؟ - حضرت در جواب گفت : الموت یعنی مرگ .
 وعنه ﷺ : أكثروا من ذكرها دم اللذات فإنه يمحص الذنوب
 ويزهد في الدنيا .

واضحتر رسول الله ﷺ روایت شده که : بسیار کنید یادشکننده
 وبرهم زنده لذتها را که بسیاری یادش پاک میسازد گناهان را ، و یاد کننده
 را بی میل و رغبت میسازد بدنیا .

وعنه ﷺ : كفى بالموت واعظاً .
 روایت است که حضرت رسول الله ﷺ گفت که : مرگ واعظ
 بس است ، بیت :

گر ترا وعظ و واعظی هوس است (۱) مرگ همسایه واعظ تو بس است
و نقل: أَنَّهُ ﷺ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَادَّاقُومَ يَتَّحِدُونَ وَيَضْحَكُونَ
فَقَالَ: اذْكُرُوا الْمَوْتَ أَمَا وَاللَّهِ نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحَكْتُمْ
قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا.

نقل است که حضرت رسول الله ﷺ بقصد مسجد بیرون رفت
ناگاه قومی را دید که گفتگو میکنند و میخندند پس بایشان گفت که:
یاد کنید مرگ را قسم بآن کسی که جان من در دست او ستا گردانید
آنچه من میدانم هر آینه خواهید خندید اندک و خواهید گریست بسیار.
و نقل أَنَّهُ ذَكَرَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا فَاحْسَنُوا الشَّيْءَ عَلَيْهِ فَقَالَ:
كَيْفَ كَانَ ذَكَرَ صَاحِبِكُمْ لِلْمَوْتِ؟ - قَالُوا: مَا كُنَّا نَكَادُ نَسْمَعُهُ يَذْكُرُ الْمَوْتَ،
قَالَ: فَإِنَّ صَاحِبِكُمْ لَيْسَ هُنَاكَ.

نقل است که نزد حضرت رسول الله ﷺ مذکور شد نام مردی و
مردمان او را تنای نیکو بجای آوردند پس حضرت پرسید که این یار شما
که او را ثنا گفتید مرگ را چگونه یاد میکند؟ - در جواب گفتند که:
نشنیده ایم از وی که مرگ را یاد نماید، پس حضرت گفت که: این یار
شما نیست در آن مقام و مرتبه که شما گمان کرده اید.

وروی أَنَّهُ سَأَلَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: مِنَ الْكَيْسِ
مِنَ النَّاسِ؟ - وَمَنْ أَكْرَمَ النَّاسِ؟ - فَقَالَ ﷺ: أَكْثَرُهُمْ ذَكَرًا لِلْمَوْتِ وَ

۱ - شعرا زسنائی است لیکن مصراع اول آن بنا بر آنچه در نسخ
دیوان او بنظر رسیده این است: « مجلس وعظ رفتنت هوس است ».

أشدّهم استعداداً له ، أو أملك الأكياس ذهبوا بشرف الدنيا كرامة الآخرة .
روایت شده که پرسید مردی از انصار از حضرت رسول الله ﷺ
و گفت که : کیست عاقلترین مردمان و گرامی ترین ایشان ؟- پس حضرت
در جواب گفت : که آن کسیست که مرگ را بیشتر یاد نماید و در تهیه و
استعداد مرگ سعیش بیشتر باشد این جماعت اند عاقلان که رفته اند (۱)
باشرف دنیا و کرامت آخرت .

وروی أنه قال رجل : يا رسول الله من أزهّد الناس؟ قال : من لم ينس
القبر و البلى ، و ترك فضل زينة الدنيا ؛ و آثر ما بقى على ما بقى ،
و لم يعدّ غداً من أيامه ، و عدّ نفسه من اهل القبور .

و روایت شده که مردی گفت : یا رسول الله کیست زاهدترین مردمان؟-
حضرت در جواب گفت : زاهدترین مردمان کسی است که فراموش نکرده
باشد قبر و کهنگی بدن را ، و ترک نموده باشد زیادتى زینت دنیا را ،
و اختیار نموده باشد آنچه بافی میماند بر آنچه فانى میشود ، و نشمرده
باشد فردا را از ایّام عمر خود ، و شمرده باشد خود را از اهل قبور .

و عن الحسن الصيقل قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يروى الناس
«تفكّر ساعةٍ خير من قيام ليلةٍ» قلت : كيف يتفكّر؟ قال : يمرّ بالخربة
أو بالدّار فيقول : أين ساكنوك ؟ أين بانوك ؟ مالك لا تتكلمين ؟!

و از حسن صيقل روایت است که گفت : پرسیدم از حضرت امام

۱- ظاهراً آنست که باء «بشرف» باء تعدیه است پس معنی این است که
برده اند و حیازت کرده اند شرف دنیا و آخرت را .

جعفر عليه السلام از حدیثی که مردمان روایت میکنند که فکر يك ساعت بهتر است از اینکه يك شب بعبادت قیام نمایند گفتیم که : چگونه تفکر باید نمود؟ در جواب گفت که : چون گذرش بخوابه یا بخانه افتد بگوید : کجایند ساکنان تو (۱)؟ کجایند بناکنندگان تو ، چیست ترا که تکلم نمیکشی؟!

وعن أبي عبيدة قلت لابي جعفر عليه السلام : حدثني ما أنتفع به فقال : يا أبا عبيدة أكثر ذكر الموت فإنه لم يذكره انسان إلا زهد في الدنيا.
واذ أبي عبيدة روایت است که گفت که: حضرت امام محمد باقر عليه السلام گفتیم که : بگو از برای من حدیثی که بدان منتفع شوم پس گفت : یا اباعبیده بسیار کن یاد مرگ را بدرستی که هیچ انسانی بسیار یاد نکرده است مرگ را مگر اینکه زاهد شده در دنیا .

وعن أبي بصير قال : شكوت الى ابي عبد الله عليه السلام عن الوسواس فقال : يا با محمد اذ كر تقطع أوصالك في قبرك ، ورجوع أحبّ إليك عنك اذا دفنوك في حفرتك ، وخرج بنات الماء من منخريك ، وأكل الدود لحمك، فانّ

۱ - نظیر این حدیث است آنچه گفته اند : «سل الارض: من حفر انهارك وغرس اشجارك وبنى ثمارك وبنى ديارك فان لم تجبك حواراً اجابتك اعتباراً» .

و نیز نیکو گفته اند :

چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد

تاچه سان از حادثات دورگردون شد خراب

برده داری میکنند بر قصر کسری عنکبوت

جغد نوبت میزند بر حلقه افراسیاب

ذلك يسلى عنك ما انت فيه ، قال ابوبصير : فوالله ما ذكرته إلا سلاعتى
ما أنا فيه من هم الدنيا .

واذ ابوبصير روایت است که گفت : شکوه کردم بحضرت امام جعفر
صادق علیه السلام از سواس ، پس آنحضرت گفت که : یا ابانجل یاد کن پاره پاره
گشتن مفصلهای خود را درقبر ، و برگشتن دوستان را چون ترا درقبرت
دفن نمایند ، و بیرون آمدن بنات الماء از دو سوراخ دماغ ، پس
بدرستی که یاد این مراتب تسلی میدهد ترا از هر چه درو هستی .

ابوبصیر گفت : والله یاد نکردم این مراتب را إلا آنکه تسلی داد
مرا از آنچه درو هستم از هم دنیا .

و گویا مراد حضرت علیه السلام از «بنات الماء» که درین کلام واقع است
آن دو جسم است مانند دو سر بستان که درپیش دماغ روئیده و بدان
ادراک بوی خوش و ناخوش میکنند و چون در ممر رطوبات واقعند
ایشان را «بنات الماء» نامیده اند چنانکه (۱) مرغان آبی را بنات الماء
مینامند .

وروی ایضاً عن ابی بصیر قال قال لی الصادق علیه السلام : أما تحزن ؟ أما
تهتم ؟ أما تتألم ؟ قلت : بلی والله ، قال : فاذا كان ذلك منك فاذا كرم الموت
ووجدتک فی قبرک ، وسمیلان عینیک علی خدیک ، و تقطع أوصالک فی
قبرک . وأکل الدود من لحمک ، و ہلاک وانقطاعک عن الدنيا ، فان ذلك
یحسک علی العمل ، ویردک عن کثیر من الحرص علی الدنيا .

وازا ابو بصیر نیز روایت شده که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بمن گفت: آیا محزون نمیشوی؟- آیا مهموم نمیشوی؟ آیا ترا الم بهم نمیرسد؟- گفتم: آری والله، حضرت گفت که: چون ترا حزن و هم و الم بهم رسد یاد کن مرگ را، و تنهایی خویش را در قبر، و روان شدن چشمها بر رخسارت، و پاره پاره شدن مفاصلت رادر قبر، و خوردن کرمان گوشتت را، و پوسیدگی خویش را و جدا شدن خود را از دنیا، پس بدرستی که این فکر حریت میسازد در عمل، و بازت میدارد از بسیاری از حرص بر دنیا.

وعن ابی عبدالله علیه السلام: من کان کفنه فی بینه لم یکتب من الغافلین وکان ماجوراً کلما نظر إلیه .

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که: هر که باشد کفنش در خانه اش نوشته نمیشود از غافلان، و اجر داده میشود هر گاه که نظر کند بر آن.

وعن عبدالرحمن بن الحجاج عن ابی عبدالله علیه السلام قال: أظن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عشیة خمیس فی مسجدنا فقال: هل من شراب؟- فأتاه أوس بن خولیّ الانصاریّ بعسّ مخیمٍ بعسلٍ فلمّا وضعه علیّ فیہ نحاه فقال: شرابان یکتفی بأحدهما عن صاحبه ولا أشر به ولا احرّمه ولكن أتواضع لله فأنه من تواضع لله رفعه الله، ومن تکبر خفضه الله، و من اقتصد فی معیشته رزقه الله، و من بذّر حرمه الله، و من اکثر ذکر الموت أحبّه الله .

واز عبدالرحمن بن الحججاج روایت شده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: افطار نمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در شام پنجشنبه در مسجد قبا پس فرمود که: هل من شراب یعنی آیا آشامیدنش بهم میرسد؟ پس اوس بن خولی الانصاری قدحی دوغ با عسل آمیخته حاضر ساخت پس آنحضرت چون قدح را بر لب مبارک رسانید برداشت و گفت که: دو آشامیدنست و اکثفا بیسکی از آن میتوان نمود و من این را نمی سازم و لیکن از برای خدا تواضع و فروتنی میکنم پس بدرستی که هر که تواضع و فروتنی کند از برای خدا بلند میگردد خدا او را، و هر که تکبر و بزرگی کند پست میگردد خدا او را، و هر که میانه روی کند در معاش خود روزی میدهد خدا او را، و هر که اسراف کند محروم میسازد خدا او را، و هر که بسیار یاد کند مرگ را دوست میدارد خدا او را.

فصل - فی الحث علی العمل والاستعداد للموت .

فصلیست - در حریم ساختن بر عمل و مهیاشدن از برای مرگ .
نقل عن امیر المؤمنین علیه السلام قال : کم من غافل ینسج ثوباً لیلبسہ وانما هو کفنه ، و ینبی بیتاً لیسکنه وانما هو موضع قبره ، وقیل له : ما الاستعداد للموت ؟ قال : اداء الفرائض ، واجتناب المحارم ، والاشتمال علی المکلام ، ثم لا یبالی اوقع علی الموت ام وقع الموت علیه ، والله ما یبالی ابن ابی طالب اوقع علی الموت ام وقع الموت علیه .

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که گفت : بسی غافل که پارچه بافد که آنرا لباس خویش کند و آن کفنش باشد ، و خانه بنا کند

که در آن ساکن شود و آن موضع قبرش باشد ، و بآنحضرت گفتند که :
 تهیه و استعداد مرگ چه چیز است ؟- در جواب گفت که : ادا کردن
 فریضه ها ، واجتناب نمودن از حرامها ، و خود را آراستن بصفتهای نیکو ،
 پس آنگاه باک ندارد که از بر مرگ افتد یا مرگ بر وی افتد ، والله که باک
 ندارد پس ابوطالب که بر مرگ افتد یا مرگ بر وی افتد .

وقیل للصادق علیه السلام اوصنا ، فقال علیه السلام : أعدّ جهازك و قدم زادك
 لطول سفرك ، وكن وصی نفسك ، و لا تأمن غیرك ان یبعث اليك بما یصلحك .
 نقلست که بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتند که : ما را وصیتی
 و نصیحتی کن ، پس آنحضرت گفت که : مهیا ساز یراق خود را ، و از پیش
 فرست توشه خود را از برای سفر دور و دراز خویش ، و خود وصی خود باش ،
 و ایمن مشو و خاطر جمع مکن بغیر خود در اینکجه بفرستند بسوی تو چیزی
 که صلاح تو در آن باشد .

نقل عن امیر المؤمنین علیه السلام أنه قال فی خطبة طویلة :
 أيها الناس من مشی علی وجه الارض فانه یصیر الی بطنها الذلیل
 والنهار مسرعان فی هدم الاعمار ، و لکمل ذی رمق قوت و لکمل حبة
 آکل ، و أنت قوت الموت ، و أن من عرف الایام لم یغفل عن الاستعداد ، و لن
 ینجو من الموت غنی بماله و لافقییر لاقباله .

نقل است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه طویلی فرمود
 که : ای مردمان هر که گردد بر روی زمین عاقبت خواهد رفت بیاطن
 زمین ، و شب و روز در خرابی عمرها مشتابانند ، و هر صاحب رمقی را
 قوتیست ، و هر حبه ذرا خورنده ایست ، و توقوتی از برای مرگ ، و بدرستی

هر که شناسد ایام را غافل نگردد از تهیّه و استعداد مرگ ، و نجات نیابد از مرگ توانگر بمالش ، و فقیر بی چیزی و افلاکش .

وروی انّ الصادق علیه السلام رأى رجلاً اشتدّ حزنه علی ولده ، فقال : یا هذا أجزعت للمصيبة الصغرى و غفلت عن المصيبة الكبرى ؟! لو كنت لما صار اليه ولدك مستعدّاً لما اشتدّ عليه جزعك ، فمصائبك بترتك الاستعداد له أعظم من مصائبك بولدك .

روایت شده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مردی را دید که حزن سخت بر مرگ فرزند خویش داشت پس حضرت علیه السلام بآن مرد گفت که : آیا جزع و بیتابی میکنی از برای مصیبت کوچک و غافل شده از مصیبت بزرگ ؟! اگر مستعد و مهیّا میبودی از برای محلی که فرزندت بدانجا رفته هر آینه جزع و بیتابت بر مرگ فرزند اشتداد نمیداشت پس مصیبت تو بترک تهیّه و استعداد اعظم است از مصیبت تو بمرگ فرزندت :
وعن أمير المؤمنين علیه السلام أنّ العبد إذا كان في آخريومٍ من الدنيا وأوّل يومٍ من الآخرة مثل له ماله وولده وعمله فيلتفت الى ماله فيقول : والله انسى كنت عليك لحريراً شحيحاً فماذا عندك ؟- فيقول : خذ منى كمنك ، فيلتفت الى ولده فيقول : والله انسى كنت لكم لمحجّباً وانسى كنت عليكم لمحامياً ، فماذا عندكم ؟- فيقولون نوؤدّيك الى حفرتك ونواريك فيها ، فيلتفت الى عمله فيقول : والله انك كنت علىّ لثقيلاً وانسى كنت فيك لزاهداً فماذا عندك ؟- فيقول : أناقربنك في قبرك ويوم حشرك حتى أعرض أنا وانت علىّ الرّبك .

و از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) روایتست که گفت: بدرستی در روز مرگ که روز آخر دنیا و روز اول آخرتست ببنده نموده شود صورت مال و فرزند و عملش، پس متوجه مال خود شود و بگوید که: واللّٰهُ من بر تو حریص و بخیل بودم پس نزد تو چه چیز است یعنی از تو بمن چه میرسد؟- پس مال در جواب گوید که: کفن خود را از من بگیر، پس متوجه فرزندان شود و بگوید: واللّٰهُ که من دوست و محبّ شما بودم و حمایت کننده شما بودم پس نزد شما چه چیز است یعنی از شما بمن چه میرسد؟- فرزندان در جواب گویند که: ترا میبریم بسوی قبرت و بخاک میپوشانیم، پس متوجه عمل خود و بگوید که بدرستی تو بر من گران بودی و من بتو بی رغبت بودم پس از تو بمن چه میرسد؟- پس در جواب گوید که: رفیق تو ام (۱) در قبرت و در روز حشرت تا آنکه عرض کرده شوم با تو بر پروردگارت.

وعن قیس بن عاصم قال قال رسول الله ﷺ: يا قيس ان مع العزّ ذلاً وان مع الحيوة موتاً، و ان مع الدنيا آخرة، و ان لكلّ شيء حسيباً، و ان على كلّ شيء رقيباً، و ان لكلّ أجل كتاباً، و انه لا بدّ لك يا قيس من قبرين يدفن معك وهو حيّ، فتدفن معدوانت ميتت، فان

۱ - مناسب مقام است این سه بیت و بیت سوم که یارجانی است
منطبق باعمال صالحه است:

«دلا یاران سه قسمند اربدانی
زبانی اندونانی اند و جانی»
«بنایی نان بده از در برانش
نوازش کن بیاران زبانی»
«ولیکن یارجانی را بدست آر
بخانش جان بده ار مینوانی»

كان كريماً أكرمك وان كان لئيماً أسلمك ثم لا يحشر إلا معك ولا تحشر
 إلا معه ، ولا نسأل إلا عنه ، فلا نجعله إلا صالحاً ، فإنه ان صالح آنست
 به ، وان فسد لا نستوحش إلا منه وهو فعلك .

واذ قيس بن عاصم روایت است که گفت که : حضرت رسول الله ﷺ
 بمن گفت : که یا قیس بدرستی که با عزت ذلتی و خوارئی است ، و بدرستی
 که با دنیا آخرتی هست ، و بدرستی که هر چیز را حساب کننده هست ،
 و بدرستی که بر هر چیز نگهبانی هست ، و بدرستی که ناچار است ترا یا قیس
 از رفیقی که دفن کرده شود باتو و حال آنکه اوزنده باشد و دفن کرده
 شوی با او و حال آنکه تو مرده باشی ، پس اگر کریم باشد گرامی دارد
 ترا و اگر لئیم باشد واگذارد ترا و یاریت ننماید پس محشور نگردد
 او مگر باتو و محشور نگردی تو مگر باوی ، و ترا پرسش نکنند مگر از
 وی ، پس مگردان رفیق خود را مگر صالح پس بدرستی که اگر صالح بوده
 باشد انس خواهی گرفت بوی ، و اگر فاسد باشد ترا وحشت و اندوه نرسد
 مگر از وی ، و او فعل و کردار است .

وقد نظم حسان هذه الموعظة في ابیات .

پس بنظم در آورده حسان بن ثابت که شاعر پیغمبر ﷺ است

این موعظه را در بیتی چند :

تخيّر خليطاً من فعالك وانما قرين الفتى في القبر ما كان يفعل

اختیار کن برای خود در رفیقی از کردار خود که بدرستی که رفیق

جوانمرد در قبر آن چیز است که میکرده و بجا میآورده .

فان كنت مشغولاً بشئٍ فلا تكن بغير الذى يرضى به الله تشغل

پس اگر مشغول باشی بچیزی باید که نباشی بغير از آن چیزی که
راضی میشود با خدا مشغول .

فلن يصحب الانسان من بعده موته ومن قبله الا الذى كان يعمل

پس بار ورفیق نمیشود با انسان بعد از دوت و پیش از موت مگر
آن چیزی که میکرده .

ألا انما الانسان ضيف لاهله يقيم قليلا بينهم ثم يرحل

بدرستی که نیست انسان مگر مهمان اهل بیت خویش ، اقامت میکند
اندک وقتی در میان ایشان پس از آن رحلت میکند .

فصل - فى فضل البكاء والحث عليه .

فصلی است در فضیلت گریستن و تحریش و ترغیب نمودن بر آن .

عن النبى ﷺ : كل عين باكية يوم القيامة الا ثلاث أعين ،
عين بكت من خشية الله ، وعين غضت عن محارم الله ، وعين باتت ساهرة
فى سبيل الله .

از حضرت رسول الله ﷺ روایت است که : هر چشم گریانست در
روز قیامت مگر سه چشم ، اول چشمی که گریسته باشد از ترس خدا ،
دوم چشمی که پوشیده شده باشد از آنچه حرام گردانیده باشد خدای
تعالی ، سیم چشمی که بیخوابی کشیده باشد در راه خدای تعالی .

وقال علي : من بكى على ذنوبه حتى تسيل دموعه على لحيته حرام
الله ديباجة وجهه على النار .

روایت است که حضرت رسول الله ﷺ فرمود که : هر که بگرید بر گناهان خود تا روان شود اشکهای او بر محاسنش حرام گرداند خدای تعالی صفحه روی او را بر آتش .

وقال ﷺ : من خرج من عينيه مثل الذباب من الدمع من خشية الله آمنه الله به يوم الفزع الاكبر .

از حضرت رسول الله ﷺ روایت است که فرمود که : هر که بیرون آید از چشمهای او مثل مگسی اشک از ترس خدای تعالی ایمن گرداند او را خدا بسبب آن اشک در روز فزع اکبر یعنی روز قیامت .

وعن النبي ﷺ : ما من مؤمن يبكى من خشية الله تعالى الاغفر الله ذنوبه واز كان اكثر من نجوم السماء وعدد قطرات البحار .
واذ حضرت رسول الله ﷺ روایت است که :

نیست مؤمنی که بگرید از ترس خدای تعالی مگر آنکه بیمارزد الله تعالی گناهان او را و اگر چه باشد بیشتر از ستارگان آسمان و عدد قطره های دریا .

ثم قرأ : فليضحكوا قليلاً وليبكوا كثيراً جزاء بما كانوا يکسبون .
پس از آن بخواند آن حضرت این آیه را و ترجمه اش این است که :
پس باید که بخندند اندک و گریه کنند بسیار بجزای آنچه کسب مینمودند .

وقال ﷺ : حرمت النار على عين بكت من خشية الله .
واذ حضرت رسالت پناه ﷺ روایت است که جرم شده است

آتش برچشمی که گریسته باشد از ترس خدا .

وعن أبي أمامة قال : قال النبي ﷺ : ما يقطر في الارض قطرة أحبّ الى الله من قطرة دمع في سواد الليل من خشية الله لا يراه أحد الا الله عزّ وجلّ .

و از ابی امامه روایت است که حضرت پیغمبر ﷺ گفت که : نمیچکد در زمین قطره که دوستر باشد نزد خدا از قطره اشگی در تاریکی شب از ترس خدا که نیند او را کسی مگر خدای عزوجل .

وعنه عليه السلام اذا اقصع قلب المؤمن من خشية الله تحانت عنه خطاياہ كما تنحط من الشجر ورقها .

و از حضرت رسول الله ﷺ روایت است : که هر گاه بلرزد دل مؤمن از ترس خدا ریخته شود ازو گناهان او چنانکه ریخته میشود از درخت برگش .

وروي أن الحسن عليه السلام مرّ بشابّ يضحك فقال : هل مررت بالصراط؟ قال : لا ، قال : وهل تدرى الى الجنة تصير ام الى النار؟ قال : لا ، قال : فما هذا الضحك؟ قال : فما رأى ذلك الفتى بعدها ضاحكاً .

و روایت شده که : حضرت امام حسن علیهما السلام گذرش بجوانی افتاد که میخندید پس حضرت بوی گفت : آیا گذشته از صراط؟ گفت : نه ، گفت : آیا میدانی ببهشت خواهی رفت یا بدوزخ؟ گفت : نه ، پس حضرت فرمود که : پس چه چیز است این خنده ؟ !

راوی گفته که : کسی ندید آن جوان را بعد از آن موعظه خندان .

وعن الصادق عليه السلام حدّثنی أبی عن أیبه : أن الحسن بن علی بن
 أبی طالب علیهم السلام كان أعبد الناس فی زمانه وازدهدهم وفضلهم، وكان
 إذا حجّ حجّ ماشياً وربّما مشى حافياً ، و كان اذا ذكر الموت بكى ،
 وإذا ذكر القبر بكى ، وإذا ذكر البعث والنشور بكى ، وإذا ذكر العرض
 على الله تعالى ذكره شفق شهقةً یغشى علیه منها ، وكان اذا قام فی صلوة
 ترتعد فرائضه بین یدی ربّه تعالى ، وكان اذا ذكر الجنة والنار اضطرب
 اضطراب السليم وسأل الله الجنة وتعوّذ به من النار .

واحضرت امام جعفر صادق عليه السلام روایت است که گفت که: حدیث
 کرد مرا پدرم از پدرش که: بدرستی که امام حسن عليه السلام بود عابدترین اهل
 زمان خود و زاهدترین ایشان و فاضلترین ، هر گاه حجّ میکرد پیاده
 میکرد و بسا بود که پای برهنه میرفت ، هر گاه یاد کردی مرگ را
 گریستی ، و هر گاه یاد کردی قبر را گریستی ، و هر گاه یاد کردی زنده
 شدن و پراکنده شدن قیامت را گریستی ، و هر گاه یاد کردی عرض کردن
 برخدای تعالی را فریادی کردی فریاد کردنی و بیهوش شدی ، و هر گاه
 ایستادی بنماز بلرزیدی اعضای او در پیش پروردگارش ، و هر گاه یاد
 کردی جنت و نار را اضطراب کردی مانند اضطراب کردن مار گزیده ،
 و طلب کردی از خدا بهشت را و پناه جستی از آتش .

فصل

فی الخطاب مع أصحاب القبور .

فصلی است در خطابات با اصحاب قبور .

- السلام عليكم يا اصحاب القبور من الشيوخ والشباب .
- سلام باد بر شما ای صاحبان قبرها از پیران و جوانان .
- السلام عليكم ايّها المفارقون للاقارب والاحباب .
- سلام باد بر شما ای جدا شدگان از خویشان و دوستان .
- السلام عليكم ايّها المهاجرون عن الاخوة والاصحاب .
- سلام باد بر شما ای دور افتادگان از برادران و مصاحبان .
- السلام عليكم ايّها المحرومون من الاموال والاسباب .
- سلام باد بر شما ای محروم شدگان از اموال و اسباب .
- السلام عليكم ايّها المتوسّدون بالتراب .
- سلام باد بر شما ای تکیه زدگان بر بالش خاک .
- السلام عليكم يا سكان المنازل المقفرة .
- سلام باد بر شما ای ساکنان منزلهای خالی .
- السلام عليكم يا اصحاب الشمائل المغيّرّة .
- سلام باد بر شما ای صاحبان صورتهای تغییر یافته .
- السلام عليكم يا اصحاب الوجوه المعفّرة .
- سلام باد بر شما ای صاحبان زوهای خاک آلوده شده .
- السلام عليكم يا أهل الديار الطامسة .
- سلام باد بر شما ای اهل خانههای خراب و مندرس شده .
- السلام عليكم يا اهل الانار الطامسة .
- سلام باد بر شما ای اهل اثرهای محو و برطرف شده .

- كنتم رحمكم الله مغرورين بالقوة والشباب .
 بودید شما - خدا رحمت کند شما را - مغرور بقوت و جوانی .
 ومشغولين باللهو والصحاب .
 و بودید مشغول باللهو و صحبت .
 وطالبين للعين والبقاء ، وبودید طلبکاران زندگانی و بقا .
 وغافلین عن الموت والفناء . وغافلان از مردن و فانی شدن .
 ومنعمین فی الدور والقصور . وتنعم کنندگان در خانه‌ها و قصرها .
 ومستأنسین بالنساء ذوات الخدور .
 و انس گرفتگان با زنان صاحب ستر .
 ومشتغلین باللذة والراحة والسرور .
 و مشغول شدگان ب لذت و راحت و خوشحالی .
 فتر كنتم مجبورین سعة الدور .
 پس گذاشتید بی اختیار فراخی خانه‌ها را .
 وسكنتم مقهورین فی مضائق القبور .
 و ساکن شدید بی رضا و اختیار در تنگیهای قبرها .
 وأردعتم بطون الثرى .
 و سپرده شدید در شکمهای خاک .
 وحجبتهم عن عیون الوری .
 و پنهان شدید از چشمهای خلقان .
 وأشغیتهم قلوب الحساد .

- و فرو نشانید خشم دل‌های حاسدان را .
 و آرزویم الاحباب و الاولاد .
 و دلگیر ساختید دوستان و فرزندان را .
 لیت شعری ماذا تعوَّضتم عن الاحباب ؟!
 کاش میدانستم که چه یافته‌اید در عوض دوستان ؟!
 و من يؤنسکم تحت هذا التراب ؟!
 و کیست مونس شما در زیر این خاک ؟!
 و کیف انتم فی وحدتکم و انفرادکم ؟!
 و چگونه‌اید شما در وحدت و تنهایی ؟!
 و کیف بلیت فی التراب أجسادکم ؟!
 و چگونه کهنه و بوسیده شده در خاک بدنهای شما ؟!
 و کیف خلق من أبدانکم الدَّود ؟!
 و چگونه آفریده شده از بدنهای شما کرمان ؟!
 و کیف أکل اللحموم و الجلود ؟!
 و چگونه خوردند گوشت‌ها را و پوست‌ها را ؟!
 و کیف سالت الاحداق علی الخدود ؟!
 و چگونه روان شد حدقه‌ها بر صفحه‌های رویها ؟!
 و کیف تفرقت الاعضاء و الاوصال ؟!
 و چگونه جدا گردیدند عضوها و بندها ؟!
 و تقطعت الیمین و الشمال ؟!
 -۳-

وجدا گردیدند دستها وپاهای راست وچپ؟!
 فان سألتهم ايها التاركون للاهل والعيال والقاطعون للاماني والامال.
 پس اگر پرسید شما ای تارك كنندگان اهل و عيال و ای قطع كردگان
 آرزوها و امیدها .

عما سنج بعدكم من الاحوال فأقبلوا عليّ و أسمعوا هذا المقال .
 از آنچه واقع شده بعد از شما از احوال پس رو آرید بمن و بشنوید
 این گفتگورا :

سكنت الدور ، وزوجت الازواج ، وقسمت الاموال .
 ساکن شدن در دمان در خانه های شما ، و ب عقد خویش در آوردند
 زنان شما را ، وقسمت کردند در میان خود مالهای شما را .
 وتفترق اهل البيت من الاولاد و الاطفال .
 و متفرق شدند اهل بیت شما از فرزندان و اطفال .
 الذين ربّيتهموهم بالنعمة والدلال .
 آنچنان فرزندان و طفلانی که پرورش دادید ایشان را بنعمت و ناز .
 ونسبكم الصواحب الرفقاء . وفراموش کردند شمار ایاران و رفیقان .
 وغفل عنكم الاقارب والجلساء .
 و غافل شدند از شما خویشان و هم نشینان .
 لا يذكر اسماءكم قط في الاسماء .
 مذکور نمی شود نامهای شما هرگز در میان نامها .
 ولا تخطرون بقلب الاحبة والخطاه .

وخطور نمیکنید در دل دوستان وهم صحبتان .

فصل

فی جواب الموتی بلسان الحال .

فصلی است در جواب مردگان بزبان حال .

قد سمعنا يا عبدالله مقاتلك ووعينا أيتها المتكلم مخاطبتك .

بتحقیق شنیدیم ای بنده خدا گفته گوی ترا ، و حفظ کردیم ای تکلم

کننده سخنهای ترا .

فاسمع جوابنا واحفظ خطابنا .

پس بشنو جواب ما را و حفظ کن سخنان ما را .

قد لبسنا أثواب الندامة ودخلنا في أبواب القيامة .

بتحقیق پوشیدیم جامه های پشیمانی را ، و داخل شدیم در درهای

قیامت .

وصرعنا المنايا في أعجب المصارع .

و انداخته اند ما را هر گهای ما در عجیب ترین مواضع .

وأضجعنا أهلونا في أضيق المضاجع .

و خوابانیدند ما را اهل ما در تنگترین خوابگاهها .

و اودعونا في بطون قبورنا . و سپردند ما را در شکمهای قبرهای ما .

واضجعونا على الايمان في لحدونا .

و خوابانیدند ما را بر دستهای راست در لحدهای ما .

و وضعوا على تراب القبور خدودنا .

- و گذاشتند بر خاک قبر رخرهای مارا .
 و بنوا باللبن سقوف بیوتنا .
 و ساختند بخشش سقفهای خانه‌های مارا .
 و ودّعنا اخوتنا و اهلونا ؟ و وداع کردند مارا برادران و اهل ما .
 و رجعوا عنا و خلونا . و برگشتند از ما و وا گذاشتند مارا .
 ثمّ الملائكة للسؤال حضرونا و عمّا شاء ربّنا سألونا .
 پس فرشتگان از برای سؤال حاضر شدند مارا ، و از آنچه خواست
 پروردگار ما پرسیدند از ما .
 ثمّ اجتمع الدّیدان علینا فأكلونا ، و عن صورتنا و هیئتنا غیرونا .
 پس جمع شدند کرمان بر ما پس خوردند مارا ، و از صورت و
 هیأتی که داشتیم تغییر دادند مارا .
 نصبح و نمسی بغیر اهل و عیال فی بیوت خالیة من الاسباب و الاموال .
 صبح و شام را در بیابیم بی اهل و عیال در خانه‌های خالی از اسباب
 و اموال .
 قد وقعنا فی امر هائل و خطر شامل ، نسمع من القبور تخویفاً
 و تهدیداً و تعنیفاً شدیداً .
 بتحقیق که افتادیم در امری هولناک و خطری فرو گیرنده ، می شنویم
 از قبرها تخویف و تهدید و سرزنش سخت .
 ینادی بعضها و یقول : انا بیت الظلمة انا بیت الفتنة ، انا بیت-
 المحنة ، انا بیت الغربة و الکربة ، انا بیت الوحدة و الوحشة .

ندا کند بعضی از قبرها و گوید : من خانه‌ی ظلمتم ، من خانه‌ی فتنه‌ام ،
 من خانه‌ی محنتم ، من خانه‌ی غربت و غم ، من خانه‌ی وحدت و وحشتم .
 انا بیت العقر و الحیة و الدود . من خانه‌ی مار و عقرب و کرم‌انم .
 انا سجن لمن عصی المعبود .

من زندانم از برای کسیکه نافرمانی کرده باشد معبود را .
 انا حفرة من حفر النار انا سجن لمن عصی الجبار .
 من گویم از گوه‌های آتش ، من زندانم از برای کسیکه عصیان
 ورزیده باشد جبار را
 و يقول بعضها مبشراً :

و گوید بعضی از قبرها در حالتی که بشارت دهد اهل خود را :
 انا بیت الراحة و النعیم ، لمن عبد الففور الرحیم .
 من خانه‌ی راحت و نعیم از برای کسیکه بندگی کرده باشد آمرزگار
 رحیم را .

انا بیت النعمة و السرور لمن اتقى واجتنب الشرور .
 من خانه‌ی نعمت و خوشحالی از برای کسی که ترسیده باشد از خدا
 و اجتناب کرده باشد از بدیها .

و تنادی بقاع الارض و تقول : و ندای میکنند قطعه‌های زمین و میگویند :
 ایها المغتر بظاهر الدنیا . ای فریفته شده بظاهر دنیا .
 هلا اعتبرت بمن دفن فینا من اهلك و حشمك و اخوانك و جيرانك ؟!
 چرا پندی و عبرتی نگرفتی از آن کسانی که در ما دفن گردیدند

از اهل تو وحشم تو و برادران تو و همسایگان تو .
 أما رأيت كيف حرصوا على الدنيا وجمعوا الاموال واطالوا الامال؟!
 آیا ندیدی که چگونه حرص ورزیدند بر دنیا ، و جمع کردند
 مالها و دراز نمودند امیدها .

فترکوا ما جمعوا ، و قطعوا ما املوا مجبورین و دفنوا فینا صغیرین .
 پس وا گذاشتند آنچه جمع کردند ، و قطع نمودند آنچه امید
 داشتند بی اختیار ، و مدفون شدند در ما بخواری ؟!

فهل استذکت ما فاتهم من الاعمال ؟!

پس چرا در نیافتی آنچه فوت شد ایشان را از عملها .

وهلا زهدت فی جمع الاموال و طول الامال ؟!

و چرا بی زغبت نگشتی در جمع مالها و درازی امیدها .
 و یلوم سابقنا لاحقنا و یقول :

و ملامت کنند پیش مردگان ماعقب مردگان را و گویند :

ایسها المخلف فی الدنيا بعد اخوانه و جیرانه .

ای واپس مانده در دنیا بعد از برادران و همسایگان .

أما كان لك فینا عبرة ؟! آیا نبود ترا در حال ماعبرتی ؟!

اما كان لك فی تقدنا منا ایاك فكرة ؟!

آیا نبود ترا در پیش رفتن ما فکری ؟!

أما رأيت انقطاع اعمالنا عنا و أنت فی مهلة ؟!

آیا ندیدی منقطع شدن عملهای ما از ما و حال آنکه ترا مهلت بود ؟!

فہلا استدرکت مافات اخوانك؟!

چرا در نیافتی آنچه فوت شد از برادرانت؟!

وهلا عملت ما حرمه جيرانك؟!

و چرا بجا نیارودی آنچه محروم شد از آن همسایگانیت؟!

ایہا الساکن فی دار الغرور المخاطب لاهل القبور .

ای ساکن خانه غرور و خطاب کننده با اهل قبور .

تتمنی ان نمکن من اصلاح زاد و تائب واستعداد .

بدان بدرستی که ما آرزو میکنیم که قادر شویم بدرست گردن توشه
ومہمیا ومستعد گشتن از برای راه .

فاغتنم مافاتنا من الاعمال واحذر ويحك من عواقب الایمال .

پس غنیمت شمار آنچه فوت شد مارا از عملهای خیر ، وحذر کن

ويحك از عاقبت اعمال کاری .

وانت ایہا المخاطب لراجل عما قليل الینا .

و تو ای خطاب کننده عنقریب رحلت نموده نزد ما خواهی آمد .

وقادم بعد ایام علینا . وقدم خواهی آورد بعد از چند روز بر ما .

فارحم نفسك اللطيفة الضعيفة واجتهد فی خلاص مہجتك الشریفة .

پس رحم کن بر نفس لطیف ضعیف خود و جهد کن در خلاصی جان

شریف خود .

واعلم انه ستصنع بديارك ما صنع بديارنا .

و بدان بدرستی که زود باشد که کرده شود با خانه های تو آنچه

کرده شد باخانه‌های ما .

ویدرس من آثارك مدارس من آثارنا .

و برطرف شود اثرهای تو چنانچه برطرف شد اثرهای ما .

وإنك تصیر الى حال لا ینفك فیہ الصدیق .

و بدرستی که بگردی بحالی که نفع ندهد بتو در آن حال یا در صاحب .

ولا ینجیک النسیب ولا الشقیق . و نجات ندهد ترا خویش و نه برادر .

و تسیر منقطع العلائق و الاسباب الى منازل الوحشة و الاغتراب .

و میروی در حالتی که قطع کرده باشی علاقه‌ها و اسباب را بسوی

منزلهای وحشت و غربت .

وإن لك قبرا ینتظر قدومك علیه ، و سائلا ینتظر و صولك الیه .

و بدرستی که ترا قبریست که میکشد انتظار قدوم ترا ، و ترا سؤال

کننده ایست که میکشد انتظار رسیدنت بوی .

فبادر بما سمعت من جوانبنا . پس شتاب کن در آنچه از ما شنیدی .

و تأهب لمثل منقلبنا و ما بنا .

و مهیّا و مستعد شوا برای مثل محلی که ما بدانجا انتقال و رجوع

نموده ایم .

فلم یجر علینا حال الا وهی جاریة علیك .

پس جاری نشده است بر ما حالتی مگر آنکه جاری شود بر تو .

و الخطر واللهامل . بین یدیک و خطر هولناک است والله ترا در پیش .

ولقد اخبرناك بالتحقیق وذللمناك سبیل التوفیق .

وترا خبر کردیم بتحقیق ونمودیم ترا راه توفیق .

فصل

فی تنبیه النفس بعد جواب الموتی بعظات مؤثره .

فصلی است در آگاهانیدن نفس بعد از جواب مردگان بموعظت‌های

با تاثیر .

أيها الغافل المغرور قد سمعت جواب اصحاب القبور

ای غافل فریفته شده شنیدی تو جواب صاحبان قبرها

وعرفت ما شرح حوالک من الامور . ودانستی آنچه شرح دادند از امور .

فما عذرك غداً عند سيّدك ومولاي ؟!

پس عذر تو چه خواهد بود فردا نزد سیّد و مولای تو؟!

وماذا تقول حين تلقاه وبتقائك ؟!

وچه خواهی گفت در هنگامی که تو بدو رسی و او بتو رسد؟!

فوالله لئن اهملت بعد التحذير وغفلت عما إليه تصير .

پس والله اگر اهمال کنی بعد از ترسانیدن وحذر فرمودن اهل قبور

ترا وغافل شوی از آنچه بسوی او روی .

لتفضحن عند ربك فضيحة هائلة .

هر آینه رسوا شوی نزد پروردگار خود رسوائی باهول و ترس .

ولتلقين غداً أخطاراً شاملةً . وهر آینه برسی بیخطرهای فروگیرنده .

فكن على عزم السفر والرحيل . پس باش عازم سفر و کوچ .

وجمع الزاد ليوم الخطر الجليل .

و جمع کردن توشه از برای روز خطر بزرگ .

وتب الى الله توبة العبد الضعيف الذليل الظالم لنفسه المستخف
بحرمة ربه .

و توبه و بازگشت کن بسوی خدا توبه بنده خوار ذلیل که ظلم بر
نفس خود کرده باشد و حقارت بحرمت پروردگارش رسانیده باشد .

الذی عظمت ذنوبه فحلت وأدبرت آیامه فولت .

آنچنان بنده که عظیم شده باشد گناهانش پس بغایت بزرگ
گردیده باشد، و پشت داده باشد آیام عمرش پس رفته باشد .

حتى إذا رأى مدّة العمل قد انقضت وغاية العمر قد انتهت .

تا آنگاه که دید که مدت عمل گذشته و مدت عمر بانتهارسیده .

و یقین أنه لا محيص له من الله ، ولا مهرب له عن سيّده ومولاه .

و یقین کرد که او را پناهی نیست که از خدا بسوی او رود، و گریز-

گاهی نیست که از سیّد و مولای خود بسوی وی گریزد .

فقام اليه بقلبٍ طاهرٍ نقیٍّ ثمّ دعاه بصوتٍ خاملٍ خفیٍّ .

پس در این هنگام برخاسته متوجه خدای خود گشت بادلای پاک

و پاکیزه پس دعا کرد خدا را باوازی متغیّر آهسته .

قد تطأ طأله فانحنى . فروتنی نموده از برای خدای خود پس منحنی شده .

ونكس رأسه فانحنى . سر بزیر انداخته پس دوته شده .

قد أرعشت خشيته رجلية . بلرزه در آورده ترس خدا دویای او را .

و غرقت دموعه خديبه . و فرو گرفته اشکهای او دو رخ او را .

یدعوہ ویقول : دعا کند خدا را و گوید :
 و ابعده سفره ، واعظم خطراه ، و اظلمة قبره .
 ای وای از دوری سفر ، ای وای از بزرگی خطر ، ای وای از
 تاریکی قبر .

واحرزناه علی ایام ضیعتها ، و اخجلتاه علی آنام جمعتها .
 ای وای از غم ایامی که ضایع ساختم ، ای وای از خجالت بر
 گناهانی که جمع نمودم .

آه ان عاملنتی بعدلک ولم تعاملنی بفضلک .
 آه اگر با من عمل کنی بعدل خود ، و عمل ننمائی با من بفضل خود .
 آه این اعطیتنی کتابی بشمالی ، (أظهرت علی الناس سوء حالی .
 آه اگر دهی کتاب مرا بدست چپم ، و ظاهر سازی بر مردمان بدی
 حال را .

ثم قلت : خذوه فقلوه ثم الجحيم صلوه ثم فی سلسله ذرعها
 سبعون ذراعاً فاسلكوه .

پس بگوئی که : بگیرید او را ، پس غلّ نمائید او را ، پس با آتش
 جهنّم بسوزانید او را ، پس در زنجیری که درازیش هفتاد گز است مقید
 سازید او را .

فيا له من ما خود لانجيه عشيره ولا تنفعه قبيلته .
 پس عجب گرفتاریست که نجات ندهند او را جماعت خویشانش ،
 و نفع نرسانند بوی اقوام و قبیلہ اش .

آه من نار تنضج الاكباد والكلی .

آه از آتشی که بزد جگرها و گرده هارا .

آه من نار نزعاً للشوی .

آه از آتشی که جدا سازنده سر و دست و پاست .

آه من نار نورها ظلمة و هیئتها الیم ، وبعیدها قریب .

آه از آتشی که نورش ظلمتست ، و آسانش رنج رساننده است ،

و دورش نزدیک است .

آه من نار لا ترحم من استعطفها ، ولا تقدر علی التخیف عمّن

خشع لها .

آه از آتشی که رحم نکند بر کسی که از وی طلب مرحمت نماید ،

و قادر نباشد بر اینکه تخفیف دهد عذاب از کسی که از برای وی تضرع

و زاری نماید .

آه من ضربعها و زقومها و غساقها .

آه از ضربع جهنم و زقوم جهنم و غساق جهنم ، این هر سه نام

خوردنیهای اهل جهنم است .

آه من شرابها الذی یقطع أمعاء وافئدة ساکنها .

آه از شراب جهنم آنچه آن شرابی که پاره پاره میکند رودهها

و دلهای ساکنان خود را .

إلهی اللشقاوة خلقتنی فأطیل بکائی .؟

ای إله من آیا از برای شقاوت آفریده مرا تا دراز ستازم کز بیه خود را .

أم للسعادة خلقتني فانشر رجائي .
 يا از برای سعادت آفریده مرا تانشر کنم امید خود را .
 مولای الضرب المقامع خلقت أعضائي ؟
 ای مولای من آیا از برای زدن گریزها آفریده اعضای مرا .
 أم لشرب الحميم خلقت أعمائي ؟
 یا از برای آشامیدن حمیم جهنم آفریده روده های مرا .
 مولای اترک بعد الايمان بك تعذّ بني ؟!
 ای مولای من خبر ده مرا که بعد از آنی که بتو ایمان آوردم
 مرا عذاب خواهی کرد .؟!

أم بعد حبسي اياك تبعّدني ؟!
 آیا بعد از آنی که محببت با تو داشته ام از خود دور خواهی
 ساخت مرا .

حاشاك لوجريك الكريم أن تخيّبني .
 دور است از ذات کریم تو که نا امید سازی مرا .
 مولای اترک تخلفظنونا وتقطع رجائنا .
 ای مولای خبر ده مرا که خلاف خواهی کرد گمانهای ما را و قطع
 خواهی کرد امیدهای ما را .

كلاً يا كريم إن لنا فيك أملاً طويلاً ، إن لنا فيك رجاءً عظيماً .
 نه آن چنین است ای کریم ، بدرستی که ما را بتو امید دراز است
 و رجاء عظیم است .



فصل

فی موعظة مؤثرة

فصلی است در موعظة با اثری .

عظ نفسك العلیلة فی کلّ نهارٍ و لیلةٍ بهذه الموعظة الجلیلة .

پند ده نفس علیل خود را در هر روز و شب باین موعظة عظیمه .

یا حصاد المنون أما لك عبرة بالسلف من القرون ؟!

ای درو مرگ آیا ترا حاصل نمیشود عبرتی و پندی از قرنهای

پیش ؟! تشبیه کرده اند فرزندان آدم را بزراعت و مرگ را بدروگر که

ایشان را درو میکنند .

أین صفیّ الله والد الانسان ؟!

کجاست آدم صفیّ الله پدر انسان ؟!

و این صاحب النون و صاحب الطوفان .

کجاست یونس صاحب ماهی ، و نوح صاحب طوفان ؟!

و این ابراهیم خلیل البرّ حمن ؟!

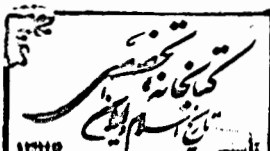
کجاست ابراهیم دوست رحمن ؟!

و این صاحب التوراة و الانجیل و صاحب الفرقان ؟!

کجاست موسی صاحب توراة ، و کجاست عیسی صاحب انجیل ،

و محمد صاحب فرقان ؟!

إنهم قد بلغوا الرسالة وادّوا الامانة ، و نصحووا الامّة ، و عبدوا



حقّ العبادۃ .

بدرستی که ایشان رسالت خالق را بمخلوق رسانیدند ، و ادای امانت کردند ، و امام خود را نصیحت نمودند، و عبادت کردند معبود خود را چنانچه حقّ عبادتست .

فانقلوا من دار البوار وسكنوا منعمین بدار القرار .

پس انتقال نمودند از خانهٔ هلاک و فنا ، و ساکن شدند درحالتی که نعمت داده شده بودند درخانهٔ قرار .

این نمرود و کنعانه؟! کجاست نمرود و پدرش کنعان؟!

و این فرعون و هامانه؟! کجاست فرعون و وزیرش هامان؟!

و این النجاشیّ و اقرانه؟! کجاست نجاشی و اقران او؟!

و این قیصر و سلطانه؟! کجاست قیصر و سلطنتش؟!

وقد ملکوا الدّٰنیا و عمروها؟!

بتحقیق مالک شدند دنیا را و معمورش ساختند .

و بنوا فیها الامصار . و بنا کردند در آن شهرها .

و حفروا فیها الانهار . و کردند در آن نهرها .

و غرسوا فیها الاشجار . و نشانیدند در آن درختها .

ففارقوها و هم کلّاهون .

پس جدا شدند از آنها و حال آنکه از جدا شدن کراهت و نفرت

داشتند .

وسكنوا تحت التّراب علی رءمهم و هم صاغرون .

وساکن شدند در زیر خاک بی اختیار در حالتی که خوار و ذلیل بودند .

«شعر»

تفکر کیف أفنى الموت قوماً نمود و قوم فرعون و عاداً؟!
فکر کن که چگونه فانی ساخت مرگ اقوامی را؛ قوم نمود
و قوم فرعون و عاد را .

وسل دارالبلی کم قد أبادت ملوکاً طالما رکبوا الجیاداً؟!
و پیرس از خانه کهنگی و بوسیدگی یعنی خانه که کهنه و پوسیده
سازنده نوهاست که چه مقدار هلال ساخته است از ملوک که در مدتهای
طویل سواری میکردند بر اسبهای تازی .

وسل بیت الفناکم من ملوک عظیم شأنهم صاروا رماداً؟!
و پیرس از خانه فنا که چه مقدار از ملوک که عظیم الشأن بودند
گردیدند خاکستر؟

«شعر»

باتوا علی قلل الجبال تحرسهم غلب الرّجال فما أغنتهم القلل
شب بروز آوردند ملوک بر قله های کوهها و پاسبانی ایشان میکردند
مردمان ستبر گردن بس ساخت ایشان را غنی از مرگ قله های کوهها .
وامتنزوا بعد عز عن معاقلهم و آسکنوا حفراً یا بس مانزلوا
و بزیر آوردند ایشانرا بعد از آنی که عزیز بودند در حیات خود
از مواضعی که بدان پناه برده بودند ، وساکن گردانیدند ایشان را در
قبرها این چه بد زیر آمدنی بود که ایشان کردند؟!

ناداهم صارخ من بعد دفنهم این الاساور والتیجان والحلل؟!

ندا کرد ایشانرا فریاد کننده بعد از آنکه ایشانرا دفن نمودند و گفت: کجاست دستینه‌ها (۱) و تاجها و بردهای یمنی؟!

این الوجوه التي كانت منعممة؟! من دونها تضرب الاستار والکلال

کجاست آن روپهائی که بودند بانعمت و در بیشان میزدند سترها و پرده‌ها.

فأفصح القبر عنهم حين سألهم تلك الوجوه عليها الدّ و تنتقل

پس بزبان فصیح قبر خبر داد از احوال ایشان در وقتی که سؤال

کرد فریاد کننده از احوال ایشان: آن روپهائی که تواز آن میپرسی کرمان

بر آن از محلی بمحلی انتقال میکنند.

قد طال ما اكلوا هرا و ما شربوا فأصبحوا بعد ذلك الطول قدا كلوا

بتحقیق دراز شد زمان خوردن و آشامیدن ایشان پس گردیدند

بعد از آن طول مدت که میخوردند و می آشامیدند آنچنان که خورده

گشتند و کرمان ایشان را طعمه خود ساختند.

روی انّ الهادی عليه السلام أنشد المثل العباسی هذه الايات فبکی مع

کمال قساوته حتی بليت دموعه لحیته.

روایت شده که حضرت هادی عليه السلام بخواند بر متوکل عباسی این.

بیتها را پس بگریست با کمال سخت دلی تا آنکه تر نمود اشک ریشش را.

ونقل أنّ هذین البیتین وجدنا مکتوبین علی قبره.

و نقل شده که این دو بیت را یافتند نوشته بر قبری:

۱ - در برهان قاطع گفته: « دستینه بر وزن چرمینه حلقه طلا و نقره

وامثال آن باشد که زنان بردست کنند و دسته کار دو امثال آنرا نیز گویند. »

تناجيك أجدات وهن سكوت و سكانها تحت التراب خفوت
راز میگویند باتو قبرها و حال آنکه ایشان خاموشند و ساکنانش
در زیر خاک ساکن و ساکت اند.

يا جامع الدنيا بغير بلاغه لمن تجمع الدنيا و انت تموت
ای جمع کننده دنیا بغير از قدر کفایت از برای که جمع میکنی
دنیا را و حال آنکه تو میمیری؟!

فصل

فی موعظة مؤثرة و دعاء مؤثر

فصلیست در موعظه اثر کننده و دعای با اثری

أيها الغافل السكّران أما تتعظ بموت الاحبّة والاخوان .

ای غافل مست آیا پندی نمیگیری بمرگت دوستان و برادران؟!

هل ترى في ربوعك الا الشتات؟!

آیا نمی بینی در خانه های خود سوای پراکندگی .

وتسمع في جموعك الا : فلان مات .

و می شنوی در جمعیت های خود سوای اینکه: فلان مرد .

أين الآباء الا كابر ؟ كجایند پدران بزرگ ؟

أين الابناء الا صاغر ؟ كجایند پسران خرد؟ .

أين الخليط والمعاشر ؟

كجاست آنکه آمیزش میگرد و معاشرت مینمود؟

أين المنزل والمفاخر؟!

کجاست آنکه ذلیل میساخت مردمان را و فخر میکرد؟!
 ابتلعتمهم والله الحفر والمقابر .
 فرو بردند ایشانرا والله گوها و قبرها .
 فلو كشفت عنهم أغطية أجدان بعد يومين او ثلاث .
 پس اگر برداری از روی ایشان بوشش قبر را بعد از دو روز یا سه روز .
 لرأيت الاحداق على الخدود سائلة .
 هر آینه خواهی دید که حدقه‌ها بر رخسارهای ایشان جاری گشته .
 والالوان من ضيق اللحد حائلة . و رنگها از تنگی لحدها تغییر یافته .
 ينكرهم من كان بهم عارفاً .
 نشناسند ایشانرا کسانی که ایشانرا می شناخته‌اند .
 وينفر عنهم من لم يزل بهم آلفاً .
 و نفرت کنند از ایشان کسانی که همیشه با ایشان الفت داشته‌اند .
 فإزهد في هذه الدنيا التاركة لاهلها .
 پس بی رغبت شو ازین دنیا که واگذارنده است اهل خود را .
 المهلكة طلابها المقلقة خطابها .
 هلاك کننده است طالبان خود را ، و مضطرب سازنده است
 خواستگاران خود را .

اعلم ان مثلها مثل الحية ليس مسها قاتل سمها .
 بدانکه مثل دنیا مثل مار است نرم است مس او ، و کشنده است زهر او ،
 و اهلها یصبحون و یمسون علی احوال شتی .

واهل دنیا دریا بند صبح و شام را باحوال مختلف .
 فمیت بیکی و مفجوع یغزی .
 پس یکی مرده باشد و بر وی گریند ، و یکی را درد و الم باشد و
 وایر تعزیت کنند و تسلی دهند .
 و آخر ببشّر و بیهنسی . و دیگری را بشارت دهند و تمنیت کنند .
 و عائد و معود . یکی عیادت کند و یکی عیادتش کنند .
 و آخر بنفسه بچود . و دیگری در کار جان دادن باشد .
 و طالب الدنیا و الموت بطالبه .
 یکی طلب دنیا کند و مرگ او را طلب کند .
 و غافل و لیس بمغفول عنه . و غافل باشد و از وی غافل نباشند .
 أيها الغافل إن من طلب الدنيا وجد الحسرة والندامة .
 ای غافل بدرستی که هر که طلب کرد دنیا را یافت حسرت و پشیمانی .
 و من طلب العقبی وجد الراحة والسلامة .
 و هر که طلب کرد آخرت را یافت راحت و سلامت .
 الدنیا دار المحنة والبلیة . دنیا خانه محنت و بلاست .
 و حبیبها رأس کل خطیة . و محبتش سر همه خطاها است .
 عجباً لمن طلب الدنيا و الموت بطالبه .
 عجب است از کسی که طلب کرد دنیا را و حال آنکه هر گز طلب
 میکند او را .

و بنی القصور و القبر مسکنه .

و بنا نمود کوشگها را و حال آنکه قبر مسکن اوست .
 باطالب اللذات الحاضرة، حلوة الدنيا مرارة الاخرة .
 ای طلبکار لذت‌های حاضره شیرینی دنیا تلخی آخرتست .
 ایها الناسی اذکر الموت وشدته ، والفوت و حسرته ، و ظلمة
 القبر ووحشته ، واللحد و وحدته .

ای فراموشکار یاد کن مرگ را و سختی مرگ را ، و فوت را و
 حسرت فوت را ، و تاریکی قبر را و وحشت قبر را ، و لحد را و تنهایی لحد را .
 اللهم ارحمنی مصروعاً علی الفراش تقلبني ایدی احبتي .
 خدایا رحم کن بر من درحالتی که افتاده باشم بر فراش و بگردانند
 مرا از جانبی بجانبی دستهای دوستانم .

وارحمنی مطروحاً علی المقنصل یغسلنی صالح إخوتی .
 و رحم کن بر من درحالتی که انداخته شده باشم بر تخته و غسل دهد
 مرا صالح برادرانم .

وارحمنی محمولاً قد تناول اصحابی اطراف جنازتی .
 و رحم کن بر من درحالتی که مرا برداشته باشند و گرفته باشند
 مصاحبانم اطراف جنازه ام را .

وارحمنی فی ذلك البيت المظلم و وحدتی و وحشتی و غربتی .
 و رحم کن بر من در آن خانه تاریک بر تنهایی و وحشت و غربتم .
 وارحمنی اذا انقطع من الدنيا أثری .
 و رحم کن بر من در وقتی که منقطع شود از دنیا انرم .

وانمحي من المخلوقين ذكري . ومحوشود از میان خلائق یاد من .
 وكنت في المنسيين كمن قدنسى قبلي .
 وباشم در میان فراموش شدگان چون کسی که فراموش شدند
 بیش از من .

وارحمني عند تغير صورتي وحالي .
 رحم کن بر من نزد تغییر یافتن صورتم و حالیم .
 اذا بلی جسمی ، وتفرقت أعضائی ، وتقطعت أوصالی .
 در وقتی که پوسیده شود جسم من ، و متفرق شود اعضای من ،
 و از هم جدا شود بندهای من .
 یا غفلتی عما یراد بی .

این چه غفلت است . که مراست از آنچه بمن خواسته شده .
 اللهم اعننی علی البكاء علی نفسی ، وعلی الزفرة والاین طول دهری .
 خدایا یاری کن مرا بر گریستن بر خود و بر فریاد و ناله در طول عمرم .
 ومالی لا ابکی وقد افنیت بالتسویف والآمال عمری ؟!
 چرا نگریم و حال آنکه فانی ساخته ام بتأخیر و امیدها عمر خود را .
 ونزلت منزلة الآسین من خیری .

و گردیده ام در منزله ناامیدان از خیر خود .
 ومالی لا ابکی واری نفسی تخاتلنی والایام تخادعنی ؟!
 چرا نگریم و حال آنکه می بینم که نفس من بامن مکر میکند ،
 و روزگار مرا فریب میدهد .

وقد خفقت فوق راسی أجنحة الموت .
 وحال آنکه حرکت میکنند در بالای سرم بالهای مرگ .
 ورمقتنی من قریب أعین الفوت .
 و می بیند مرا از نزدیک چشمهای فوت .
 ومالی لأبکی ولم آمهد قبری لرقدتی .
 چرا نگریم و حال آنکه آماده نکرده ام قبر خود را از برای خواب خود .
 ولم افرشه بالعمل الصالح لضجعتی .
 و فرش نکرده ام قبر خویش را بعمل صالح از برای اینکه بر آن
 پهلو گذارم .

ومالی لأبکی وادری قرب مسیری ، ولا ادری الی مایکون مصیری .
 چرا نگریم و حال آنکه میدانم نزدیکی سفر خود را ، و نمیدانم که
 بیچه خواهد بود باز گشت من .
 ومالی لأبکی ولعل کفنی نسج و قصر .
 چرا نگریم شاید که کفنم بافته و سفید شده باشد .
 ولعل تابوتی الذی سادضع فیہ قد نجس .
 شاید که تابوتی که مرا عنقریب در آن خواهند گذاشت تراشیده
 شده باشد .

ولعل کافوری الذی سأحسب به قد احضر .
 و شاید کافوری که عنقریب مرا بآن حنوط کنند حاضر شده باشد .
 ولعل اللین الذی یعطی به قبری قد قطع وفخر .

و شاید خشتی که پوشیده میشود بدان قیرم زده و پخته شده باشد .
 ولعلّ الذین یغسلونی و یحفظونی و یکفّنونی و الذین یصلون علیّ
 و شیّعونی ، و علیّ اکثافهم یحملونی ، الاقیهم فی کلّ یومٍ و یلاقونی ،
 ولكن لا عرفهم ولا یعرفونی .

و شاید آنکسانیکه غسل دهند مرا ، و حنوط کنند مرا ، و کفن
 کنند مرا ، و آنکسانیکه نماز کنند بر من و بعقب جنازه من روند و مرا
 بدوش بردارند ملاقات کنم هر روز با ایشان و ملاقات کنند با من ولیکن
 نه من می شناسم ایشانرا و نه ایشان می شناسند مرا .

و مالی لا ابکی و قد عصیت من لا ینبغی ان یعصی .
 و چرا نگریم و حال آنکه نافرمانی کرده ام کسی را که سزاوار این
 نیست که عصیان و نافرمانیش واقع شود .

و تبّت إلیه مرّة بعداً اخری فلم یجد عندی وفاءً و لا صدقا .
 و توبه کردم بسوی او نوبتی بعد نوبتی ، پس نیافت نزد من نه وفای نه
 راستی .

یا ویلی إذا دخلت لحدی و حدی ، و نطقت الارض من تحتی .
 ای وای بر من در هنگامی که داخل شوم در لحدم تنها ، و ناطق
 شود زمین در زیرم .

فقالت : لا مرحبا بک ولا اها لا کنت ابغضک و انت علیّ ظهری فکیف وقد
 صرت فی بطنی .

پس بگوید: لا مرحبا ولا اها لا، بغض تو داشتیم در حالتی که تو بر پشت

من بودی، پس چگونه باشد و حال آنکه داخل شده در شکم من .
 یاربلی اذ انظرت الی الانبیاء وقوفا .
 ای وای بر من در هنگامیکه نظر کنم پیغمبران در حالتی که
 ایستاده باشند .

وإلی الملائكة صفوفاً .
 و نظر کنم بفرشتگان در حالتی که صف کشیده باشند .
 فمن عدلك یارب من یخلصنی؟!
 پس از عدل تو پروردگارا که خلاص میکند مرا؟!
 ومن أیدی المظلومین من یستنقذنی .
 و از دستهای مظلومان که می رهاند مرا؟!
 ومن عذاب النار من یجیرنی؟!
 و از عذاب آتش که نگاه میدارد مرا؟!
 ومالی لأبکی وقد أخبر القهار الجبار .
 و چرا نگریم و حال آنکه خبر داده است قهار جبار .
 بأن النار التي أعدّها للمفجار وقودها الناس والاحجار .
 باینکه بدرستی آتش آنچنانی که مهیّا ساخته است از برای
 فاجران همیشه آن انسان است و سنگ .

و مالی لأبکی وأنا علی ورود النار علی یقین ، ومن الخروج منها
 علی شك قال الله تعالی: وإن منکم إلا واردها کان علی ربك حتماً مقضیاً،
 ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها جثیاً .

چرا نگریم و حال آنکه برداخل شدن آتش یقین دارم و از آن بیرون آمدن را شك ، چرا که الله تعالی فرموده که: نیست کسی از شما که وارد جهنم نشود پس نجات میدهیم آنکسانی را که متقی بوده اند و واگذاریم ظالمان را در آتش بزانو درآمده .

ومالی لأبکی وقد روی عن أمّتی و سادتی أن حلقة من السلسلة التي طولها سبعون ذراعاً لو وضعت على الدنيا لذابت من حرّها .

و چرا نگریم و حال آنکه از ائمه من و سادات من روایت شده که اگر یک حلقه از زنجیری که طولش هفتاد گز است بردنیا گذاشته شود از حرارتش گداخته شود .

ولو أن قطرة من الزقوم والضريع قطرت من شراب أهل الدنيا لماتوا من تنها .

اگر قطره از زقوم و ضریع در آشامیدنیهای اهل دنیا بچکد هر آینه بمیرند از بوی بد او .

اللهمّ بارک لی فی الموت وأعنی علی سكرات الموت .

خدایا مبارکی ده مرا در مرگ ، و یاری کن مرا بر سختیها و بیهوشیهای مرگ .

وأعنی علی هول المطلع وأوسع علی المضجع .

و یاری کن مرا بر هول روز قیامت و فراخ ساز بر من خوابگاه مرا . و ارزقنی خیر ما قبل الموت و ارزقنی خیر ما بعد الموت .

و روزیم کن خیر پیش از مرگ ، و روزیم کن خیر بعد از مرگ .

وأعدني من مقيل في النارين أطباق النار في ظلال النار يوم النار.
 ودر پناه خود گیر مرا از خوابگاه در آتش در میان طبقهای آتش
 در سایه آتش در روز آتش.

وأعدني من مقطعا نهارا عقار بها وحياتها وضربها وحميمها وغساقها.
 ودر پناه خود گیر مرا از لباسهای آتش و عقربهای آتش و مارهای
 آتش و ضریع آتش و حمیم آتش و غساق آتش.
 و من شرابها الذي يقطع أمعاء وأئمة سكانها.
 و از شراب آتش آنچه آنچنان شرابی که پاره پاره میکند روده های
 ساکنانش را.

الهي للمشقاء ولدتني امي ام للعناء ربنتني ، ليتها لم تلدني ولم تربني.
 خدایا از برای شقاوت و محنت زائیده است مادر مرا ، یا از برای
 تعب تربیت داده است مرا ، ای کاش نمیزائیدی مرا و تربیت نمی داد مرا.

فصل

فی موعظة مؤثرة

فصلی است در موعظتی با اثر

اینها الغافل اعمل علی مهمل و کن من الله عز وجل علی وجل .
 ای غافل عمل کن بر مهملت ، و باش از خدای عز وجل ترسان .
 ولا تغتر بالامل ونسیان الاجل .

و فریفته مشو بامل و فراموشی اجل .

ولا تر کن الی الدنیافانها غدارة خداعة .

و میل مکن دنیا که بدرستی او فریب دهنده و مکر کننده است .
 وقد تزخرت لکم بغورها .
 و بتحقیق زینت کرده خود را از برای شما بمتاعها و اسباب فریب خود .
 ففتنکم بآمانیها و تزینت لخطایها کالعروس المتحلیة .
 و فریفته ساخته شمارا بامیدهای خود، و زینت کرده خود را از برای
 خواستگاران خود چون عروس بزور آراسته .
 العیون الیها ناظرة، و القلوب علیها عاکفة، و النفوس لها عاشقة .
 چشمها بسوی او نظر دارند، و دلها بوی متوجه اند، و نفسها بوی
 عاشق اند .

فکم عاشق لها قتلت، و مطمئن إليها اخذت .
 پس بسی عاشقان خود را بکشت و آنکسان را که بیارایش مطمئن
 خاطر بودند و اگذاشته یاری نمود .
 فانظر إليها بعین الحقیقة فانهادار کثرت بوائقها و ذمها خالقها .
 پس نظر کن بدنیا بچشم حقیقت که بدرستی که دنیا خانه ایست که
 بسیار است شرّ و فسادش، و خالق آن آنرا مذمت کرده است .
 جدیدها بیلی، و ملکه های فنی، و عزیزهای بذل، و کثیرهای بقل، و حیثها
 یموت، و خیرها یفوت .

نوش کهنه میشود، و ملکش فانی میگردد، و عزیزش ذلیل میشود
 و بسیارش کم میگردد، و زنده اش میمیرد، و خیرش فوت میشود .
 فاستیظ من غفلتک، و انتبه من رقدتک .

پس بیدار شو از غفلت خود ، و آگاه شو از خواب خود .
 قبل ان يقال : فلان علیل او مدنف ثقیل .
 پیش از آن که گفته شود : که فلان بیمار است یا دشوار مرض و
 سنگین است .

فهل علی الدواء من دلیل ، ام هل الی طیب من سبیل .
 پس آیا بردوئی دلیلی و راهنمائی هست ، یا بسوی طیبی راهی هست .
 فیدعی لك الاطباء ولا یرجى لك الشفاء .
 پس طلب کرده شوند از برای تو اطبا ، و نباشد از برای تو امید شفا .
 ثمّ يقال : فلان اوصی ، و ماله اوصی .
 پس از آن گفته شود که : فلان وصیت کرد ، و مالش را شمرد .
 ثمّ يقال : قد ثقل لسانه ، فما یكلم اخوانه ، ولا یعرف جیرانه .
 پس گفته شود که : بتحقیق سنگین شد زبانش ، پس تکلم نمیکنند با
 برادرانش ، و نمی شناسد همسایگانیش را .

وعرق عند ذلك جبینك و تتابع انینك .
 پس عرق کند نزد این حال پیشانیست ، و پی در پی شود ناله ات .
 و تلجج لسانك ، و یكی اخوانك .
 و مضطرب شود زبانت ، و گریه کنند برادرانت .
 و قیل لك : هذا ابنك فلان ، وهذا أخوك فلان .
 و گفته شود بتو که : این پسر تست فلان ، و این برادر تست فلان .
 و منعت عن الكلام فلا تنكلم ، و ختم علی لسانك فلا تتنطق .

ممنوع شده باشی از کلام پس متکلم نشوی ، و مهر شده باشد
زبانست پس حرف نرنی .

ثمَّ حلَّ بك القضاء وخرج روحك من الاعضاء .

پس فرود آید بر توقضا ، و بیرون رود روح از اعضاء .

فاجتمع عند ذلك إخوانك، وأحضرت أكفانك ، فغسلوك و كفنوك .

پس جمع شوند نزد اینحال برادرانت، و حاضر کرده شود کفنهایت ،

پس غسل دهند ترا و در کفن پیچند ترا

فانقطع عوادك، واستراح حسادك، و انصرف أهلك الى مالك، و

بقیت مرتبناً بأعمالك .

پس پا از تو بکشند و منقطع شود عیادت کنندگان تو ، و استراحت

کنند حاسدان تو ، و برگردند اهل تو بسوی مالت ، و بمانی تو در قبر

در گرو اعمال .

فصل

فی دعاء مؤثر

فصلی است در دعائی با اثر

و ادع بهذا الدعاء فی کلّ صباحٍ و مساء .

و دعا کن باین دعا در هر صبح و شام .

اللهم ارحمني اذا انقضى أجلی و انتهى عملی .

خدایا رحم کن بر من آنگاه که بگذرد عمرم و بانتهار سدعام .

و مرضت مرض الموت ، و شممت رائحة القوت .

- ویمارشوم بیماری مرگ ، و بمشامم رسد رایحه فوت .
 ویش منسی الطیب و بکی علی الحیب .
 و ناامید شود ازمن طیب ، و بگرید بر من دوست و حیب .
 و ارحمنی اذا عرق العبین ، و کثر الاین .
 و رحم کن بر من در وقتی که عرق کند جبینم ، و بسیار شود ناله ام .
 و التقت الساق بالساق ، و دنی منسی الرحیل و الانطلاق .
 و پیچیده شود ساق بساق ، و نزدیک شود بمن رحلت کردن و رفتن .
 و ارحمنی إذا أفضت إلى المنون و بکت علی العیون .
 و رحم کن بر من در وقتی که برسد بمن مرگ ، و بگرید بر من چشمها .
 و کثر علی البکاء من الرجال و النساء .
 و بسیار گردد بر من گریه مردان و زنان .
 و ارحمنی إذا نشرت الاکفان ، و بکا و استرجع الاخوان .
 و رحم کن بر من در وقتی که بهن کرده شوند کفنها ، و بگریند
 « و انالله و اننا الیه راجعون » بگویند برادران .
 و ارحمنی اذا دفنونی فی التراب ، و ودّ عنی الاحباب و الاصحاب ،
 و فارقتی النعیم ، و انقطع عنی النسیم .
 و رحم کن بر من در وقتی که دفن کنند مرا در خاک ، و وداع کنند
 از من دوستان و صاحبان ، و جدا گرد از من نعمت ، و بریده شود از من نسیم .
 و ارحمنی اذا نسی اسمی ، و بلی جسمی ، و تغیر صورتی و حالی ،
 تقطعت أعضائی و أوصالی .

و رحم کن بر من در وقتی که نام من فراموش کنند ، و جسم من پوسیده شود ، و تغییر یابد صورت من و حال من ، و جدا شود عضوهای من و بندهای من .

• و ارحمنی اذا اندرس قبری و انطوی ذکری .

و رحم کن بر من در وقتی که خراب و مندرس شود قبر من ، و بر طرف شود یاد من .

• فلم یزرنی زائر ولم یذکرنی ذاکر .

• پس زیارت نکند مرا زیارت کننده ، و یاد نکند مرا یاد کننده .

• و ارحمنی اذا خرجت باذنک من قبری ، حاملاً نقلی علی ظهری .

و رحم کن بر من در وقتی که برون آیم باذن تو از قبرم ، و برداشته

باشم بار گران خود را بر پشت خود .

• أنظر مرّة عن یمینی وأخری عن یمساری إذا الخلائق فی شأن غیر

شأنی .

نظر کنم یکبار بجانب راست خود و یکبار بجانب چپ خود ، درین

هنگام خلایق در کاری باشند غیر کار من .

• و ارحمنی فی حشری و نشری؛ واجعل فی ذلك الیوم مع أولیائک

موقفی ، و فی أحبّائک مصدری .

و رحم کن بر من در حشرم و نشرم ، و بگردان در آن روز با اولیای

خود ایستادن مرا ، و در میان دوستان خود رجوع و بازگشت مرا .

• مولای ایّ الاھوال أنذکر ، و ایّھا أنسی ؟! ولولم یکن الا الموت

لكفى ، فكيف وما بعد الموت أعظم وأدهى .

ای مولای من کدام از هولها را یاد کنم و کدام را فراموش نمایم ،
و اگر نباشد سوای مرگ بس است چه جای آنکه آنچه بعد از مرگ
است از مرگ عظیمتر و بزرگتر است .

الهی إن ذکر الموت وأهوال المطلاع والوقوف بين يديك تغصني
مطعمی و مشربی و أفلقنی عن وسادتی و منعنی رقادی .

ای اله من بدرستی یاد مرگ و هولهای روز قیامت و ایستادن در پیش
تو ناگوار ساخته خوردنم را و آشامیدنم را ، و بی آرام ساختنم از بالینم
جدا گردانیده و از خواب منعم نموده .

و كيف ينام من يخاف ملك الموت في طوارق الليل وطوارق النهار .
و چگونه بخوابد کسیکه بترسد از ملك الموت در اوقات شب و
اوقات روز .

بل كيف ينام العاقل و ملك الموت لا ينام لا بالليل ولا بالنهار و يطلب
روحه بالبيات و في آناء الساعات .

بلکه چگونه بخوابد عاقل و حال آنکه ملك الموت نمیخوابد نه
در شب و نه در روز ، و طلب میکند روحش را در شبها و در اجزای ساعتها .
اللهم ارحمنا اذا انقطع أثرنا و ارحمنا من المخلوقين ذكرنا .
یا الله رحم کن بر ما در وقتیکه منقطع شود اثر ما ، و محو شود از
مخلوقین یاد ما .

و ارحمنا اذا بليت أجسامنا ، و تقطعت أوصالنا ، و تفرقت أعضاؤنا .

و رحم کن بر ما در وقتی که کهنه شده باشد جسمهای ما ، و از هم جدا شده باشد بندهای ما ، و متفرق گشته باشد اعضای ما .

و ارحمنا اذا جئناك عراة حفاة مغبرة من تراب القبر و جوهنا ، و خاشعة من أفزاع القيامة أبصارنا .

و رحم کن بر ما در وقتی که آمده باشیم بخدمتت در حالتی که عریان باشد بدنهای ما ، و برهنه باشد پاهای ما ، و غبار آلوده باشد از خاک قبر و روهای ما ، و پوشیده شده باشد از ترسهای روز قیامت چشمهای ما .
و ذابلة من شدة العطش شفاهنا ، و جائعة أطول المقام بطوننا ، و بادية هنالك للعيون سوءاتنا ، و منحنية من ثقل الاوزار ظهورنا .

و بژمرده باشد از تشنگی لبهای ما ، و کرسنه باشد از درازی مدت اقامت شکمهای ما ، و برهنه باشد آنجا از برای چشمها عورتهای ما ، و منحنی شده باشد از گرانی گناهان پشتهای ما .

اللهم ارحمنا اذا هالت الالهوال و حالت الاحوال ، و قرب المحسنون و بعد المسیئون و وقیت کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون .

خدا یا رحم کن بر ما در وقتی که ترسانیده باشند ترسها ، و تفسیر یافته باشند حالها ، و نزدیک شده باشند نیکوکاران ، و دور شده باشند گناهکاران ، و داده شده باشد هر کس را آنچه کسب نموده باشد و حال آنکه ظلم بر هیچکدام واقع نشده باشد .

فصل

فی موعظة کامله

فصلی است در موعظة کامله .

اینها الغافل آفق من سكرتك واستقيظ من غفلتك ، واذكر الموت
وشدته ، والفوت ومحنته .

ای غافل بهوش آی از مستی خود ، و بیدار شو از غفلت خود ، و
یاد کن مرگ را و سختی مرگ را ، وفوت را و محنت فوت را .

وأعدّ له قبل نزوله ، واتق الله حقّ تقاته .

و تهیه کن از برای مرگ پیش از آنکه بر تو نازل شود ، و ترس از
خدای چنانچه حق ترس است .

فأكثر الزاد فإنّ السفر بعيد بعيد .

و بسیار کن توشه را که بدرستی سفرت بعید است بعید .

واستعدّ للمعاد فإنّ الطريق سهيق سهيق .

و مستعدّ شو از برای معاد بدرستی که راه دور است دور .

وأحكم السفينة فإنّ البحر عميق عميق .

و محکم ساز کشتی را که دریا عمیق است عمیق .

و خفف أحمالك فإنّ العقبة كؤد كؤد .

و سبک ساز بار خود را که کتل (۱) دشوار است دشوار .

۱- در برهان قاطع گفته : « کتل بضم اول بروزن جعل اسب جنیبت باشد و آن اسبی است زین کرده که پیش پیش سلاطین و امراء برتند و بمعنی تل بلند هم آمده است که پشته بلند خاک و کوه پست باشد » .

وأخلص أعمالك فإن الناقد بصير بصير .

وخالص ساز عملهای خود را ، که طرف بیناست بینا .
 أيها الغافل المغرور كن في الدنيا كأنك غريب او كعابر سبيل .
 ای غافل فریفته شده باش در دنیا چنانچه گویا غریبی یا مانند
 راهگذری .

وعدّ نفسك من أهل القبور واجتنب المعاصي والشرور .
 وبشمار خود را از اهل قبرها ، واجتناب کن از معاصی و شرّها .
 واستعدّ ليوم القيامة العظيم شانه ، المديد زمانه ، القائم سلطانه ،
 القريب أوانه .

ومستعدّ شو از برای روز قیامت که بزرگ است شأن او ، و دراز است
 زمان او ، وقائم است سلطنت او ، و نزدیک است وقت او .
 يوم ترى السماء فيه وقد انفطرت والكوكب من هولاء قد انتثرت .
 روزیکه بینی آسمان شکافته گشته و ستارگان از ترسش فروریخته .
 والنجوم الزواهر قد انكدرت . و ستارگان نورانی تیره گردیده .
 والشمس قد كورت ، والجبال قد سیرت .
 و آفتاب پیچیده شده ، و کوهها روان گشته .
 والعشار قد عطلت .

وماده شتران معطل و بی چوپان مانده ، و «عشار» شتران ماده است
 که ده ماه از آبستنی ایشان گذشته باشد .
 والوحوش قد حشرت والبحار قد سحرت .

وحیوانات وحش جمع شده ، و دریاها با آتش افروخته گشته یا بهم آمیخته گشته ، تا آنکه يك دریا شده .

والنفوس الى الابدان قد زوجت . و نفسها ببدنها جفت شده .

والبحریم قد سعرت ، والجنّة قد ازلفت .

و دوزخ افروخته و بهشت نزدیک گشته .

والجبال قد نسفت ، والارض قد مدّت .

و کوهها کنده و ریزه گشته ، و زمین کشیده شده .

یوم ترى الارض قد زلزلات زلزالها ، وأخرجت الارض أنقالها .

روزی که بین زمین را لرزان گشته ، و بیرون آورده بارهای گران خود را از بدنهای آدمیان .

یومئذ یصدر الناس أشتاناً . در آنروز بروند مردمان پراکنده .

لیروا أعمالهم . تا آنکه بنمایند بایشان عملهایی که از ایشان واقع شده .

یوم یكون الناس كالفرش المبثوث و تكون الجبال كالعهن المنفوش .

روزی که باشند مردمان مانند پروانه های پراکنده و باشند کوهها

مانند پشم رنگین که زده باشند .

یوم ترونها تذهل كل مرضعة عما أرضعت و تضع كل ذات حمل حملها .

حاملها .

روزی که بینید که غافل شده هر شیرده از آنچه شیرش میدهد

و بگذارد هر زن باردار بار خود را .

و ترى الناس سکاری و ما هم بسکاری ولكن عذاب الله شدید .

وینمی مردمان رامستان نیستند ایشان مستان ولیکن عذاب خدا

سخت است .

أيها المسكين دع التفكير فيما تفارقه ويفارقك .

ای مسکین واگذار فکر در آنچه از آن جدا شوی و آن از تو

جدا شود .

واصرف الفكر الى عظيم مواردك فانك اخبرت بان النار مورد للجميع .

وبگردان فکر خود را در محلّ ورود خود که عظیم است زیرا

که تو خبر داده شده باینکه آتش محلّ ورود جمیع است .

فانت من الورود على يقين ومن النجاة في شك فاستشعر في قلبك

هول ذلك المورد فعساك للنجاة منه تستعد .

پس تو از وارد شدن آتش بریقینی و از نجات از آتش برشکی، پس

جای ده در دل هول و ترس آن مورد را که آتش است شاید که از برای

نجات مستعدّ و مهیا گردی .

وتأمل في حال المجرمين إذا احاطت النار بهم جميعاً وسمعوا لها

زفيراً و شهيقاً .

وتأمل کن در حال گناهکاران در هنگامی که احاطه کرده باشد

ایشان را جمیع ، و بشنوند زفیر و شهیق آتش را و «زفیر» فریاد اول الاغ

را میگویند و «شهیق» فریاد آخرش را .

فعد ذلك أيقن المجرمون بالعطب، و جثت الامم على الركب، حتى

أشفق البرآء من سوء المنقلب .

پس نزد اینحال یقین کنند گنهکاران بهلاک و تباہ شدن، و بزاندور
 آیند امتنان تا آنکه بترسند آنانی که از گناه بریند از بدی بازگشت .
 وخرج المنادی من الزبانية يا فلان بن فلان المسوف نفسه في
 الدنيا بطول الامل، المضيّع عمره في سوء العمل .

و بیرون آید منادی از خدمتگاران دوزخ و بگوید : ای فلان بن
 فلان تأخیر کنند در عمل خیر در دنیا ، و وعده دهنده خویش بکردن آن
 بدرازی امید، و ضایع سازنده عمر خویش در عملهای بد . «مسوف» کسی
 را گویند که کار را بتأخیر اندازد و گوید که : خواهم کرد .

فیبادرونه بمقامع من حدید و یستقبلونه بعظام التهدید .
 پس بشتاب دریابند او را با گرزهای آهنین و متوجه او شوند با
 تهدیدات عظیمه .

فعد ذلك یندمون علی ما فرطوا فی جنب الله ویتأسفون ولاینجیهم
 الندم ولایغنیهم الاسف .

پس نزد این حال پشیمان شوند بر تقصیری که در پیش خدا کرده اند
 و تأسف و اندر خورند و نجات ندهد ایشان را پشیمانی و غنی نسازد ایشان
 را تأسف

بل یکپتون فی النار علی وجوههم ، من فوقهم النار و من تحتهم
 النار و هم بین أطباق النار .

بلنکه انداخته شوند در آتش بروهای ایشان ، در بالای ایشان
 آتش باشد و در زیر ایشان آتش باشد، و ایشان در میان طبقات آتش باشند .

تغلی النار کغلی القدور وینادون بالویل والثبور .
 میجوشد آتش مانند جوشیدن دیگها، و ندا کنند بواویلا وواثبور،
 و «نبور» بمعنی هلاکت است .
 أعاذنا الله وإياكم من النار ورزقنا وإياكم مرافقة الأبرار وغفر لنا
 ولكم جميعاً إنه هو الغفور الرحيم .
 در پناه خود گیرد خدا مارا و شمارا از آتش ، و روزی کند مارا و
 شمارا رفاقت و همراهی نیکان ، و بیامرزد مارا و شمارا جمیع ، بدرستی
 که او آمرزنده و رحیم است .

فصل

فی موعظة نفیسة

فصلیست در موعظة نفیسی

أيتها الذاهل من سكرة الذنوب خذ الاهیة لموارد الغطوب ، و
 داو آیتها المریض قلبك بالعظاظ ، واستح آیتها الساهی من رب السماوات -
 ای غافل از مستی گناهان بکن تهیة از برای موارد عظیمه ، و علاج
 کن ای مریض دل خود را بپندها ، و شرم کن ای فراموش کننده از پروردگار
 آسمانها .

أما تعلم أنه براك ، أما تعرف أنه خلقك فسوأك ، أما تصدق
 أنه علمك وهداك ؟!

آیا نمیدانی که او می بیند ترا ، آیا نمی شناسی که او آفرید ترا و
 درست ساخت ترا ، آیا باور ندازی که او دانا گردانید ترا و راه نمود ترا .

اما تفهم انك ساكن بداره ، وتأكل من رزقه ومباراه ، اما تسحبي
من آثار نعمته ، اما تخاف من غضبه وسخطه ، اما تحذر ان يبعثك عن
باب رحمته؟!

آيا فهم نميكنى كه توساكنى درخانه او ، وميخورى از روزى او
واذا احسان او ، آيا شرم نميكنى از آثار نعمت او ، آيا نميترسى از غضب
او وخشم او ، آيا نمى انديشى كه دور كند ترا از رحمت خویش؟!
ايحسن ان تتقوى باحسانه على معصيته ، أيليق بالملوك ان يعرض
عن مالك رقبته ، ايحسن للعبد ان ينسى ولى نعمته ، ايجوز للمربوب ان
يعصى ربه بحضرة؟!

آيا نيكوست كه قوت بگيرى باحسان او بر نافرمانى و عصيان
او ، آيا لايق است بحال مملوك كه از مالك خود روگردان شود ، آيا
نيكوست از بنده كه فراموش كند ولى نعمت خود را ، آيا جائز است
پرورده شده نعمت را كه نافرمانى كند پرورنده خود را در حضور او؟!
فنبه أيتها الغافل قلبك ، واعد الله ربك ، و تدارك عصيانك و
ذنبك ، و ازهد فى طول املك ، و زد فى علمك وعملك .

پس آگاه كن اى غافل دل خود را ، و بندگى كن خدائى را كه
پروردگار است ، و تلافى كن عصيان و گناه خود را ، و بى رغبت شو از
درازى اميد خود ، و زياد كن علم خود را و عمل خود را .

وقصر من حرصك و حيلك فانه يلقاك غداً ندمك لو زلت بك
قدمك وأسلمك أهلك وحشمك ، ويفارقك الولد القريب ، ويرفضك الوالد

والتنسیب .

و کوتاه کن از حرص خود و حیل‌های خود ، پس بدرستی که میرسد
بتو فردا پشیمانی تو ، اگر بلغزاند ترا پای تو ، و وا گذارند ترا اهل تو و
زدیگان و مخصوصان تو ، و مفارقت و جدائی از تو کند فرزند نزدیک تو ،
و بیندازند ترا پدر و خویش تو .

فلا أنت إلى دنياك عائد ، و لافی حسناتك زائد ، فاعمل لیوم
القیامة قبل الحسرة و الندامة .

پس نه تو بدنیای خود عود کنی ، و نه حسنات خود را زیاد سازی ،
پس عمل کن از برای روز قیامت ، پیش از حسرت و پشیمانی .

و استعذ بربك الغفار من ان تحشر فی النار مع الفجار ، فانهم
بقول الائمة الابرار يتعاونون كما يتعاون الكلاب و الذئاب مما یلقون من
الیم العذاب .

و پناه طلب از پروردگار خود از اینکه جمع شوی در آتش با
فاجران ، پس بدرستی که ایشان بگفته ائمه ابرار فریاد میکنند همچنین
که فریاد میکنند سگان و گرگان از آنچه در میانند از عذاب دردناک .

لا یقضى علیهم فیموتون و لا یخفف عنهم من عذابها عطاش فیها
جیاع ، کلیلة اَبصارهم صم بکم عمی مسودة و جوههم خاسئون فیها ،
نادمون ، مغضوب علیهم و لا یرحمون ، و فی النار یسجرون .

حکم کرده نمیشود بر موت ایشان تا آنکه بمیرند ، و تخفیف داده
نمیشود از ایشان از عذاب آتش ، تشنگانند در آنجا و گرسنگانند ، عاجز

است دیده‌های ایشان از نظر، کرانند، گنگانند، کورانند، سیاه گردیده
 و پهبای ایشان، راند گانند دور شد گانند از رحمت خدا، در آنجا
 پشیمانانند غضب کرد گانند، رحم کرده نمیشوند در آتش افروخته میشوند.
 ومن الحمیم یضربون، ومن الزقوم یا کلون، و بکالایب النار
 یحطمون.

و از حمیم می‌آشامند، و از زقوم میخورند، و بانبرهای آتش
 شکسته میشوند.

و بالمقامع یضربون، و الملائكة الغلاظ الشداد لایرحمون، و فی
 النار علی وجوههم یسحبون.

و بگرزها زده میشوند، و فرشتگان غلیظ و شدیدرحم نمیکنند،
 و در آتش بر روی کشیده میشوند.

ومع الشیاطین یقرّون، و فی الانکال و الاغلال یصفّون، ان
 دعوا لهم یتعجب لهم.

و با شیاطین قرین و نزدیک کرده میشوند، و در زنجیرها و غلها
 بسته و محکم کرده میشوند، اگر دعا کنند مستجاب نمیشود.

و ان سألوا حاجة لم یقض لهم اعادنا الله و ایباکم من النار، و ان
 یحشرنا فی الجحیم مع الفجار.

و اگر بطلبند حاجتی بر آورده نمیشود از برای ایشان، در پناه
 خود گیرد خدا ما را و شمارا از آتش، و از اینکه جمع کند ما را در جهنم
 با فاجران.

فصل

فی موعظة کامله

فصلی است در موعظة کاملی

اعلم ان الخوف سوط الله الذى يسوق القلوب الغافلة من الدنيا الى نحو الاخرة .

بدان بدرستیکه ترس تازبانۀ خداست که میراند دل‌های غافل را از دنیا بجانب آخرت .

فكن من الذين صدقوا الله المخافة ، وهم قوم قلوبهم من خوف الله قرحة وأعينهم على أنفسهم باكية ، ودموعهم على خدودهم جارية .

پس باش از آن کسانی که در ترس صادقند و ایشان جمع می‌اند که دل‌های ایشان از ترس خدایش است ، و چشم‌های ایشان بر نفس‌های ایشان گریانست ، و اشک‌های ایشان بر رخ‌های ایشان جاریست .

يقولون بم نفرح والموت من ورائنا ، والقبور أماننا ، والقيامة موعدنا ، وعلى الله عرضنا .

میگویند که بچه خوشحال باشیم و حال آنکه مرگ از بی‌ماست ، و قبرها در پیش ماست ، و قیامت وعده گاه ماست ، و برخداست عرض ما یعنی برخدای عرض کرده میشویم ما و عمل‌های ما .

ثم اعلم ان محبة الله هي الاكسير الاعظم والكيمياء الاكبر تجعل نحاس الاعمال كالذهب الاحمر .

پس بدان بدرستیکه محبت خدا اکسیر اعظم و کیمیای اکبر است ،

میگرداند مس اعمال را چون علای احمر .

«رباعی»

یارب بمحبتت گرفتارم ساز در بوتهٔ اخلاص دلم را بگداز
از بال و پر مرشته غفلت بردار شاید که کنم باوج مهرت پرواز

«رباعی»

یارب بمحبتت گرفتارم کن وز هر چه نه مهر تست بیزارم کن
از رحمت خویش بر رخم آبی زن یکچشم زدن ز خواب بیدارم کن
بدانکه : در کتاب کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
شده که : عبادت سه نوع است .

قومی عبادت میکنند خدای عز و جل را از خوف عذاب ، و این عبادت
غلامانست ، و قومی عبادت میکنند از برای طمع بهشت . و این عبادت
مزدورانست ، و قومی عبادت میکنند از روی محبت و این عبادت
آزادانست

«رباعی»

اخلاص فن صاحب همت باشد کاندل دل او نور محبت باشد
آنکس که کند عبادت از بهر بهشت مخلص نبود طالب اجرت باشد

«وله»

اخلاص فن صاحب خیرت باشد کاندل دل او نور بصیرت باشد
آنکس که کند عبادت از ترس (۱) خدا مانند غلام بست فطرت باشد

۱ - دراصل : « از بهر خدا » و قیاساً تصحیح شد .

و نینداری که محبتان را ترس عذاب و طمع ثواب نمی باشد بلکه خوف و طمع ایشان عظیمتر است و لیکن عبادت ایشان نه بنا بر خوف است و نه بنا بر طمع بلکه بنا بر محبت است و حضرت امیر المؤمنین و دلیل المحبتین علیه السلام بدین مقام اشاره فرموده و گفته :

ما عبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً في جنتك بل وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتك .

یعنی عبادت نکردم ترا از ترس آتش تو ، و نه از برای طمع بهشت تو ، بلکه ترا سزاوار عبادت یافتم پس عبادت کردم ترا .

و طریق تحصیل این مقام عالی این است که بجلاّب ذکر مرگ مداومت نمائی تا رفته رفته مرضهای دل مثل حرص و طمع و حسد و طول اعل و محبت اکل و شرب و میل بلهو و لعب و امثال آن زایل شود و دل صحیح و سالم و بینا و شنوا گردد پس بذکر خدا و فکر در آثارش خود را مشغول سازی پس هر چند فکر زیاده شود محبت زیاده گردد تا آنکه محبت به مرتبه اعلی رسد که مقام یقین است و در این مقام و سوسه های نفسانی و شیطانی مرتفع شود پس عبادت کنی خدا را چنانچه گویا او را مشاهده مینمائی و وعده و وعید الهی در نظر ظاهر و هویدا شود چنانچه گویا آنرا می بینی پس گویا می بینی اهل بهشت را که در بهشت بنعیم مشغولند و می بینی اهل جهنم را که در جهنم به عذاب گرفتارند ، و چون بدین مقام رسی بر خدا توکل نمائی و تقویض امور خود بسوی او نمائی و بقضای او راضی شوی و تسلیم کنی امر او را .

« رباعی »

میکن طلب یقین که امریست عظیم شایسته او نیست مگر قلب سلیم
دانی چه بود نشان ارباب یقین تفویض و توکل و رضای و تسلیم
فکن من الذین صدقوا فی المحیبة وهم قوم سکتوا فکان سکوتهم
فکراً ، و تکلموا فکان کلامهم ذکراً ، و نظروا فکان نظرهم عبرة ، و نطقوا
فکان منطقهم حکمة .

پس باش از آن کسانی که صادقند در دوستی خدا ، و ایشان جمعی اند
که خاموش شدند پس بود خاموشی ایشان فکر ، و حرف زدند پس بود
حرف ایشان ذکر ، و نظر کردند پس بود نظر ایشان عبرت ، و گویا شدند
پس بود گویائی ایشان حکمت .

و رضوا بقضاء الله و قدره ، و سلموا لنهیہ و أمره ، و توکلوا علیه و
فوّضوا أمورهم الیه ، و جعلوا همسات قلوبهم و لمحات اعینهم و حرکات
أعضائهم فی موجبات رضاه .

و راضی شدند بقضای خدا و قدرش ، و قبول نمودند و مسلم داشتند
نهی او را و امر او را ، و توکل کردند بر او و تفویض کردند کارهای خود را
بسوی او ، و گردانیدند گفتگوهای پنهان دل خود را و نگاههای خود را
و حرکتهای اعضای خود را در موجبات رضای او ، یعنی جمیع کارهای
ایشان باعث خشنودی خداست .

و أخلصوا بانقطاعهم الیه و أقبلوا بکلمهم علیه ، و صرفوا وجوههم عن
یحتاج الی رفته ، و قلبوا مسئلتهم عن لمن یستغنی عن فضله .

واخلاص ورزیدند باینکه بریده و منقطع شدند از غیر بسوی خدا،
 و خود را تمام متوجه او ساختند، و گردانیدند رویهای خود از آن
 کسانی که محتاج بعطیه و بخشش خدایند، و گردانیدند سؤال و طلب
 خود را از آن کسانی که مستغنی نیستند از فضل او.

و دأبهم الاریاح الیه والحنین، و دیدنهم الزفرة والانین .
 و آداب و طریقه ایشان نشاط و اشتیاق است بسوی او، و عادت
 ایشان فریاد است و ناله .

و جباههم ساجدة لعظمته، و عیونهم ساهرة فی خدمته، و دموعهم
 سائلة من خشیته، و قلوبهم معلقة بمحبته، و أفئدتهم منخلعة من مهابته .

و پیشانیهای ایشان ساجد است از برای عظمت او، و چشمهای ایشان
 بیدار است در خدمت خدا، و اشکهای ایشان روانست از ترس او، و دلهای
 ایشان وابسته است بدوستی او، و دلهای ایشان کنده شده است از ترس او .
 و ترسخت أشجار الشوق الیه فی حدائق صدورهم، و أخذت لوعة
 محبته بمجامع قلوبهم، و هم الی او کار الاذکار یا وون .

و محکم شده است درختهای شوق الیه در باغهای سینه های ایشان،
 و گرفته است سوزش محبت او گریبان دلهای ایشان را، و ایشان در
 آشیانه های ذکر جای گرفته اند .

و فی ریاض القرب والمکاشفة یرتعون و شراب العصافات یردون .
 و در چمنها و مرغزار های قرب و مکاشفه چرا مینمایند و تنعم

میکنند و بآب شخوارهای صدق و صفا وارد میشوند .

بدانکه مراد بمکاشفه در این مقام کشف حجاب غفلت است و کشف این حجاب وقتی میشود که بذکر مرگ و فکر در آثار نعمت ربّ العزت مداومت نمائی ، و بدین معالجه دل مریض علیل خود را صحیح گردانی ، و چون مرض بصحّت مبدّل گردد و دل بینا و شنوا گردد چنان شوی که گویا حق را می بینی و وعده و وعیدش را مشاهده مینمائی .

وقد کشف الغطاء عن بصائرهم ، و انجلت ظلمة الريب عن ضمائرهم ، و اذا جنّهم اللیل لم یناموا عن محبوبهم .

و حال آنکه بتحقیق برداشته شده است پرده‌ها از چشمهای دل ایشان ، و بر طرف شده تاریکی شك از ضمیرهای ایشان ، و هرگاه احاطه کند ایشان را شب ن خوابند و محبوب خود را وانگذارند .

و حوّل الیه أبصارهم من قلوبهم و مثلت عقوبته بین أعینهم ، فحاطبوه عن المشاهدة و کلموه عن الحضور .

و گردیده شود بسوی او چشمهای دل‌های ایشان ، و ممثل شود عقوبت او در پیش چشمهای ایشان ، پس خطاب کنند با او مشاهده یعنی گویا او را می بینند و با او خطاب میکنند و تکلم نمایند با او از حضور ؛ یعنی حق را حاضر دانسته تکلم کنند .

و فرحو ابقربه و استراحوا بأنسه و تلذّ ذوا بذکره و تنعموا بمناجاته . و خوشحال شوند بقرب و نزدیکی او ، و استراحت کنند بانس او ، و لذّت یابند بیاد او ، و تنعم کنند بمناجات او .

وإذا اشتغلوا بغيره طرفة عينٍ تابوا واستغفروا وقالوا: إلهي أستغفرك من كلِّ لذّةٍ بغير ذكرك ، ومن كلِّ راحةٍ بغير أنسك ، ومن كلِّ سرورٍ بغير قربك ، ومن كلِّ شغلٍ بغير طاعتك .

وهر گاه مشغول شوند بغير او طرفه العينی توبه کنند و استغفار نمایند و گوید هر یکی : الهی استغفار میکنم و طلب آمرزش هینمايم از تو از هر لذتی که بغير ذکر تست ، و از هر راحتی که بغير انس تست ، و از هر سروری که بغير قرب تست ، و از هر شغلی که بغير طاعت تست .

مولای کیف انساک ولم تنزل ذا کری ، و کیف الهوعنک و أنت مر اقبی ، عمیت عين لانراك علیها رقیباً ، و خسرت صفقة عبداً لا یكون له من حبیبك نصیباً .

مولای من چگونه فراموش کنم ترا و حال آنکه تو همیشه در یاد منی؟! و چگونه غافل شوم از تو و حال آنکه تو نگهبان منی؟! کور شده (۱) چشمی که نبیند ترا بر خود نگهبان ، و زیان کرده است (۲) خرید آن بنده که نباشد او را ازدوستی تو نصیبی .

اللهم املا قلبی حباً لك و خشيةً منك و شوقاً إلیك .

خداوند! بر کن دل مرا از دوستی خود و از ترس خود و از اشتیاق بسوی خود .

۱ و ۲ - گویا هر دو جمله بر طریق دعا باشد نه بر طریق خبر چنانکه در متن بنظر میرسد پس معنی این است : « کور باد چشمی و زیانکار باد خرید بنده » .

خاتمة

فی آداب ذکر الموت و دعاء مؤثر

خاتمه

در آداب یاد مرگ و دعائی اثرکننده

ولا يخفى أن الخوف والمحبة لا يستقران في قلب أحدٍ إلا بعد تطهيره بذكر الموت ، و تربيته و تشریفه بذكر الله و الفكر في آثاره و آلائه .
پوشیده نماند که ترس و دوستی قرار نمیگیرد در دل هیچکس مگر بعد از پاک کردن او بیاد مرگ ، و تربیت دادن او و مشرف ساختن او بذكر خدا و فکر در آثار و نعمتهای او .

واعلم أن الموت أمر هائل و خطر عظیم و غفلة الناس عنه لقلّة فكرهم فيه و ذكرهم له ، و من يذكره ليس يذكره إلا بقلب مشغول بشهوات الدنيا فلا ينجع ذكر الموت في قلبه .

و بدان بدرستی که مرگ امر با ترس و بیمی است و خطر عظیمی است و غفلت مردم از او از برای کم فکری ایشان است ، و آنکس که یاد میکند آنرا یاد نمیکند مگر بدلی مشغول بخواهشهای دنیا ، پس اثر نمیکند یاد مرگ در دل او .

والطريق إليه أن تفرغ قلبك عن كل شيءٍ و تكثر ذكر أشكالك و أقرانك الذين مضوا قبلك فتتذكر موتهم و مصارعهم تحت التراب .
و طریق یاد مرگ آنست که خالی کنی دل خود را از همه چیز ، و

بسیار کنی یاد امثال خود را و اقران خود را ، آنها می که گذشتند پیش از تو ، پس بیاد آوری مرگ ایشان را و افتادن ایشان را در زیر خال (۱) .
و تذکر صورهم فی مناصبهم و أحوالهم ، و تذکر کیف مجالس التراب
حسن صورهم و کیف تبدلت اجزائهم فی قبورهم .

و بیاد آوری صورتهای ایشان را در منصبهای ایشان و احوال ایشان ،
و بیاد آوری که چگونه بر طرف ساخت خاک نیکوئی صورت ایشان را ،
و چگونه متفرق شد اجزای ایشان در قبرهای ایشان .
و کیف أرملوا نساءهم ، و أیتموا أولادهم ، و ضیعوا أموالهم ، و خلت
منهم مساجدهم و مجالسهم ، و انقطعت آثارهم .

و چگونه بیوه گذاشتند زنان خود را ، و یتیم ساختند فرزندان
خود را ، و ضایع کردند مالهای خود را ، و خالی شد از ایشان مساجد
ایشان و مجالس ایشان ، و منقطع شد اثرهای ایشان .
فمهما تذکرتهم رجلاً رجلاً و فصلت فی قلبك حاله و کیفیة موته ،
و توهمت صورته و نشاطه ، و تذکرت تودده و أمله للمعیش و البقاء ، و نسیمانه
للموت و الفناء .

پس هر گاه بیاد آوری مردان را یک یک ، و تفصیل دادی در دل خود
حال هر یک را و کیفیت مرگ او را ، و بخاطر آوردی صورت او را و نشاط
او را ، و بیاد آوری او را امید او را بعیش و بقا ، و فراموشی او مرگ و فنا را .
و رکونه الى القوة و الشباب ، و میلته الى اللهو و الصحاب ، و غفلته

(۱) - مطابق این مضمون است آنچه گفته اند :

«عظام خلك تحت التراب بالية و أنت تلعب فوق التراب كالاطفال»

عمّا بين يديه من الموت الذريع والهلاك السريع .
 وميل او را بقوت وجوانی ، ورغبت او را بلمهو وصحبت ، وغافل
 شدن او را از آنچه در پيش اوست از مرگ باشتاب و هلاك با سرعت .
 وآنچه كيف كان بضحكك ويتكلم وقد اكل التراب أسنانه والدّيدان
 لسانه ، وكيف كان يدبّر لنفسه ما يحتاج اليه لعشر سنين في وقت واحد
 وما بينه وبين الموت إلا شهر او اسبوع او دون ذلك .
 واینکه او چگونه می خنديد و حرف میزد و حال آنکه خورد خاك
 دندانهای او را ، و کرمان زبان او را ، و چگونه تدبیر میکرد از برای
 خود ما يحتاج ده ساله را در يك وقت ، و حال آنکه نبود میانۀ او و میانۀ
 مرگ مگر ماهی یا هفته یا کمتر از آن .

وهو غافل عمّا يراد به حتى جاءه الموت في وقت لم يحتسبه .
 و او غافل بود از آنچه خواست الهی تعلق گرفته که بر او واقع
 شود تا آنکه آمد او را مرگ در وقتی که گمان نداشت .

فانكشف له التحقيق وقرع سمعه النداء امّا بالجنة او بالنار .
 پس منکشف شد مر او را تحقیق یعنی ظاهر و روشن شد بر او خبر
 تحقیق که خبر مرگ است ، و رسید بگوشش ندای ابوصول بهشت ، یا بدخول
 جهنّم .

فبعد ذلك انظر في نفسك أنّك مثلهم ، وغفلتك كغفلتهم ، وستكون
 عاقبتك كعاقبتهم .

پس بعد ازین نظر کن در نفس خود که بدرستی که تو مثل ایشانی ،

و غفلت تو مثل غفلت ایشان است، و خواهد بود عاقبت تو مثل عاقبت ایشان. فملازمة هذه الافكار مع دخول المقابر ومشاهدة المرضى هو الذى يجدّد ذكر الموت فى القلب حتّى يغلب عليك بحيث يصير نصب عينيك . پس ملازمت این فکرها با داخل شدن مقبره ها و دیدن بیمارها آن چنان چیز است که تازه میکند یاد مرگ را در دل تا اینکه غالب شود بر تو بحیثیتی که گردد نصب عین تو یعنی برابر نظر تو .

و كرّر هذا الدّعاء لعلك لاتنسى الموت والفتناء .

و مکرّر بخوان این دعا را، شاید تو فراموش نکنی مرگ و فنا را . اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات و المسلمين و المسلمات، الاحياء منهم و الاموات .

خداوند ای بارز مؤمنین و مؤمنات را و مسلمین و مسلمات را زنده های ایشان را و مرده های ایشان را .

خصوصاً الذین عاشرتهم و عاشرونی، و رافقتهم و رافقونی ، و جالستهم و جالسونی، و آنستهم و آنسونی، و کالمتمهم و کالمونی، و أحببتهم و أحببونی . خصوصاً آن کسانی که معاشرت کردم با ایشان و معاشرت کردند با من ، و رفاقت کردم با ایشان و رفاقت کردند با من ، و همنشینی کردم با ایشان و همنشینی کردند با من ، و شاد ساختم ایشان را و شاد ساختند مرا، و حرف زدیم با ایشان و حرف زدند با من ، و دوست داشتم ایشان را و دوست داشتند مرا .

ثمّ بعد ذلك فارقونی ، وهم الآن فى أجدانهم ينتظرونى ، و على

الحرص و طول الامل يذموني ، وعلی الغفلة و نسيان الموت يلوموني .
 پس بعد از این مفارقت کردن از من ایشان ، و الحال در قبر های خود
 انتظار من میکشند ، و بر حرص و درازی امیدم مذمت میکنند مرا ، و بر
 غفلت و نسیان مرگ علامت میکنند مرا .

اللهم ارحمني اذا مرضت وعلی الفراش صرعوني ، و احببتي لعيادتي
 حضروني ، و فی سكرات الموت وجدوني ، و بكوا علیّ حين أبصروني .
 خداوند ارحمت کن بر من هر گاه بیمار شوم و بر فراش اندازند مرا ،
 و دوستان من از برای عیادت من حاضر شوند نزد من ، و در سكرات مرگ
 بیابند مرا ، و بگریند بر من وقتی که بینند مرا .

و جلسوا عندي و لقنوني ، و الی جهة القلبة و جهوني ، و اطبقوا
 فای و غمضوني .

و بنشینند نزد من و تلقین کنند مرا ، و بطرف قبله گردانند روی
 مرا ، و بر هم گذارند دهان مرا و چشم مرا .
 و بعد خروج الروح غطوني ، ثم فی التابوت وضعوني ، و الی
 المغسلة حوّلوني ، و علی المغسل طر حوني .

و بعد از بیرون رفتن روح پیوشانند مرا ، پس در تابوت گذارند
 مرا ، و بغسلگاه برند مرا ، و بمجلی غسل اندازند مرا .
 و نزعوا ثیابی و کشفوني ، و من جانب الی جانب قلبوني ،
 و بالخلیطين و القراح غسلوني ، و یجریدتی النخل خصروني .

و بکنند جامه های مرا ، و برهنه سازند مرا ، و از طرفی بطرفی

بگردانند مرا ، و بسدرو کافور و آب خالص غسل دهند مرا ، و جریدتین از چوب خرما ی سبزر در کفتم بگذارند .

و بالكافور المقدر حنطونی ، و بالا کفان المعهودة کفّوننی ، و فی الجنّاة وضعونی ، و احبّتی علی اکتافهم حملونی .

و بکافور مقدر حنوط کنند مرا ، و بکفنه های معهوده کفن کنند مرا ، و در تابوت گذارند مرا ، و دوستان من بر کتفه های خود بردارند مرا .

والی المصلی و جهّونی ، و هنالك للمسلّوة ترکونی ، و صلوا علیّ و رفعونی ، والی المقبرة نقلونی .

و بسوی مصلی متوجه سازند مرا ، و در آنجا از برای نماز فرود آورند مرا ، و نماز کنند بر من و بر دارند مرا ، و بسوی قبرستان نقل کنند مرا .

و فی حفرتی ادرخلونی ، و فی لحدی اضجعونی ، و بالتّراب و سدّونی ، و بالشّهادة لقنونی ، ثمّ طمّوا قبری و ودّعونی ، و رجعوا عنی و خلونی ، و اشتغلوا بغیری و نسونی .

و در قبرم داخل سازند ، و در لحدم بپهلوی بخوابانند ، و بخاکم تکیه دهند ، و بشهادتم تلقین کنند ، پس بخاک پر کنند قبر مرا ، و وداع کنند مرا ، و برگردند و مرا گذارند مرا ، و مشغول شوند بغیر من و فراموش کنند مرا .

و الملائكة للسؤال حضرونی ، و عما اراد ربّی سألونی ، فان اجبت علی الصواب بشرونی ، و ان عجزت عن الجواب عدّ بونی .

و فرشتگان از برای سؤال حاضر شوند نزد من ، و از آنچه خواست

پروردگار من باشد پیرسند از من ، پس اگر جواب گویم بر صواب
بشارت دهند مرا ، و اگر عاجز شوم از جواب عذاب کنند مرا .

ثم اجتمع الدّیدان علیّ فأكلونی (۱) ، و عن صورتی و هیئتی
غیرونی ، (۲) فان رأی الذین عرفونی علی هذه الهيئة أنکرونی .

پس جمع شوند کرمان بر من پس مرا بخورند ، و از صورت و هیاتم
بر میگردانند ، پس اگر ببینند مرا برین هیأت آنانی که میشناخته انده را
نشناسند مرا .

وان رأی الذین أحبونی نفروا عنی و کروهونی .

و اگر ببینند مرا آن کسانی که دوست میداشتند مرا نفرت میکنند
از من و کاره باشند از دیدن من .

اللهم صلّ علیّ محمد و آل محمد و أخرج قلوبنا من الدّنیاقبل خروج
أبداننا ، و انصب الموت بین أیدینا نصباً .

خداوند ارحمت کن بر محمد و آل محمد ، و بیرون فرست دلهای ما را از
دنیا پیش از بیرون رفتن بدنهای ما ، و نصب کن مرگ را در پیش نظر ما
نصب کردنی .

و لا تجعل ذکرنالیه غمّاً حتّی یكون الموت ما نسننالذی نانس به ،
و ما لفنا الذی نشتناق إلیه ، و حاسمتنا الّتی نحبّ الدنوّ منها .

و مگردان یاد ما مرگ را يك در میان تا آنکه باشد مرگ آنسگاه
ما ، آنچنان آنسگاهی که بدان انس گیریم ، و الفتگاه ما آنچنان الفتگاهی
که مشتاق شویم بسوی او ، و خویشان نزدیک ما آنچنان خویشانی که

(۱) - کذا صریحاً . (۲) - کذا صریحاً .

دوست داریم نزدیکی ایشان را .
 فاذا أوردته علينا وأنزلته بنا فأسعدنا به زائراً و آنسنا به قادماً ،
 ولا نشقنا بضيافته ولا نخزنا بزيارته .

پس هر گاه واردسازی تو او را بر ما ، و نازل گردانی او را بر ما ،
 پس سعید و نیکبخت گردان ما را باو درحالتی که زیارت ما آید ، و انس
 ده ما را باو درحالتی که پیش ما آید ، و بدبخت مگردان ما را بضيافت او ،
 و رسوا مکن ما را بزيارت او .

واجعله باباً من أبواب مغفرتك ، و مفتاحاً من مفاتيح رحمتك ،
 و أمتنا مهتدين غير ضالين ، طائعين غير مستكبرين .

و بگردان مرگ را دری از درهای آمرزش خود ، و کلیدی از کلید
 های رحمت خود ، و بمیران ما را و حال آنکه هدایت یافتگان باشیم نه
 گمراهان ، و اطاعت کنندگان باشیم نه اکراه کردگان .
 تا تبیین غیر عاصمین و لامصربین ، یا ضامن جزاء المحسنین ، و مصلح عمل
 المفسدین .

توبه کنندگان باشیم نه عاصیان کنندگان و نه اصرار داشتگان ؛ ای
 ضاهن جزای نیکو کاران ، و باصلاح آورنده عمل مفسدان .

تمت الرسالة

والحمد لله رب العالمين

تبصرة وتكملة

ناگفته نما ناد که :

طبع رساله « ترجمه تنبيه الراقدین » مبتنی بر نسخه مخطوطی است که متعلق بکتابخانه شخصی نگارنده است و چون در تصحیح در غیر خط مصنف بیک نسخه اکتفا نمیتوان نمود ناچار از نسخه متن عربی « تنبيه الراقدین » که بضمیمه محاسبه النفس ابن طاوس (ره) چاپ شده است استفاده شد و ضمن مراجعه بدو امر بر خوردیم که لازم است در اینجا بآنها اشاره شود .

۱ - مصنف (ره) حدیثی از کافی کلینی (ره) نقل کرده و متن عربی را ذکر نموده است و ما نیز بهمان طور چاپ کردیم لیکن مضمون آنست که متن عربی از نسخه ساقط شده است رجوع شود بترجمه تنبيه الراقدین ؛ ص ۱۱۲ شماره اصلی = ص ۷۴ فرعی .

۲ - قسمتی از مطالب مهمه از اواخر نسخه « تنبيه الراقدین » ساقط شده است که خوشبختانه همه آن قسمت در این ترجمه بضمیمه عبارت متن ذکر شده است مراجعه شود بص تنبيه الراقدین و ص تا ص « ترجمه تنبيه الراقدین » حاضر .

عصر جمعه یازدهم جمادی الاولی سال ۱۳۷۹ هجری

مطابق

۲۱ آبان ماه ۱۳۳۸ استنساخ آن برای چاپ پایان یافت

والسلام علی من اتبع الهدی

رسالة ٤

زکوة

تأليف

عالم جليل

مولی محمد طاهر قمی

(قدس سره)

باهتمام

میر جلال الدین حسینی ارموی

«محدث»

۱۴ ج آخر ۱۳۷۹ = ۲۳ آذر ۱۳۳۸

«چاپخانه مصطفوی»

توجه بمطلبی ۴۴

باید دانست که در این رساله زکوة که مانسبت آن را در پشت همین صفحه بمولی محمد طاهر قمی رضوان الله علیه داده و جزء سایر رسائل مسلمة او معرفی کردیم در متن رساله هیچگونه تصریحی یا اشارتی بنام مؤلف نشده است لیکن اموری صححت این نسبت را برای خواننده مسلم میکند که بالاترین آنها وحدت سبک انشاء و اسلوب تألیف و روش بیان است و بالاتر از آن نیز ذکر شدن يك رباعی از مصنف (ره) است که در سایر کتب او بنسبت آن بوی تصریح شده است و رباعی مذکور در این کتاب بنحوی یاد نشده است که احتمال برود که مصنف کسی دیگر بوده و آن را از مولی محمد طاهر (ره) نقل کرده است (رجوع شود در همین مجموعه رسائل بر رساله زکوة؛ ص ۱۳۱ شماره اصلی و شماره فرعی؛ و بر رساله ترجمه تنبیه الراقدین؛ ص ۴۵ - ۴۶ شماره اصلی و ۷-۸ شماره فرعی) و این دلیل خود در اثبات این مدعا کافی است.

والسلام علی من اتبع الهدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين
والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين

اما بعد

ای عزیزان و یاران و همسفران پوشیده نماند که سفر بسیار پرخطر
قیامت اگر چه در نظر کوتاه نظران غفلت کیش دور مینماید ولیک در دیده
پیش بینان عاقبت اندیش بغایت نزدیک است چرا که هر چه آید دور نباشد
زیرا که عاقبت بیاید پس همه کس را بی اختیار این سفر وحشت اثر ناچار
است خواه سلطان نامدار و خواه مسکین دلفکار و خواه غنی مالدار ، و
اگر چنانچه شمارا در آنکه گفتیم شکی بوده باشد باید که یک لحظه در
گوشه خلوت نموده بنشینید و بیاد پروردگار مشغول گردید تا غبار هوای
وهوس نفسانی فرو نشیند ، و تاریکی و سوسه های شیطانی کم شود و پس
دیده دل بگشایید و نظر نمایید و اندیشد کنید که یاران و مصاحبان و
همسایگان چه شدند و بکجا رفتند؟! و بعد از آنکه با صدناز بر روی زمین
میخرا میدند و آرزوهای دور مینمودند و در گداز و حسد بر یکدیگر میگردند
و انواع حيله و مکر در تحصیل مال و جاه مینمودند و عمارتها بنیاد مینهادند

و ترتیب کشت و زرع میدادند و با زینتها و نعمتهای دنیا عاشقی میوزیدند چون تهیدست بادل بر حسرت در ظلمتکده قبر و تنگنای لحد با مور و مار همخوابه گشتند؟! و چگونه چشمان سیاه دورین بر رخسارشان روان گردید؟! و گوش سخن یاب آواز شناس چون از سر رشته حس ادراک دور افتاد؟! و زبانشان که بفصاحت تمام ادای سخن مینمود و ادراک طعمهای نیک و بد میکرد چگونه لال گشته و طعمه کرمان شد؟! و دماغشان که در ادراک بوی خوش و ناخوش یگانه ملک بدن بود چون در خاک مذلت بریشان گردید؟! و مویهای مشکینشان که جز دست خیال بدامان آن نمیرسید چگونه در پای موردان بیچان گشت؟! و دستشان که در داد و ستد در غایت چابکی بود و بسر انگشت خردمندی انواع خطها و نقشها مینوشت و مینگاشت چون پایمال موران گردید؟! و پایشان که مرکب رونده تن بود چون از پای در آمد و چون چوب خشک آشیان جانوران گشت؟! و خانه هائی که بسعی تمام در بنا و زینتش سعی نموده بودند چون مسکن و آرامگاه دیگران شد؟! و مالها که در محافظتش کمال بخل میوزیدند چون بیگانگان تصرف نمودند؟! و زنان مهربان که گاه خلوت اظهار و فاداری مینمودند چون در کنار و آغوش دیگران در آمدند و عهد قدیم را فراموش ساختند؟! و فرزندان عزیز که با صد ناز و نعمت میکذرا نیدند چون گرد یتیمی بر رخسارشان نشست؟! .

و باید که چون از این فکرها فارغ شوید فکری به حال خود ننمایید

و تصور کنید که عنقریب حال شما نیز مثل حال ایشان خواهد بود .
 و چون بدین فکرها که گفتیم مداومت کنید شنوا گردیدو
 کوچا کوچ لشکر اموات را مشاهده نمائید و فغان «الفراق الفراق ، الوداع
 الوداع» از کاروان مرگ بشنوید ، و از داعظ غیبی دم بدم این موعظه
 بگوش جان استماع نمائید (۱) :

از دوری راه خویشتن یادی کن آماده ز بهر سفرت زادی کن
 از بیخسی و مردن خود یاد آور در ماتم خود نشین و فریادی کن
 چون بتوفیق پروردگار از خواب غفلت بیدار شوید و بینا و شنوا
 گردید بدانید که شمارا کسی جز پروردگار نیست و دل جز بهر خدا بستن
 زیانکاری است .

دنیا طلبد کسی که ناکس باشد ما را بجهان یاد خدا بس باشد
 هر کس که خدا کسش نباشد باشد بیخس همه عالم اگرش کس باشد
 دیگر ای دوستان بدانید که نعمتهای حق تعالی بر شما بسیار است
 چه بر شما خلعت هستی پوشانیده ، و از صلب پدر برحم مادر آورده ، و
 در آن ظلمات (۲) شمارا تربیت نموده و بعد از آن تمامی اسباب سفر دنیا
 از چشم و گوش و دست و پا و غیر آن از لوازم زندگانی بشماداده و بفضای

۱- نزدیک باین رباعی است آنچه گفته اند :

«ندارم در همه عالم کسی من چیزی بر خود نمیگیریم بسی من»
 «اگر صد آشنا در خانه دارم چون مردم همه بیگانه دارم»

۲- یعنی ظلمتهای سه گانه رحم .

دنیا آورد و پدر و مادر را مهربان گردانید تا در ایام طفولیت شما را خدمتگاری نمایند و غایت محافظت و همراهی بجای آورند ، و رفته رفته عقل و فهم شما را زیاده گردانید ، و بدن شما را محکم و توانا ساخت ، تا از برای خود تحصیل معاش توانید کرد و طاعت و عبادت بجا توانید آورد ، و اسباب روزی همه درست و مهیّا ساخت . زمین را قابل زراعت گردانید و آب را حیات بخش زمین ساخت ا و ابر و باد و مه و خورشید را مرتبی کرد تا بتربیت ایشان غله و درخت و گل و ریاحین و غیر آن از زمین سرزند ، و طلا و نقره و لعل و یاقوت و زبرجد و غیر آن از معدنها حاصل شود ، و انواع چهارپایان آفرید که بر بعضی سواری نمایند و بعضی را بزیر بار در آورید ، و از گوشت و پوست و مو و پشم و شیر و پنیر بعضی منتفع شوید .

با این همه نعمت که گفته شد و غیر آن که از حدّ و شمار بیرون است فرموده که : اندکی از آنچه بشمارزانی فرموده ایم از غله و طلا و نقره و چهارپایان بفقیران و مسکینان بدهید و درین باب سفارشات بسیار در کلام مجید نموده و تهدید عظیم فرموده از آن جمله فرموده که «سیطو قون ما بخلوا به یوم القیامة» و از ائمه معصومین علیهم السلام در تفسیر این آیه روایت شده که : در روز قیامت مازی از آتش در زخ در گردن مانع زکوة طوقی میشود و گوشت اژرا میگزد تا از حساب فارغ شود ، و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که : چون صاحب الزمان ظهور کند مانع زکوة را بقتل رساند ، و روایت شده که : نماز مانع زکوة قبول نیست ، و

دیگر روایت شده که : مالی ضایع نشده است نه در برّ و نه در بحر مگر بندان زکوة ، و حدیث در مذمت مانع زکوة بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آن ندارد و یقین است که هر که بخواند یا بشنود آنچه در این رساله ذکر نموده ایم اگر بخل و رزد و زکوة مال خود ندهد از عاقلان و خردمندان نخواهد بود و ضرور است که در این رساله مسائل ضروری زکوة را مذکور سازیم تا سعادت‌مندان توفیق آثار و عاقبت اندیشان احسان‌شعار بدان عمل نمایند .

بدانکه زکوة بر دو قسم است : زکوة مال و زکوة فطره

اما زکوة مال باتفاق علما واجب است در مال هر عاقل و بالغ و آزاد بشرط آنکه مال از صاحب دور نباشد که تصرف در آن نتواند نمود پس در مالی که غصب شده باشد زکوة واجب نیست ، و بدانکه زکوة واجب است در نه چیز : شتر ، و گاو ، و کوسفند ، و طلا ، و نقره ، و گندم ، و جو ، و خرما ، و مویز .

باب اول

در زکوة شله است

بدانکه زکوة واجب است در گندم و جو و مویز و خرما بشرط آنکه بزراعت مالک شده باشد نه بخریدن و بخشیدن و غیر آن ، و کمتر از سیصد صاع نباشد و «صاع» بحساب مایکمن تبریز دهشتاد و دو مثقال و نیم است ، پس سیصد صاع بدین حساب ، سیصد و چهل و یک من و یک چارک تبریز

میشود، و «صاع» بحساب بعضی از علما یکم من تبریز و چهارده مثقال و ربع مثقال است، پس سیصد صاع بدین حساب سیصد و هفت من و هفتاد و پنج مثقال صیرفی میشود، و احتیاط آنستکه بدین عمل نمایند، پس اگر حاصل باین مقدار برسد احتیاط آنستکه بعد از اخراج مال دیوان زکوة آنرا بیرون کنی، و مشهور میان علماء آنستکه جمیع مصالح الاملاک از تخم و گاو و حق برزگر و غیر آن را اخراج باید نمود، و بعد از آن آنچه بماند زکوتش باید داد، و اگر چنانچه غله بآب روان یا بآب باران پرورش یافته باشد زکوة آن ده يك است، و اگر چنانچه بغیر آب روان و باران پرورش یافته باشد بیست يك آن زکوة است.

باب دوم

در زکوة طلا و نقره

بدانکه مشهور و احتیاط آنستکه چون طلا به بیست مثقال شرعی برسد، زکوة در آن واجب دانی بشرط آنکه سکه دار باشد و یکسال بر آن بگذرد که دادوستد نشود و «مثقال شرعی» بنا بر آنچه ما کشیده ایم و ملاحظه آن نموده ایم، پنج دانگ است که وزن يك تجلی نقره باشد و بنا بر آنچه بعضی علماء کشیده اند چهار دانگ و نیم است که وزن يك اشرفی بتمکیست (۱) و احتیاط آنستکه بدین عمل نمایند و احتیاط چنانست کسی که بیست اشرفی داشته باشد که وزن هر اشرفی چهار دانگ و نیم باشد نیم مثقال شرعی طلا زکوة آنرا بیرون کند که ده قیراط است و چون

چهار مثقال شرعی زیاده بر بیست مثقال شرعی شود زکوة آن چهار مثقال
دو قیراط طلاست ، و همچنین هر چهار مثقال طلا که زیاده میشود اینقدر
زکوة که مذکور شد زیاد میشود .

و بدانکه نقره چون بدویست درهم شرعی رسد زکوة آن واجب
است و «درهم» بنابر آنچه ما کشیده‌ایم و زنش سه دانگ و نیم است که
یکشاهی و یک بیستی (۱) نقره بوده باشد و بنابر آنچه بعضی از علما کشیده‌اند
سه دانگ و نیم نخود و عشر نخود است و احتیاط آنستکه بدین عمل نمایند
پس اگر چنانچه کسی یک تومان و دو هزار و سیصد دینار داشته باشد
بشرطی که در طلا مذکور شد شش شاهی و سه نخود و نیم نقره زکوة بدهد
و بعد از آن چهل درهم که زیاده میشود دو هزار و چهارصد و هشتاد دینار
است (۲) یک درهم زکوة واجب میشود و زنش چنانچه مذکور شد سه
دانگ و نیم نخود و عشر نخود نقره است، اگر چنانچه زری داشته باشی ناپاک
باشد اگر چنانچه خالص بعد نصاب میرسد زکوة در آن واجب است
و اگر نه واجب نیست .

باب سوم

در زکوة شتر و گاو و گوسفند است

و در اینها زکوة واجب است بچند شرط :

اول - اینکه در مدت یکسال قوت ایشان از چریدن باشد نه از

صاحب مال .

دوم - در مدت یکسال شتر و گاو را کار نفر مایند مثل بار کشیدن
 و زمین شیار کردن .
 سیم - آنکه عدد شتر از پنج کمتر نباشد و گاو کمتر از سی ، و
 گوسفند کمتر از چهل نباشد و در این باب چند فصل است .

فصل اول در زکوة شتر

بدانکه در پنج شتر بشرطی که مذکور شد يك گوسفند زکوة است
 و از پنج تا بده نرسد زکوة ندارد ، و چون بده رسد باز بشرطی که مذکور
 شد زکوةش دو گوسفند است ، دیگر زکوة ندارد تا پانزده برسد زکوةش
 سه گوسفند است ، و دیگر تا بیست زکوة ندارد و چون بیست رسید
 زکوةش چهار گوسفند است ، دیگر زکوة ندارد تا بیست و پنج رسد مذهب
 مشهور و معتبر میان علما آنستکه پنج گوسفند زکوة است ، و چون بیست
 و شش رسد زکوة يك شتر ماده است که يك سال تمام کرده باشد و داخل
 سال دوم شده باشد ، و چون بسی و شش رسد زکوة يك شتر ماده است که
 داخل سال سیم شده باشد ، و چون بچهل و شش رسد زکوة يك شتر ماده
 است که داخل سال چهارم شده باشد ، و چون بشصت و يك رسد زکوة يك
 شتر ماده است که داخل سال پنجم شده باشد ، و چون بهفتاد و شش رسد
 زکوة دو شتر ماده است که در سال سیم داخل شده باشد ، و چون بنود و يك
 رسد زکوة دو شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد ، و چون
 بصد و يك رسد مشهور میان علما آن است که مالك اختیار دارد اگر خواهد

پنجاه پنجاه بشمارد و ازهر پنجاه يك شتر ماده که در سال چهارم داخل شده باشد و يا چهل چهل ميشمارد و ازهر چهل يك شتر ماده که در سال سيم داخل شده باشد میدهد ، و اگر خواهد بعضی را پنجاه پنجاه حساب نماید و بعضی را چهل چهل ، و احتياط آنستکه حساب بعنوانی کنند که چیزی زياده نماند که بی زکوة بوده باشد ، و اگر چنانچه ناچار چیزی از حساب زياد بماند خواه چهل چهل حساب نماید و خواه پنجاه پنجاه و چهل و پنجاه ؛ در اين صورت اختيار آن قسمی بايد کرد که زيادتی در آن کمتر بوده باشد ، در مثل صد و بيست و يك احتياط آنستکه چهل چهل حساب شود نه پنجاه پنجاه ، چرا که در حساب پنجاه پنجاه بيست و يك ميماند و در حساب چهل چهل يکی زياده ميماند ، و در مثل صد و پنجاه احتياط آنستکه دو پنجاه و يك چهل حساب شود تا آنکه چیزی زياد نماند .

فصل دوم در بيان زکوة گاو است

بدانکه زکوة در گاو واجب است بشرطی که در شتر مذکور شد و مشهور میان علما آنستکه گاو را دو نصاب است سی و چهل پس در هر سی گاو ، زکوة يك گوساله است که در سال دوم داخل شده باشد ، و چون بچهل رسد زکوةش يك گاو است که در سال سوم داخل شده باشد ديگر تا بشصت نرسد چیزی واجب نیست ، و چون بشصت رسد زکوة دو گوساله است که در سال دوم داخل شده باشند ، و چون بهشتاد رسد در هر چهل گاو زکوة يك گاو دوساله است که در سال سيم داخل شده باشد ،

چون بنود رسد زکوة آن سه گوساله يك ساله است که در سال دوّم داخل شده باشد ، و چون بصد و بیست رسد در هر چهل گاو يك گاو دو ساله است که در سال سیم داخل شده باشد ، همچنین اگر هر چند زیاده شود اعتبار سی و چهل باید نمود و زکوة باید داد .

فصل سوم در زکوة گوسفند است

بدانکه گوسفند را پنج نصاب است چون گوسفند بچهل رسد زکوة آن يك گوسفند است ، دیگر زکوة ندارد تا بصد و بیست و يك رسد زکوة در آن دو گوسفند است ، و دیگر زکوة ندارد تا بدویست و يك رسد پس زکوة در آن سه گوسفند است ، دیگر زکوة ندارد تا بسصد و يك رسد پس زکوة آن بقول بعضی علما سه گوسفند است و بقول بعضی علما چهار گوسفند است و احتیاط آنستکه چهار گوسفند داده شود ، و چون گوسفند بچهار صد و یازده رسد صد حساب میشود و از هر صد يك گوسفند داده میشود .

باب چهارم

در بیان چند چیز که مشهور میان علما آنست که زکوة در آن واجب نیست بلکه مستحب است .

اول - هر چه آنرا کیلو و وزن نمایند مثل گندم و جو و مویز و خرما ، مشهور میان علما آنستکه زکوة در آن مستحب است بشرطی چند که در زکوة واجب مذکور شد .

دوم- اسبان ماده است که در صحرا چرا نمایند ، مشهور میان علما آنستکه از هر مادیان عربی مستحب است که دو دینار که دو مثقال شرعی است زکوة بدهند ، و «مثقال شرعی» در پیش دانسته شد و از هر مادیان عجمی يك دینار بدهند .

سیم- مال تجارت است که اگر چنانچه شخصی چیزی بخرد که قیمتش بنصاب نقره یا طلا رسد و بعد از آن آنرا ب سرمایه یا بقائده خرید نفرشد تا سال بر آن بگذرد مستحب است که زکوة آنرا بدهد و بعضی از علما این زکوة را واجب دانسته اند پس احتیاط آنستکه دادن این زکوة را ترك ننمایند .

باب پنجم

در بیان آنکه زکوة را چه چیز باید داد و بچه کس باید داد

بدانکه از کسانی که زکوة بوی میتوان داد فقیر است و «فقیر» کسی است که قدر کفایت سال خود و عیال خود نداشته باشد و قادر بر کسبی نباشد که روز بروز قدر کفایت از آن بهم رسد پس اگر کسی صاحب عیال و مرکب و خانه باشد و بقدر کفایت سال نداشته باشد او را زکوة گرفتن جایز است ، و همچنین شخصی که کسبی داشته و حاصل آن وفا بخرج ضروری او نکند جایز است که زکوة بگیرد و احتیاط آنستکه کسی را که زکوة میدهند خاطر از مفلسی او جمع بوده باشد و بمحض دعوی مفلسی زکوة بهر کسی ندهند .

دیگر ناممکن است زکوة را بشیعه امامی مذهب دهند و بمخالف مذهب ندهند و احتیاط آنستکه بفاسقان ندهند اگرچه شیعه باشد .
دیگر از مستحقین زکوة شخصی است که قرضدار باشد و قدرت بر ادای آن نداشته باشد ؛ مشهور میان علما آنستکه باید آنچه قرض نموده صرف معصیت نکرده باشد .

دیگر از جمله مستحقین زکوة کسی است که از وطن خود دور افتاده باشد و آن مقدار نداشته باشد که بوطن خود تواند رسید اگرچه در وطن خود توانگر باشد و اکثر علما شرط کرده اند که سفر وی بمعصیت نباشد و بعضی از علما گفته اند که : سفر او یا سفر فرض باشد یا سنت و احتیاط آنستکه بدین قول عمل نمایند .

و دیگر از جمله مصرفهای زکوة بنده است که در آزار باشد و او را بزکوة خریداری نمایند و آزاد کنند و احتیاط آنستکه اگر بنده در آزار نباشد او را بزکوة نخرند و آزاد نمایند مگر آنکه مستحق دیگر نباشد و احتیاط آنستکه غلامی را که بزکوة میخرند شیعه امامی باشد .

دیگر مشهور میان علما آنستکه زکوة را صرف هر کار خیر میتوان نمود مثل بل ساختن و مسجد ساختن و مدد کردن جماعتی که زیارت یا حج میروند .

باب ششم

در زکوة فطره است

بدانکه دادن زکوة فطره فرض است و از حضرت رسالت پناه وآله و سلم

روایت است که : هر که روزه بگیرد و فطره ندهد روزه او روزه نیست و بدانکه واجب است بر هر بالغ و عاقل و آزاد و توانگر که فطره بدهد از خود و از جمله عیالان خود که درین ماه بنفقۀ او گذرانیده باشند و مهمان و بدانکه علماء در مقدار میهمانی خلاف کرده اند بعضی گفته اند که : نصف آخر ماه باید که مهمان باشد ، و بعضی گفته اند : پیش از ماه کافی است و بعضی گفته اند که : یکشب از آخر ماه کافی است ، و بعضی گفته اند که چون مهمان پیش از دیدن ماه برسد اگر اندک وقتی باشد و برود فطرۀ او واجب است . این قول که آخر مذکور شد ظاهر از حدیث است و موافق احتیاط است .

و بدانکه مقدار از فطره يك صاع است از خرما و مویز و گندم و جو و احتیاط آنستکه از جنس دیگر ندهد و «صاع» بنابر آنچه ما کشیده ایم و مشخص نموده ایم يك من تبریز و هشتاد و دو مثقال و نیم است و احتیاط آنستکه فطره را بعد از طلوع فجر پیش از نماز عید از مال خود بیرون نماید اگرچه ظاهر از حدیث اینست که تمام روز عید فطر میتوان داد بهتر و افضل آنستکه پیش از نماز عید ندهد و اگر چنانچه خواهد پیش که از عید فطره را بمستحقین رساند باید که بصیغۀ قرض دهد و در روز عید بفره حساب نماید .

تمت الرسالة
والحمد لله رب العالمین

رسالہ ۵

صلوٰۃ

تألیف

عالم جلیل

مولی محمد طاہر قمی

(قدس سرہ)

باہتمام

میر جلال الدین حسینی ارموی

«محدث»

۱۴ جمادی الاخرہ ۱۳۷۹ = ۲۳ آذر ۱۳۳۸

«چاپخانہ مصطفوی»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين
والصلوة على محمد وآله المعصومين
اما بعد

ای جوینده طریق طاعت و خواهنده اسرار عبادت بدان و آگاه باش
که از حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که: دنیا مزرعه آخرت
است، پس باید که درین مزرعه بخورد و خواب نگذرانی و کمر سعی در
میان جان بسته از اعمال صالحه تخم افشانی و از چشمه اخلاصش آبیاری
نمایی تا در روز حساب مفلس و تهیدست نمایی .

و بدانکه بهتر از همه طاعتها و عبادتها نماز است و از حضرت امام
جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام پرسیدند که: فاضلترین چیزی که بندگان آن پیرورد گار
نزدیک شوند و دوستترین عبادات نزد خدای تعالی بوده باشد چیست؟
آن حضرت فرمودند که: نمیدانم بعد از معرفت و شناخت چیزی را افضل
از نماز .

و از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: اول چیزی که بنده

بدان حساب کرده میشود نماز است، پس اگر چنانکه قبول شد باقی طاعت‌های او قبول میشود.

و دیگر از اهل بیت صلوات الله عليهم روایت شده که: يك نماز فریضه بهتر است از بیست حج (۱) و يك حج بهتر است از خانه پر از طلا که تمام آن را در راه خدای تعالی تصدق نمایند، و نپنداری که نمازی که آنرا این نواب بوده باشد همین محض نشستن و برخاستن و مانند طوطی گفتگو کردن است بلکه آن نمازی است که بعد از آموختن واجبیها با توجه خاطر از روی تعظیم آنرا ادا نمایی و دانی که در آن چه میگوئی.

و از حضرت پیغمبر ﷺ نقل شده که: هر که دور کعبت نماز بگذارد و در آن چیزی از دنیا بخاطرش نگذارد حق تعالی گناهان وی را بیاورد. و از اهل بیت پیغمبر ﷺ روایت است که: نماز هر کس بقدر توجه او قبول میشود پس هر کس بقدر نصف متوجه بوده باشد نصف مقبول است و بقدر ثلث ثلث و بقدر ربع ربع و بقدر خمس خمس.

و دیگر نقل شده از حضرت پیغمبر ﷺ که: لاخیر فی عبادة لافقه فیها ولاخیر فی قرأة لاتدبر فیها؛ یعنی نیست خیر و خوبی در عبادتی که در آن دانائی نباشد و نیست خیر و خوبی در تلاوتی که در آن تفکری نباشد و این محتاج رحمت الهی قادر محمد ظاهر چون عامیان را از فهم معنی فاتحه و سوره‌ها و ذکرهای نماز محروم و بی بهره دید بنا بر این ابن رساله

(۱) - در اصل «بیست و يك حج» لیکن چنانکه در نظر ماست در حدیث بلفظ «عشرین حجة» وارد شده هر که طالب باشد خودش بآخذ حدیث از قبیل وافی و بحار و وسائل و غیره مراجعه کند.

را تألیف نموده در آن شمه از معنیهای ضروری بیان نمود امید که بنده را بدعای خیر فراموش نفرمایند .

ای عزیز چون مؤذنان که منادیان حضرت باری اند آواز بلند گردانند و ترا بطاعت و عبادت پروردگار بخوانند میباید که از همه کس بیگانه گشته و از همه کارها دست کشیده عاشق وار باشتیاق تمام بمسجد که بارگاه حضرت احدیت و منزلگاه فیض و رحمت است متوجه گردی، بعضی از زنان پیغمبر ص روایت کرده اند که: آن حضرت با ما گفتگو میکرد و ما نیز با وی؛ و چون وقت نماز میرسید آنچه آن بندگان بخدا مشغول میشد که گویا هرگز ما را نمی شناسد و ما وی را نمی شناسیم .

و دیگر نقل شده که چون وقت نماز میشد زلزله در حضرت امیر المؤمنین بهم میرسید و چون از آن حضرت می پرسیدند که: شما را چه میشود؟ در جواب میگفتند که: آمد وقت امانتی که خدای تعالی بر آسمانها و زمینها عرض کردند که متحمل آن شوند ابا کردند و انسان متحمل آن گردید .

و دیگر نقل است که چون حضرت امام زین العابدین متوجه وضو میشد رنگ مبارکش زرد میشد از وی می پرسیدند که: چه حالت است که ترا رنگ زرد حاصل میشود؟ در جواب میگفت که: نمیدانید که در پیش که قیام مینمایم .

پس ای غافل چشمی بمال و خود را از خواب غفلت بیدار ساز؛ و جان و تن را در خدمت ربّ العزت بگداز .

و میباید که در وقت شنیدن اذان آنچه مؤذن میگوید تو بگویی

و تصور معنی آن نمائی تا موجب توجه خاطر و خضوع و خشوع گردد .
 «الله اکبر» یعنی خدا بزرگ است ، و در وقت شنیدن و گفتن آن
 باید که تصور بزرگی حق تعالی نمائی و هر چه هست در جنب عظمت حق
 تعالی حقیر شماری «أشهد أن لا إله إلا الله» یعنی گواهی میدهم که معبودی
 بحق نیست بجز الله ، «أشهد أن محمداً رسول الله» یعنی گواهی میدهم که محمد
 رسول خداست ، «حی علی الصلوة» یعنی متوجه نمازشو ، «حی علی الفلاح»
 یعنی متوجه بچیزی شو که موجب سعادت مندی و رستگاریست ، «حی
 علی خیر العمل» یعنی متوجه شو به بهترین عملها .

و میباید که در وقت ایستادن بنماز تصور نمائی که در پیش پادشاهی
 عظیم که هستی و نیستی کائنات در قبضه قدرت اوست ایستاده ، و ترسان و
 لرزان باشی که مبادا چون روی دل از او برگردانی نظر رحمت از تو بردارد
 و از درگاه کرمت براند و از جناب خویش دور گرداند ، و نقل شده که :
 حضرت امام زین العابدین علیه السلام هر گاه بنماز برخاستی رنگ مبارکش
 تغییر یافتی و سراز سجده بر نداشتی مگر با عرق .

و میباید که چون نیت کرده تکبیر احرام بگویی معنیش تصور
 نمائی و هر چه هست در جنب عظمت حق تعالی حقیر و سهل شماری ، و از امام
 جعفر صادق علیه السلام خبری نقل شده که حاصل معنیش ظاهراً اینست که :
 هر گاه تکبیر بگویی کوچک شماری هر چه هست در جنب عظمت پروردگار
 پس اگر حق تعالی مطلع شود بردن بنده و در آن حقیقت تکبیر نبوده باشد
 میگوید : ای کاذب آیا فریب میدهی مرا ؟! بعزت و جلالم که محروم میسازم
 ترا از حلاوت ذکر خود ، و در میسازم ترا از قرب و نزدیکی خود ، و از این که

با من پنهانی و آهستگی مناجات نمائی .
 و میباید که چون پیش از فاتحه «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم»
 بگوئی معنیش را بدین روش تصور نمائی که : پناه میبرم بخدا از شیطان
 رجیم ، و درین هنگام یکباره دل خویش را متوجه پروردگار سازی تا
 از وسوسه شیطان ایمن گردی و اگر چنانکه (۱) محض حرکت زبان بوده باشد
 ترا فایده نخواهد داد چنانکه (۲) اگر شیری بتو حمله آورد در آن نزدیکی
 حصارى بوده باشد که توانی بدان گریخت و با این حال از موضع خود
 حرکت نمائی و گوئی که : پناه میبرم از بن شیر باین حصار، بر ظاهر است
 که محض این گفتن باعث نجات تو نخواهد بود .

و چون فاتحه خوانی باید که معنی او را تصور نمائی اگر چه معنی
 آن بسیار است و تفسیرش حد ما گناهکاران نیست چرا که از امیر-
 المؤمنین علیه السلام نقل شده که : «اگر میخواستم هر آینه بار میگردم هفتاد شتر
 از معنی فاتحه» ولیک مختصری از معنی آن بروجهی که از کلام ائمه
 معصومین علیهم السلام بعضی از مفسرین میین است در اینجا می آورم .

«بسم الله الرحمن الرحيم» بعضی چنین تفسیر کرده اند که : ابتدا
 میگویم بنام خدای رحیم کننده در دنیا بر همه خلائق از مؤمن و کافر، و رحیم کننده
 در آخرت بر مؤمن و بس . و ترجمه «الحمد لله رب العالمین» این است :
 شکر هر خدای را که پروردگار عالمیان است ، «الرحمن الرحيم» یعنی
 بخشاینده و مهربان است ، «مالك يوم الدين» مالك و صاحب روز قیامت

۱ و ۲- کذا در هر دو مورد ؛ پس یا مصنف (ره) در اینجا از روش مهبود
 خود که «چنانچه» را بجای «چنانکه» بکار میبرد تغلف ورزیده است و
 یا کاتب «چنانچه» را تعبیر داده و «چنانکه» نوشته است و الله يعلم .

است ، «إيّاك نعبد وإيّاك نستعين» ترا می پرستیم و بس ، و از تو یاری میجوئیم و بس ، «اهدنا الصراط المستقیم» هدایت کن ما را بر راه راست ، «صراط الذین انعمت علیهم» راه آن جماعتی که برایشان انعام کرده «غیر المغضوب علیهم» نه آن جماعتی که برایشان غضب کرده «ولا الضالین» و نه آن جماعتی که گمراهانند .

ابن بابویه رحمه الله از حضرت امام رضا علیه السلام حدیثی در تفسیر : الحمد لله رب العالمین تا بآخر نقل کرده که حاصلش این است «الحمد لله» ادای شکر است که پروردگار در برابر توفیق بفعل خیر بر بندگان خود واجب ساخته «رب العالمین» اثبات یگانگی است از برای حق تعالی و تمجید و تکریم اوست ؛ و اقرار است باینکه او خالق و مالک است نه غیر ، «الرحمن الرحیم» ذکر نعمتهای پروردگار است بر جمیع خلائق و طلب عطا و عفو است از آن حضرت ، «مالك يوم الدين» اقرار است بزنده ساختن و حساب و نواب و عقاب ؛ و اثبات ملك آخرت است از برای وی چنانکه ملك دنیا از برای او ثابت است ، «إيّاك نعبد» اظهار اخلاص است و رغبت و تقرب «وإيّاك نستعين» طلب زیادتی توفیق و عنایت است و طلب دوام نعمت و نصرت است که ببنده ارزانی فرموده ، «اهدنا الصراط المستقیم» طلب راهنمایی در دین و طلب زیادتی مغفرت پروردگار است و عظمت و کبریای او ، «صراط الذین انعمت علیهم» تأکید است در طلب و یاد کردن نعمت است که پروردگار با اولیا و دوستان خود ارزانی فرموده و اظهار

رغبت است بمثل آن نعمتها (۱) «غیر المغضوب علیهم ولا الضالین» پناه جستن است از اینکه نبوده باشد از جماعتی که گمراه شده اند و می پندارند که خوب میکنند .

شیخ محمد بن بابویه رحمه الله گفته است که : مستحب است که خوانده شود در رکعت اول الحمد لله رب العالمین (۲) و «إنا انزلناه» و در رکعت دوم «الحمد» و «قل هو الله» بواسطه آنکه «إنا انزلناه» سوره پیغمبر و اهل بیت پیغمبر است پس نماز گزارنده آنرا وسیله خویش میسازد چرا که بپیکر ایشان خدا شناس شده : در دوم «قل هو الله احد» میخواند بواسطه آنکه دعا در پی آن مستجاب میشود که قوتش مستجاب شود .

در تفسیر علی بن ابراهیم که از بزرگان علمای شیعه است در معنی «قل هو الله احد» حدیثی از ابن عباس روایت شده که حاصل معنی این است که : قریش پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه گفتند که وصف کن از برای ما پروردگار خود را تا بشناسیم او را و عبادت شر را بجای آوریم پس خدای تعالی نازل ساخت این سوره را . «قل هو الله احد» یعنی بگو که : خدا «احد» است یعنی درو اعضاء و اجزاء و تعدد و زیادت و نقصان نیست ، «الله الصمد» یعنی بزرگی و سروری باو منتهی میشود و جمیع اهل آسمانها و زمینها حاجت خود را باو میبرند ، «لم یلد» یعنی نژاد عزیز را ، چنانچه یهودان او را پسر خدا میدانند ، و نه

۱- در این باب نیکو گفته اند :

«کن هدايت اى خدا آن راه را
«هر یکی در آرزوی می شتافت
«گر گران و گرشتابنده بود
«عاقبت جوینده یابنده بود»
۲- یعنی سوره حمد .

عیسی را چنانکه نصاری گفته اند ، و نه آفتاب و ماه و ستارگان را چنانکه
 گبران گفته اند ، و نه ملائکه را چنانکه مشرکین عرب گمان کرده اند ،
 «ولم یولد» یعنی زائیده نشده و ساکن (۱) نشده در صلب پدری و قرار نگرفته
 در رحم مادری و از چیزی پیدانشده بلکه همیشه بوده ، «ولم یکن له کفوا
 أحد» یعنی نبوده باشد اثری شبیه و مثل و مانند و کسی باوی برابر نبوده .
 تفسیر سورة قدر بر وجهی که از ائمه معصومین علیهم السلام
 و تفسیر علی بن ابراهیم (ره) استفاده میشود

« انما انزلناه فی لیلۃ القدر » یعنی نازل ساختیم قرآن را در شب
 قدر باین معنی که فرستاده شد تمام قرآن در شب قدر بیت المعمور
 و بعد از آن بمرور ایام در مدت بیست و سه سال نازل شد «وما ادریک ما لیلۃ
 القدر» یعنی چه میدانی که چه چیز است شب قدر ، «لیلۃ القدر خیر من الف
 شهر» یعنی شب قدر بهتر است از هزار ماه که در آن شب قدر نبوده
 باشد ، «نزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر» یعنی فرود
 می آیند ملائکه و روح القدس در شب قدر باذن پروردگار بر امام زمان ؛
 و هر چه در آن شب تقدیر شده از آنچه بدان سال تعلق دارد از اجلها و
 روزیها و غیر آن بروی عرض مینمایند ، «سلامی حتی مطلع الفجر»
 یعنی شب قدر سلام ملائکه است بر امام تاملوع صبح .

روایت است که : کسی بعضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت که : شب
 قدر را می شناسید ؟ - پس آن حضرت در جواب گفت که : چون نمی شناسیم

شب قدر را؟! و حال آنکه ملائکه در آن شب مارا طواف میکنند.

روایت است که شخصی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید که: آیا روح جبرئیل است یا غیر جبرئیل است؟ - حضرت در جواب فرمود که: جبرئیل از ملائکه است؛ روح غیر جبرئیل است. و از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت است که: روح عظیمتر است از جبرئیل و میکائیل.

و دیگر باید که بر کوع و سجود که روی بانهایت تواضع و شکستگی و فروتنی بوده باشی و معنی ذکر را تصور نمائی «سبحان ربی العظیم و بحمده» یعنی پاک و منزّه میسازم پروردگار عظیم خود را از هر عیب و نقصان که کافران با نسبت داده اند و شکر میکنم که مرا این توفیق داده و چون از رکوع راست شوی و «سمع الله لمن حمده» گوئی باید که معنیش بدین روش تصور نمائی که خدا قبول نماید حمد و ثنای حمدکنندگان را، و معنی «سبحان ربی الاعلی و بحمده» یعنی پاک و منزّه میسازم پروردگار خود را که مرتبه اش از همه بالاتر است از هر عیب و نقصان و او را شکر این توفیق بجامی آورم.

و چون قنوت خوانی باید که معنی آن تصور نمائی و معنی کلمات فرج این است: «لا اله الا الله الحلیم الکریم» یعنی نیست معبودی بحق بجز خدای بار رفعت و عظمت، «لا اله الا الله العلی العظیم» نیست معبودی بحق بجز خدای یکتا که جامع همه صفات کمال و بلند مرتبه و بزرگوار است، «سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع» یعنی پاک و منزّه میسازم از عیب و نقصان خدای را که پروردگار هفت آسمان و هفت زمین است.

«وما فیهنّ وما ینهنّ ربّ العرش العظیم» یعنی پروردگار هر چه در آسمانها است و زمینها است و پروردگار عرش عظیم است، «والحمد لله ربّ العالمین» یعنی شکر خدای را که پروردگار عالمیان است و قنوت دیگر: «اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا» یعنی خدا یا بیا مرز ما را و رحم کن بر ما و عافیت ده ما را «و اعف عنا» یعنی عفو کن ما را «فی الدنیا و الاخره» یعنی در دنیا و آخرت «انک علی کلّ شیء قدیر» یعنی بدرستی که تو بر هر چیز قادری .

و چون تشهّد بجای آوری باید که یا خضوع و خشوع تمام باشی و تصوّر معنی آن نمائی «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له» یعنی گواهی میدهم که معبودی نیست بجز الله او را شریک نیست ، «و أشهد أن محمداً عبده و رسوله» یعنی گواهی میدهم که محمد رسول خداست ، «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» یعنی خدایا رحمت خود را شامل محمد و آل محمد ساز ، و مراد از «آل محمد» حضرت امیر المؤمنین است و حضرت فاطمه و یازده امام که فرزندان ایشانند .
و علما گفته اند : سزاوار آنست که چون سلام گوئی تصدیق نمائی بسلام خود پیغمبران را و ائمه معصومین را و جمیع ملائکه را و جمیع مسلمانان را از انس و جن ، و اگر چنانچه بکسی اقتدا کرده باشی باید که پیش نماز را نیز قصد نمائی و حاصل معنی «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» ظاهر اینست که سلامتی باد شما را و رحمت خدا و برکت های وی و معنی «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» را چنین تصوّر باید نمود که سلامتی باد ما را و بندگان صالح خدا را .

تمت الرسالة

والحمد لله رب العالمین

۶

کتاب

تحفہ عباسی

تألیف

عالم جلیل

مولی محمد طاہر قمی

(قدس سرہ)

باہتمام

میر جلال الدین حسینی ارموی

«محدث»

غرہ رجب المرجب ۱۳۷۹ = ۹ دی ۱۳۳۸

«چاپخانہ مصطفوی»

ثقة الاسلام شيخ آغا بزرك طهرانی

دام بقاؤه

در ذریعه گفته (ج ۳؛ ص ۴۵۲):

«تحفة العباسی فی اصول الدین لبعض
الاصحاب اوله: الحمد لله رب العالمین ... ای عزیز
من بیدار و آگاه باش که دنیا موضع راحت و محل
فراغت نیست ... اگر پیرسند: اصول دین چند است
؟ - پس بگو: پنج است ، و اغلب عناوین هکذا :
«اگر پیرسند» پس بگو کبیر مبسوط فی الاصول
الخمسة ، وله خاتمة مختصرة فی کیفیة الصلوات
الخمسة الیومیة ، رأیت نسخة منه عند المولی
ذاکر حسن الهندی .»

و نیز بلافاصله گفته :

«تحفة عباسی فی الکلام فارسی للمولی محمد
طاهر بوجد فی مکتبة السید راجه محمد مهدی فی
فیض آباد الماری (۴) کما فی فهرسها .»

نگارنده گوید : مراد باین دو عنوان یک

معنون است مؤلف نامبرده دام بقاؤه نظر بغفلت از
حقیقت حال از روی اشتباه دو کتاب تصور کرده
است چنانکه برمتأمل با بصیرت پوشیده نیست

عصمنا الله من الزلل فی القول والعمل

والسلام علی من اتبع الهدی .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین

اما بعد

ای عزیز من بدان و آگاه باش که دنیا موضع راحت و محل فراغت نیست بلکه دنیا مزرعه آخرت است و پرظواهر است که مزرعه جای اقامت و مقام استراحت نمیباشد و یقین که اگر غافلانه در مزرعه دنیا دست از کشت و زرع بدارد و بلهو و لعب و عیش و طرب مشغول گردد در هنگام رفع محصول بیحاصل و تهیدست بماند و بر اوقات گذشته حسرتها خورد و پشیمانانها کشد.

پس ای بنده خدا باید که در فضای دنیا که مزرعه آخرت است چشمی بمالی و خود را از خواب غفلت بیدار نمائی و بلهو و لعب و عیش و طرب مشغول نگردی و کمر سعی در میان جان بندی و از معرفت و طاعت تخمی بکاری و خود را در سرای عقبی مفلس و تهیدست نگذاری. نظم:

بخوف و خشیه بیا کن زمین دل را شخم در آن ز مهر خدا تخم تا توان میکار
بکن ز چشمه اخلاص آبیاری آن که تا بر و زجزا حاصلت بود بسیار

رباعی

یارب تو ز قید خورد و خوابم برهان وز عفلسی روز حسابم برهان
در بادیه طول امل حیرانم یارب ز فریب این سرابم برهان

بدان که معرفت اصول دین مرتبه اش از همه طاعتها و عبادتها بالاتر است بلکه بی معرفت طاعت و عبادت بی فایده است؛ چرا که معرفت پایه عمارت دین است و پر ظاهر است که تا پایه درست و محکم نگردد عمارت را فایده نخواهد بود و چون رساله هائی که در بیان معرفت نوشته اند مشکل و دشوار فهم بود.

بنابر این محتاج آله قادر محمد طاهر این رساله را ترتیب داده و آنرا بر عبارات ظاهره و دلائل واضحه بقانونی که از انبیا و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام منقول است مشتمل ساخت تا خاص و عام از فوایدش بهره مند گردند و آنرا به «تحفة عباسی» موسوم گردانید امید که آن شهنشاه صاحب قران فخر سلاطین زمان و خواقین دوران لازالت دولته متصله بدولته صاحب العصر و الزمان پیوسته بآبیاری معدنش چمن دین مبین سرسبز و سیراب و بدستگیری تربیتش گلشن شرع مستبین شکفته و خرّم بوده باشد و چون بعد از معرفت اصول دین نماز فریضه از همه طاعتها و عبادتها افضل است بنابرین این رساله را بدکر صورت نماز بر وجهی که از امام مغارب و مشارق امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است ختم نمود والله المستعان.

فصل

ای عزیز من

اگر پرسند که : اصول دین چند است ؟-

بگو که : پنج است ، توحید ، عدل ، نبوت ، امامت ، و معاد .

اگر پرسند که : توحید چیست ؟-

بگو که : توحید اعتقاد کردنست باینکه زمین و آسمان و آنچه در زمین و آسمانست صنع پرورد گاری است که عالم و قادر و وحی و مدعی و بصیر و مرید و کاره است و ازلی و ابدیست یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود و نیستی بر ذاتش روانیست ، شریک ندارد و او را مثل و مانند نیست .

اگر پرسند که : معنی «علم پرورد گار» چیست ؟

بگو که : معنیش آنست که حق تعالی بی آنکه احتیاج بذهنی و آلتی و کسبی داشته باشد هیچ چیز بر ذات مقدسش هر گز پوشیده و پنهان نبوده و همه چیز را چنانچه (۱) هست همیشه میداند .

اگر پرسند که : معنی «قادر» چیست ؟

بگو که : «قادر» کسی را میگویند که کردن و نکردن از وی صحیح باشد یعنی عاجز از کردن و نکردن چیزی نباشد پس واجب است اعتقاد کردن که پرورد گار قادر است باین معنی که عاجز از کردن و نکردن چیزی نیست و اینکه جماعتی گفته اند که : آنچه پرورد گار دانسته : که خیر است ، آنرا بجای آورد و نمی تواند که بجا نیارد ، و آنچه دانسته

۱ - مصنف (ره) غالباً «چنانچه» را بجای «چنانچکه» بکار میبرد .

که : شرّ است ترك آن میکند و نمیتواند که آنرا بجا آورد ؛ بغایت ضعیف و باطل است ، زیرا که عجز پروردگار لازم می آید و شك نیست که عاجز شایسته پروردگاری نیست . و قول باطل این جماعت برخلاف کلام حق تعالی و رسول و ائمه هدی است ؛ زیرا که حق تعالی در کلام مجید فرموده که : **إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** یعنی : بدرستی که حق تعالی بر همه چیز قادر است ؛ و این معنی در کلام حضرت رسول **رَبِّ الْعَالَمِينَ** و ائمه معصومین **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** متواتر است ، پس باید اعتقاد نمود که هر چه پروردگار دانسته که : خیر و صواب است ، البته آنرا بجا می آورد ، با آنکه قادر است که آنرا بجا نیارد ، و هر چه دانسته که : شرّ و ناصواب است ، البته آنرا ترك می نماید ، با آنکه قادر است که آنرا بجا آورد .

اگر پرسند که : معنی «حی» چیست ؟

بگو که : «حی» کسی را گویند که علم و قدرت بر وی محال نباشد پس هر گاه که الله تعالی عالم و قادر باشد البته حی خواهد بود .

اگر پرسند که : الله تعالی بچه معنی «سمیع» و «بصیر» است ؟

بگو که : الله تعالی «سمیع» و «بصیر» است باین معنی که این نوع معرفتی که مردمان بواسطه سمع و بصر بمسموعات و مبصرات بهم میرسانند پروردگار آنرا بی واسطه سمع و بصر می شنود و می بیند (۱) .

اگر پرسند که : معنی «اراده و کراهت خالق» چیست؟ و میان اراده

۱- در نسخه دیگر : « که مردمان را بواسطه سمع و بصر بمسموعات و مبصرات بهم میرسد پروردگار آن نوع معرفت بمسموعات و مبصرات بی واسطه سمع و بصر میدارد »

و کراهت خالق و مخلوق چه فرق است ؟

بگو که : مخلوق هر گاه علم بمصلحت و منفعت فعلی بهم رساند
 او را میلی و رغبتی بدان فعل بهم میرسد، و بعد از حصول میل و رغبت قصد
 کردن آن فعل می نماید و آن میل و رغبت او را مشیت میخوانند و قصد
 کردن فعل را اراده مینامند، و چون علم بمفسده و ضرر چیزی بهم رساند
 از آن چیز نفرت مینماید و قصد ترکش میکند و آن نفرت و قصد ترك را
 کراهت میخوانند؛ این معنی مشیت و اراده و کراهت مخلوق است، و اما
 مشیت و اراده و کراهت پروردگار نه این چنین است، بلکه پروردگار
 هر آنچه علم بمصلحتش دارد آنرا میکند بی آنکه او را میل و رغبتی
 بهم رسد و بی آنکه قصد آن فعل کند، و هر آنچه علم بقبحش دارد آنرا
 ترك مینماید بی آنکه او را نفرتی بهم رسد؛ زیرا که میل و رغبت و نفرت
 از لوازم محتاجان و ناقصان است؛ و چون ممکن نیست که این معانی عارض
 ذات واجب شود بنابراین متکلمین شیعه گفته اند که : اراده خالق عین علم
 بمصلحت است و کراهتش عین علم بمفسده است، و اما آنچه از بعضی
 احادیث اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود این است که : اراده اش در افعال بنده
 عین امر بطاعات است؛ و کراهتش عین نهی از معاصی است.

اگر پرسند که : دلیل بر وجود خالق حی عالم قادر سمیع بصیر

مربد کاره چیست ؟

بگو که : دلیل بر این حکمتها و نظم و نسق زمین و آسمان است
 یقین که هر که چشمی بگشاید و نظم و نسق و حکمتهای زمین و آسمان را

مشاهده نماید او را علم یقین بوجود پروردگار عالم قادر سمیع بصیر مرید کاره بهم میرسد، و چگونه از مشاهده این آثار علم بوجود پروردگار دانای توانای حی سمیع بصیر مرید کاره حاصل نشود؟ با آنکه اگر خانه را ببینیم که دیوار و سقفش درست ترتیب یافته و در و پنجره در موضعی که میباید ساخته گشته مارا علم جزم بهم میرسد که آنرا استادی حی و دانا و صاحب قدرت و اراده و کراهت ساخته و خود بخود وجود نیافته، بلکه اگر صورتی را بر دیواری ببینیم که درست کشیده شده و جمیع اعضا از چشم و گوش و دست و پا چنانچه میباید در آن ترتیب یافته مارا علم یقین بهم میرسد که او را مصوری کشیده که دانا و صاحب قدرت و اراده و کراهت بوده و خود بخود بهم نرسیده، پس هر گاه که صورت بیجان بی نطق و بیان بی تدبیر مصور دانای حی قادر مرید کاره نتواند بود پس چون میشود که زمین و آسمان و انواع ستارگان و انسان معنی شناس سخندان و انواع جانوران و اقسام کشتهها و زرعها و میوهها و گلها بی تدبیر پروردگار دانای توانا بوده باشد؟!.

«رباعی»:

ای طالب معرفت چرا حیرانی	بیهوده اشارات و شفا میخوانی
رو سوی گلستان و بده گوش خرد	هر دم بشنو از لب گل برهانی

«رباعی»:

در معرفت خدا چرا کج بینی	وز گلشن فکر گل چرا کم چینی
بر دفتر گل اگر سرا پا کردی	در هر ورقش هزار برهان بینی

«رباعی» :

ای طالب معرفت بگلزار گذر بر دفتر گل دمی بینداز نظر
 نبی نبی نبود ترا بگلشن حاجت چشمی بگشاد می و بر خویش نگر
 و بدانکه این دلیل که مذکور شد بغایت واضح است و انبیاء و ائمه
 علیهم السلام باین دلیل امت را هدایت میکرده اند و تعلیم خدا شناسی
 مینموده اند .

و حکایتی نقل شده که مضمونش اینست که :

جماعتی از زندیقان در پیش حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) حاضر بودند
 آن حضرت پرسید که میتوان بود که کشتی پر بار در دریای کشتیبان درست
 برود ؟- زندیقان همه گفتند که : این محال است ، نمیتواند بود که کشتی
 بی کشتیبان در دریای درست برود ، پس حضرت امام جعفر صادق فرمودند که :
 سبحان الله! هر گاه که کشتی بی کشتیبان در دریای درست نتواند رفت پس چون
 در عقل راست آید (۱) که گردش آسمان و ستارگان و نظام افلاک و عالم خاک
 بی مدبر و حافظ بوده باشد؟ از زندیقان این کلام را چون از آن حضرت شنیدند
 گفتند که : راست است و فی الحال مسلمان شدند .

و بدان که پروردگار در آیات بسیار ذکر این دلیل نموده و از
 آن جمله در سوره بقره فرموده که (۲) : **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ**
اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَى بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ

(۱) - در نسخه دیگر: «رواست» .

(۲) - آیه ۱۶۴ سوره نامبرده است

دایرة و تصرف الرِّیاح و السَّحاب المَسخَر بین السَّماء و الارض لایات لقوم یعقلون، و حاصل معنی اینست که: بدرستی که در خلق آسمانها و زمین اختلاف شب و روز و کشتیها که در دریا روان میشوند بطوری که مردم را منفعتها میرسانند، و آبی که الله تعالی آنرا از آسمان میفرستد و زمین مرده را بدان زنده میسازد، و انواع حیوانات که ایشان را در زمین پراکنده ساخته، و تغییر بادها و ابری که مسخر است در میان آسمان و زمین دلایلها و نشانههاست از برای قومی که چیزی میفهمند یعنی جماعتی که فهمی و عقلی دارند هر يك از این آثار از برای ایشان دلیلی است بر وجود پروردگار دانای سمیع بصیر مرید کاره (۱).

و ما در این رساله بعضی از حکمت‌های (۲) آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و باقی آثار که حضرت پروردگار در این آیه اشاره فرموده

۱- سمدی مطابق این مضمون نیکو سروده است :

« برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتر است معرفت کردگار .
 ۲ - باید دانست که غالب این حکمتها مأخوذ از حدیث شریف مفصل معروفی است که مفضل بن عمر جعفری رحمه الله از حضرت جعفر بن محمد الصادق سلام الله علیه روایت نموده در بیان اثبات حق تعالی و توحید و سایر صفات کمالیه او جل جلاله ، و این همان حدیث است که علامه مجلسی (ره) در اول مجلد دوم بحار (رجوع شود به « باب الخبر المشتهر بتوحید المفضل - بن عمر » ص ۱۸-۴۷ چاپ امین الضرب) نقل کرده و شرح مستقلی نیز بفارسی بر آن نوشته و مکرر بنام « توحید مفضل » چاپ شده است (و شرح دیگر نیز برای آن نوشته شده است) و خود مصنف (ره) در اوخر این حکمتها باین مطلب اعتراف صریح کرده است باین عبارت : « و مخفی نماند که بسیاری از آنچه مذکور شد از عجایب و حکمت‌های مخلوقات مفضل از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده » پس هر که طالب مأخذ این بیانات باشد بحدیث مذکور و شرح آن مراجعه کند .

ذکر مینمائیم که تا سبب زیادتی بصیرت در طریق معرفت گردد والله المستعان.

فصل

شمه از حکمت‌های آسمانها

آنکه پروردگار عالم بی طناب و ریسمان آنرا خیمه وار نصب نموده، و بانواع ستارگانش مزین ساخته و همگی را بگردش در آورده، و بحکمت کامله آسمان را که بود رنگ آفریده که تا بنظاره اش چشم خیره نشود، و ستارگان را بر رنگهای مختلف خلق نموده، و آفتاب را خاصیت گرمی داده، و ماه را خنکی بخشیده، و از سیر آفتاب در دوازده برج چهار فصل ترتیب داده، سیر آفتاب در برج حمل و نور و جوزا «بهار» است، و در برج سرطان و اسد و سنبله «تابستان» است، و در برج میزان و عقرب و قوس «پائیز» است، و در برج جدی و دلو و حوت «زمستان» است.

اگر پرسند که: فایده این چهار فصل چیست؟

بگو که: فایده هر یک از این چهار فصل بسیار است و بیرون از شمار است، و شمه از فایده‌های چهار فصل آنکه:

در فصل زمستان که سرد و تر است ماده وجود زرعها و گیاهها و گلها و میوه‌ها در باطن زمین و درختان بآب برف و باران و حرارتی که در باطن زمین و درختان از سردی هوا بهم میرسد تربیت یابد چنانچه (۱) نطفه در شکم مادر بخون حیض تربیت می‌یابد.

۱- از ملاحظه کتب مصنف (ره) بر میآید که عادت او بر این جاری بوده که «چنانچه» را بجای «چنانکه» بکار برد و سراسر کتب او باین تعبیری بر است؛ فقططن

و در فصل بهار که گرم و تر است و موسم اعتدال هواست زمین درختان وضع حمل نموده انواع زرعها گیاهها و گلها و میوهها بهم رسد، و بفرمان پروردگار ابر و باد و مه و خورشید اطفال نبات را تربیت نموده (۱) بعد کمال رسانند (۲)، و فایده زرعها و میوهها و گلها و گیاهها از برای عالمیان بسیار است، ان شاء الله تعالی بعضی از فایدهها را ذکر خواهیم کرد.

و فایده تابستان آنکه بحرارت تابستانی میوههای صلب (۳) پخته گردد و غلهها مثل گندم و جو و غیر آن بکمال رسند و خشک شوند، و فایده دیگر آنکه رطوبتها که در زمستان و بهار در بدن انسان و حیوان جمع شده بحرارت تابستانی بتحلیل رود تا باعث مرضها و علتها نشود.

و فایده پائیز آنکه هوا اندک اندک در آن خنک شود و نگذارد

۱- مأخوذ از گلستان سعدی است و نص عبارت وی در آغاز کتاب در اننای تنای باری تعالی این است «فراش باد صیبارا گفته تا فرش زمردی بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا نبات نبات را در مهد زمین پرورد، و درختان را بخلعت نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را بقدم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده، عصاره نائی بقدرت او شهد فائق شده، و تخم خرمائی بيمين تربیتش نخل باسق گشته.

«ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانانی بکف آری و بغفلت نخوری»
«همه از بهر تو سر گشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری»

۲- در دو نسخه دیگر: «رسند».

۳- «صلب» بضم صاد مهمله و سکون لام بمعنی سفت و سخت است.

که بسیاری حرارت میوه‌ها را ضایع کند .

و فایدهٔ دیگر آنکه اگر پائیز نباشد و زمستان متصل بتابستان باشد میوه‌ها ناچیده بمانند و غله‌ها در صحرا ضایع شوند و چون انسان و حیوان از حرارت تابستان داخل زمستان شوند مرضها و دردهای عظیم بهم رسانند مانند کسی که از گرمایه بیکبار (۱) بموضع سردی رود .

دیگر از حکمت‌های فخر دیش آفتاب و ماه در دوازده برج آنست که ماه وصال بهم رسد تا مردمان مقدار زمانهای گذشته را بدانند، و حساب عمر خویش و معاملات را بآن نگاهدارند، و از حکمت‌های سیر آفتاب آنکه هر روز از راه مشرقی و مغربی دیگر است، و ازین جهت شب و روز زیاد و کم میشوند .

و بدانکه در آخر قوس روز نه ساعت است و شب پانزده ساعت ، و در اول جدی که اول زمستان است هر روز یک درجه بروز می افزاید تا آنکه در آخر حوت شب و روز برابر شوند و باز در اول حمل روز زیاده میشود تا آنکه در آخر جوزا که آخر بهار است روز پانزده ساعت میشود و شب نه ساعت ، و در اول سرطان روز شروع در نقصان میکند تا آنکه در آخر سنبله که آخر تابستان است شب و روز برابر میشوند، و پروردگار بحکمت کامله خود در اکثر بلاد معموره شب و روز را زیاده از پانزده ساعت و کمتر از نه ساعت نگردانیده تا آنکه زیادتی گرما و سرما (۲) باعث فساد مزاج انسان و حیوان و نبات نشود .

۱- در یک نسخه «یکبار» .

۱- در یک نسخه «گرمایه و سرما» . زیادت‌ها در آخر هر دو کلمه .

واضحکمهتا و عجایب آسمانها آنکه بعضی از کواکب میر بجانب مشرق مینمایند ، و از برجی برجی میروند و فلک ایشان را بجانب مغرب میبرد پس آن ستارگان را دو حرکت است يك حرکت بجانب مشرق و يك حرکت بجانب مغرب مانند موری که در سنگ آسیا بجانب چپ رود و سنگ آسیا بجانب راست حرکت کند و او را بجانب راست برد ، و بسیاری از ستارگان از مرکز خود حرکت نمی نمایند .

اگر پرسند که : فایده اینکه بسیاری از ستارگان ثابتند و از مرکز خود انتقال (۱) نمی نمایند چیست ؟

بگو که : اگر همه ستارگان حرکت مینمودند و از مرکز خود انتقال میکردند منازل و بروج کواکب از یکدیگر ممتاز نمی شدند .

اگر پرسند که : چون است که بعضی از ستارگان همیشه در شب نمودارند مثل جدی و فرقدین و بنات النعش ؟

بگو که : این ستارگان دلیلند از برای مسافران و راهروان بر و بحر و طالبان سمت قبله .

اگر پرسند که : چرا بعضی از کواکب در همه سال نمودار نیستند بلکه در بعضی از سال نمودارند و در بعضی از سال غایبند مثل ثریا و جوزا و شعری و سهیل ؟

بگو که : طلوع هر يك از این ستارگان نشانه و علامت چیزی است پس اگر در همه سال ظاهر باشند نشانه و علامت نخواهند بود .

۱- در هر سه نسخه : « نقل » و قیاساً تصحیح شد .

و از عجایب حکمتها سرعت حرکت آسمانهاست، در خبر آمده است که: حضرت رسول ﷺ از جبرئیل علیه السلام پرسید که: وقت نماز پیشین شده؟- جبرئیل علیه السلام در جواب گفت که: نه؛ آری، پس حضرت رسول ﷺ فرمود که: چون گفتمی: «نه» و بعد از آن گفتمی: «آری»؟- جبرئیل گفت که: از آن وقت که گفتم: نه، تا آن زمان که گفتم: آری، آفتاب بانصد ساله راه حرکت کرد و وقت نماز پیشین شد.

و دلیل بر سرعت فلک همین بس است که آفتاب که زیاده از سیصد و شصت برابر زمین است (۱) و در وقت طلوع چون گوشه اش نمودار شد بعد از اندک لحظه گوشه دیگرش نمودار می شود و این دلیل روشنی است بر کمال سرعت فلک.

و از جمله حکمتهای آسمانها اختلاف حرکت است چنین یافته اند که فلک قمر در ماهی يك دور تمام میکند، و فلک آفتاب در يك سال، و فلک مشتری در دوازده سال، و زحل در سی سال.

و دیگر از جمله حکمتهای آسمانها اختلاف رنگ کواکب است، عطارد بزردی میزند، و زهره بسفیدی مایل است، و مریخ سرخ رنگ است، و مشتری زرد است، و زحل بتاریکی مایل است؛ پس هر که به چشم دل به عجایب و غرایب و نظم و نسق آسمانها ننگرد علم یقین بوجود پروردگار دانای توانای سمیع بصیر مرید کاره بهم میرساند زیرا که این نظم و نسق محال عقل است که خود بخود بهم رسد یا از جاهل و عاجز سرزند.

۱- در يك نسخه: «که آفتاب را که صد و شصت و شش برابر زمین یافته اند».

فصل

شمه از حکمت‌های زمین

آنکه پروردگار آنرا در نرمی مثل آب نساخته تا آنکه قرار بروی ممکن باشد و مثل سنگش صلب (۱) نگردانیده تا آنکه زراعت و عمارت در آن میسر گردد، و حرکت دشوار نباشد، و در زمستان بسیار سرد نشود، و در تابستان بسیار گرم نگردد، و روی زمین را پهن ساخته و جانب شمال را بلند تر از جنوب گردانیده تا آنکه نهرها و جویها و کاریزها از جانب شمال بجانب جنوب روان شوند مانند بام که يك جانبش را بلند تر از جانب دیگر میسازند تا آنکه آب باران در آن جمع نگردد و از ناودانها فروریزد
تبارک الله أحسن الخالقین

اگر پرسند که: فایده کوهها که پروردگار در زمین آفریده است

چیست؟

بگو که: از جمله فایدهها آنکه در قله اش برف بیارد و اندک اندک آب شود و بر روی زمین روان گردد و در آن انواع گیاه از برای دردها و مرضها برود، و بغازها و شکافهای آن وحوش پناه برند، و در قلعه‌های آن مردمان قرار گیرند و از شر دشمنان ایمن گردند، و بستگهای آن مردمان بنا عمارت نمایند؛ و در آن انواع معادن بهم رسد مثل گچ و

۱- در منتهی الارب گفته: «صلب بالضم رست و سخت» (و در برهان قاطع

ضمن معانی «رست» گفته: «رست بضم راء و سکون سین به معنی محکم و مضبوط و نوعی از خاک سخت نیز آمده است».

آهك و زرنیخ (۱) و قلع (۲) و آهن و مس و سرب و طلا و نقره و زبرجد و باقوت و زهرآرد و الماس و مومیایی و زبیق و سنگ آهن ربا و کبریت و نفت (۳) و غیر اینها از انواع معادن و هر کدام از اینها از برای عالمیان فایده‌های عظیم دارد که بر اهل بصیرت پوشیده نیست.

اگر پرسند که سنگ آهن ربا چه فایده دارد؟ و اگر نباشد

نقصانش چیست؟

بگو که: از جمله فایده‌ها آنکه دلیل است بر قدرت حضرت پروردگار زیرا که بقایت عجیب است که سنگی بی شعور و بی دست و پا آهنی را بجانب خود کشد و از جای خود بردارد و فایده دیگر آنکه بدان قطب نما بسازند در سفر بر و بحر آنرا هادی خود گردانند و اگر چنانچه قطب نما نباشد کسی سفر دریانمی تواند نمود و عجب حکمتی است که چون آهن را با آهن ربا آب دهند پیوسته رو بجانب قطب جنوب میکند، و از جمله فایده‌های قطب نما آنست که قبله را بدان معلوم میتوان نمود.

و دیگر از فایده‌های آهن ربا آنکه چون سوزنی یا پیکانی در بدن کسی نشسته باشد آن را بیرون میکشد و گفته اند که: زن آبستن چون او را در دست گیرد زائیدن بروی آسان شود.

اگر پرسند که: زبیق را چه فایده است؟

بگو که: فوایدش بسیار است و از جمله فوایدش آنکه بدان مس را

۱- در يك نسخه: «زردنیخ». ۲- در اصل هر سه نسخه: «قلعی» و

در منتهی الارب گفته: «قلع کانی است که رصاص را بوی منسوب کنند».

۳- مراد همان است که بعربی از آن «نقط» تعبیر میشود.

مطلا میسازند و پشت آینه را بدان ترتیب میدهند و اگر زیبق نباشد در هیچ بلور و شیشه صورت نخواهد نمود، و از آن حبّها ترتیب میدهند و بدان مرضها را علاج مینمایند تبارک الله أحسن الخالقین.

پس هر که حکمتهای زمین را و آنچه دروست مشاهده نماید علم یقین بوجود پروردگار دانای توانای سمیع بصیر مرید کازه بهم میرساند و بهیچ وجه او را شکمی نماند.

فصل

شمه از حکمتهای اختلاف شب و روز

از حکمتهای اختلاف شب و روز آنکه در روشنائی روز انسان و باقی حیوانات از مسکنهای خود بطلب معاش بیرون روند و ضروریات خود را تحصیل نمایند و در شب که هنگام خواب و استراحت است بمسکنهای خود رفته استراحت کنند تا هاضمه برانگیخته شود و غذا هضم شود و در بدن نفوذ نماید؛ و اگر چنانچه همیشه روز میبود اهل حرص آن مقدار طلب دنیا مینمودند که بدن ایشان از کار می افتاد بلکه اگر پیوسته روز میبود انسان و حیوان از بسیاری گرما زندگانی نمیتوانستند نمود و درخت و گل و گیاه و انواع میوهها و زرها حاصل نمیشد و پروردگار برحمت خود در شب که وقت استراحت است بجای مشعل آفتاب چراغهای ستارگان را روشن سازد که تا عالم بسیار تاریک نشود، و اگر کسی خواهد که در شب از محلی بمحلی رود آزار نکشد و راه غلط ننماید، و پروردگار از رحمت خویش گاهی چراغ ماه را که نورش از آفتاب کمتر است و از

ستارگان بیشتر است روشن میسازد که تامل در شب از روی ذوق سفرهای ضروری بنمایند و بعضی از کارها که در خنکی شب کردند آسانتر است مثل زمین شیار کردن و غیر آن بجای آورند ، و پیوسته ماه را بر نور نمی سازد که تامل در شب بکارش عادت نکنند و خواب و استراحت که ضروری بدن است ترک ننمایند و تا آنکه رطوبت در انسان و غیر انسان زیاده نگردد و سبب فساد مزاج نشود ؛ زیرا که بتجربه ظاهر شده که روشنایی ماه سبب زیادتی رطوبت است ، و از اول ماه تا نیمه ماه روز بروز رطوبت در عالم زیاده میشود و بعد از نیمه ماه روز بروز رطوبت تنزل مینماید تا آخر ماه پس اگر چنانچه ماه پیوسته نورانی می بود رطوبت عالم از حد اعتدال تجاوز می نمود فتبارک الله أحسن الخالقین .

و از فایده های شب آنکه بعد از استراحت در نیمه آخر شب با جمعیت خاطر بعبادت پروردگار مشغول شوند و بصیقل فکر مرگ زنگ دل را که از شغلهای دنیا بهم رسیده بزدایند .

و دیگر از فایده های شب آنکه از تاریکیش مردمان بفکر تاریکی قبر افتند و از برای آن ظلمت پر وحشت فکر چرایی نمایند .

و دیگر از فایده های شب آنکه چون مردمان بخواب روند و بیدار شوند بفکر مرگ و حشر و نشر افتند چرکه خوابیدن بمنزله مردن است و بیدار شدن بمنزله زنده گردیدن است ، و چنانچه در روز قیامت هر که درجه اش بلند است و بخدا نزدیکتر است بیشتر زنده میشود هم چنین در شب هر که بخدا نزدیکتر است بیشتر بیدار میشود .

و دیگر از فایده‌های شب آنکه مردمان گاه باشد که احتیاج بکارهای پنهانی داشته باشند که در روز میسر نباشد مثل گریختن از دشمنان ، و پنهان نمودن مالها از ترس دزدان ، و غیر آن که (۱) در تاریکی شب آنرا بجای آورند پس هر که او را ندک فهمی و عقلی بوده باشد و در حکمتهای اختلاف شب و روز فکر نماید در وجود پروردگار دانای توانای سمیع بصیر مرید کاره او را شکمی نماند .

فصل

شمه از حکمتها و عجایب کشتیها

که بر روی دریا روان می‌شوند و از شمال بجنوب و از جنوب بشمال میروند آنکه پروردگار بحکمت کامله خود اسباب کشتی را از چوب و آهن و غیر آن مهیّا ساخته و انسان را تعلیم کشتی سازی و کشتیبانی نموده و دریا و باد را آفریده و باد را امر نموده که کشتی را بر روی دریا براند ، و راههای دور را در اندک وقتی طی نماید تا تجارتا متاعهای شمال را بجنوب برند و متاعهای جنوب را بشمال آرند پس اگر دریا و باد و کشتی نمی‌بود قماشها و متاعهای جنوب در شمال و از شمال در جنوب بغایت گران می‌بود تبارک الله أحسن الخالقین .

دریا

اگر پرسند که : دریا را چه فایده است ؟

بگو که : فوایدش بسیار است از آن جمله آنکه دریا و آنچه در دریا

است از انواع حیوانات دلیل است بر قدرت کامله پروردگار .

۱- « که » در دو نسخه نیست .

و فایده دیگر آنکه دریا معدن مروارید و مرجان و عنبر است و فایده اینها از برای عالمیان ظاهر است .
و فایده دیگر آنکه در ساحلش گیاهها و درختان خوشبوی پر منفعت مثل عود و غیر آن بهم میرسد .

اگر پرسند که : پروردگار آب دریا را چرا شور آفریده ؟
بگو که : اگر شور نمی بود عفونت بهم میرسانید و باعث طاعون و مرضهای عظیم میشد تبارک الله أحسن الخالقین .
پس هر که در حکمتها و عجایب کشتی و دریا فکر و اندیشه نماید در وجود پروردگار دانای توانای سمیع بصیر مرید کاره او را شکی و شبهه نماند .

فصل

آبها

شمه از حکمتهای آبها که پروردگار از بهر مصلحت عالمیان آنرا از آسمان نازل میسازد و زمین مرده را بدان زنده میگرداند آنکه چون آب ماده حیات انسان و حیوان و زمین است و آدمی در خوردن و آشامیدن و شستن رخت و بدن و وضو و غسل کمال احتیاج بدان دارد بنا بر این پروردگار برحمت خود آنرا فراوان ساخته تا آنکه همه کس و همه چیز از آن بهره مند توانند شد .

و از حکمتهای عجیبه آنکه آبها با آنکه همه یک رنگ و یک طعم و یک خاصیت دارند چون درختان از آن خوردند و سیراب شوند بانواع میوهها و کلهها بارور کردند و هر کدام را طعمی و بوئی و رنگی و خاصیتی

دیگر باشد تبارك الله أحسن الخالقين .

درختان

و دیگر از حکمت‌های آب وجود انواع درختان است و شمه از حکمت‌ها و عجایب درختان آنکه چنانچه خیمه را نصب نمایند پروردگار درختان را بطناب ریشه‌ها نصب نموده که اگر چنانچه ریشه درخت بهر جانب کشیده نشود درخت در زمین بند نخواهد شد و باندک هوایی خواهد افتاد .

و از عجایب حکمت‌های درختان برگ است که پروردگار در آن رگ‌های بسیار آفریده بعضی بزرگ و بعضی کوچک مانند بدن انسان تا آنکه غذا بهم‌جای او برسد .

اگر پرسند که : فایده برگ چیست و پروردگار آن را از بهر چه آفریده ؟

بگو که : فایده برگ آنکه میوه‌ها را بپوشد و نگذارد که آفتاب آن را بسوزد (۱) و سرما آن را ضایع سازد و باد آن را پژمرده کند و پروردگار بحکمت کامله برگ درختان را چنان نکرده که میوه‌ها را بیکبار بپوشد که تا گاهی هوا بدان بوزد تا متعفن نگردد و گاهی آفتاب بر آن بتابد تا خام و ناپخته نگردد تبارك الله أحسن الخالقين .

نقل است که مردی بر پای درختی خفته بود و بر درخت می‌نگریست

۱- کذا در دو نسخه معتبر و در يك نسخه : « بسوزاند » و در لغت « سوختن » بمعنی متعدی نیز که « سوزانیدن » باشد بکاررفته است و در اینجا آن مراد است .

در این اثنا برگ‌گی از درخت بر روی وی افتاد پس آن برگ را برداشته بر آن می‌نگریست و بر زبانش جاری شد «من ذا الذی أنبت العرق علی الشجر، یعنی کیست آنکه برگ را بر درخت رویانید؟ ناگاه برگ‌گی دیگر از درخت افتاد و بر آن نوشته بود که: هو الذی شقّ علی الوجه البصر، یعنی آفریننده برگ درخت آنکسی است که چشم را بر روی قرار داد. و چون درخت محتاج بغذاست و دهنی ندارد که غذا را تناول نماید از ریشه آب و لعاب خاک را می‌مکد چنانچه طفل در شکم مادر از راه ناف خون حیض را جذب مینماید.

و دیگر از حکمت‌های درختان آنکه از بیخ درختان درخت‌های کوچک تازه نهال میرویند چنانچه اطفال از مادر متولد میشوند که تا درختان بزرگ را اگر آفتی رسد یا از برای مصلحتی بریده شوند درختان کوچک بمانند و نسل درختان منقطع نشود.

و دیگر از حکمت‌های درختان آنکه با انواع میوه‌ها بارور میگردند و هر کدام را رنگی و بوئی و طعمی و خاصیتی دیگر است و پروردگار بحکمت کامله استخوانها در میوه‌ها آفریده که تا میوه‌ها را نگاهدارند و نگذارند که ضایع شود.

و فایده دیگر آنکه چون در زمین دفن نمایند سبز شود و درخت گردد. و فایده دیگر آنکه از مغزش روغن بگیرند و در مرضها و علتها بکار برند. و دیگر از حکمت‌های درختان آنکه پروردگار میوه‌های

درختان میوه دار را مثل خر بزه و هندبانه (۱) بزرگ نساخته پروردگار که تا بافتادن شکسته و ضایع شوند و درختان را از گرانی بشکنند و از روی حکمت شجره کدو و خر بزه و هندبانه (۲) را بعنوانی ساخته که بر روی زمین پهن شود و ثمره اش در آغوش زمین پرورش یابد تبارک الله أحسن الخالقین.

درخت انار

و بدانکه از جمله درختان بر منفعت انار است و پروردگار دانه های انار را مانند یاقوت آفریده و در جسمی لطیف ملایم مانند پیه نشانیده چنانچه یاقوت را در نقره نشانند و چون دانه ها محتاجند به غذا پروردگار از روی حکمت مانند رشته آفریده که یک سرش متصل است به دانه انار و سر دیگرش متصل است بانار و از راه رشته غذا بدانه های انار میرسد و چون دانه ها در کمال لطافتند پروردگار پرده در کمال لطافت آفریده و از بهر محافظت بر آن دانه ها پیچیده و چون دانه ها از غایت لطافت تاب سرما و گرما ندارند پروردگار پوستی محکم بر گرد آن کشیده و چون شکل مدور از همه شکلها فراختر است و از آفات دورتر است بنابراین پروردگار آنرا مدور آفریده و هر یک از دانه و تخم و پوست آنرا خاصیتی و منفعتی داده تبارک الله أحسن الخالقین.

درخت خرما

و دیگر از عجایب درختان نخل است و آن اول درختی است که پروردگار آنرا در دنیا آفریده که تا آدم علیه السلام بدان انس گیرد و نخل را

۲۱- کذا در هر دو مورد و لیکن در یک نسخه دستخورد در هر دو مورد: «هندبانه».

شبهاتی تمام بآدمی است چرا که مانند آدمی چون سرش بریده شود هلاک میگردد و چنانچه آدمی زرماده می باشد همچنین نخل نیز زرماده می باشد و چنانچه زائیدن در آدمی مخصوص ماده است همچنین میوه دادن در نخل نیز مخصوص ماده است و همچنین (۱) زن تا منی مرد در رحمش قرار نگیرد فرزند از وی حاصل نمیشود همچنین نخل ماده بارور نمیشود تا آنکه از درخت نر چیزی سفید رنگ مانند منی در رنگ و بو نگیرند و در ماده در موضع نمره که بمنزله رحم است نپاشند. و نخل را فایده بسیار است نمره اش را میخورند و سر که میکند و در شب میسازند، و از چوبش در و پنجره ترتیب میدهند و بدان خانه ها می پوشند و کشتی میسازند، و از برگ و شاخ او حصیر می بافند و سفره و طبق و بادزن و زنبیل میسازند و جرید آنرا عصا مینمایند و بجای هیمه اش میسوزانند، و لیفی از آن بهم میرسد مانند پشم و از آن ریسمان میسازند از برای آب از چاه کشیدن و غیر آن. و از حکمت های خرما آنکه چون خرما طبیعتش گرم است و طبیعت اهل گرمسیر سرد است بنابراین برورد کار آنرا مخصوص بلاد گرمسیر ساخته تبارک الله أحسن الخالقین.

و دیگر از حکمت های وجود آب آنکه انواع گل و لاله و گیاه های پر فایده بارنگها و طبع های مختلف در کوه و دشت و بیابان سرزند و روی زمین را سبز و خرم گرداند.

۱- دريك نسخه نو نویس «همچنانکه» و همچنین غالب «چنانچه»
 هارا در سایر موارد نیز «چنانکه» کرده است.

گل و گیاه مختلف

اگر پرسند که : فایده این همه گل و گیاه که از زمین سر میزند چیست ؟

بگو که : از جمله فایده ها آنکه خلقت این گلها و گیاه های مختلف از آب بی رنگ و بودایی است روشن و واضح بر حکمت کامله و قدرت شامله پروردگار جل جلاله .

و دیگر از فایده ها آنکه چون مردمان آنرا مشاهده نمایند ایشانرا در وقوع حشر و نشر شکی نماند .

و دیگر از فایده ها آنکه بعضی از آن را حیوانات قوت خود سازند ، و بعضی را مرغان بدان بنای آشیان کنند ، و بعضی مردمان مرضها و علت های خود را بدان علاج نمایند ؛ زیرا که بعضی رطب است و بعضی یابس ، و بعضی مسهل است و بعضی قابض ، و بعضی بادشکن است و بعضی بادفزا ، و با هر کدام از اینها نوعی از مرضها و دردها را علاج مینمایند تبارک الله أحسن الخالقین .

انواع کشت و زرع

و دیگر از فایده های وجود آب حصول انواع کشته ها و زرعهاست . و شمه از حکمت های زرع آنکه چون يك دانه را در خاک کنند صد دانه یا بیشتر بهم رسد و ممکن بود که از يك دانه بیشتر از یکدانه بهم نرسد پس پروردگار بر رحمت بیغایت خود یکدانه را چندین دانه می گرداند تا آنکه بعضی را قوت خود سازند ، و بعضی را بفقیران بی کشت و زرع دهند ، و بعضی را از برای تخم نگاه دارند ؛ و از زمان آدم تا این زمان پروردگار

برحمت خود کمی غله را بمرتبه نرسانیده که از برای نخم چیزی باقی نماند.

واز حکمتهای پروردگار آنکه از برای بعضی از دانه‌ها غلافها آفریده که تا از آفتها محفوظ بمانند مثل باقلا و عدس و غیر آن چنانچه در رحم مادر از برای طفل مشیمه آفریده که تا بطفل آفتی نرسد و از برای گندم و جو پوست صلبی آفریده که احتیاج بغلاف ندارند و سرهای گندم و جو را مانند سنان نیزه آفریده که تامرغان آنرا بسیار تلف ننمایند.

و اگر گویند که: با اینحال می بینیم که مرغان زراعتها را ضایع می سازند؟

بگو که: مرغانرا نیز نصیبی در زراعتها می باشد و مطلب از محافظتها آنست که ایشان زیاده از نصیب خود تلف نسازند تبارک الله أحسن الخالقین.

پس هر که فکدر در حکمتهای خلقت آب و آنچه از آب حاصل میشود از درخت و گل و گیاه و کشت و زرع نماید اورا علم جزم بوجود پروردگار علیم مدبّر حکیم قادر بهم میرسد.

فصل حیوانات

شمه از حکمتها و عجایب خلق حیوانات آنکه چون حیوانات تدبیری و عقلی ندارند که متوجه صنعتها شوند و کتابت توانند نمود بنابراین پروردگار ایشان را کف و انگشتان نداده و چون قادر بر جامه بافتن و کفش دوختن نیستند ایشانرا پوششی داده که هرگز کهنه نمی شود؛

بعضی را پشم داده ، و بعضی را مو پوشانیده ، و بعضی را کسوت پر عنایت فرموده ، و ایشان را کفشها پوشانیده که کهنگی ندارد .

و دیگر از حکمتهای کامله آنکه چون حیوانات را انگشتان نیست که بدان توانند خورد و آشامید بنابر این پروردگار روهای ایشان را دراز و کشیده ساخته و دهنهای ایشان را در پائین روی گشاده و فراخ گردانیده ، و گردنهارا بلند آفریده که تاب آسانی توانند خورد و آشامید ، و چون فیل را گردن نیست بنابر این پروردگار او را اخر طوم داده تبارک الله أحسن الخالقین .

گوشت خوار و علف خوار

پروردگار حیوانات را دو قسم آفریده بعضی گوشت خوارند ، و بعضی علف خوار ، و هر کدام را اسباب و آلات مناسب داده مرغان گوشت خوار را منقارها و چنگها داده که بدان صید نمایند و گوشت خورند ، و غیر مرغان را دندانهای تیز و دهنهای فراخ و پنجههای مناسب صید و گوشت خوردن داده و حیوانات علف خوار را پروردگار بعضی از برای آن آفریده که مردمان از گوشت و شیر و پنیرش منتفع شوند و از مو و پشمش جامه ببافند و صحرا نشینان از بهر خود خیمهها بسازند و بعضی را از بهر سواری و بار کشیدن و زمین شیار کردن آفریده و پروردگار ایشانرا بحکمت کامله چنان آفریده که بچهار دست و پای راه میروند که تاب ایشان سواری توان نمود و بار توان کرد که اگر چنین نمی بودند قابلیت سواری و بار کشیدن نمیداشتند .

حیوانات سواری و بارکش

و از حکمت کامله آنکه پشتهای ایشان را هموار و مالیده آفریده

که تازین و پالان را توان بر آن محکم نمود و بآسانی توان سوار شد و از حکمت کامله آنکه حیوان را دم داده و در آن فایده هاست از جهه ای فایده ها آنکه پشه و مگس و غیر آن را از خود براند و در و فرجش را بیوشد (۱) و در محنت بار کشیدن از برای تسلی آنرا بجنباید و در گل که فرورد آنرا بگیرند و بآسانی از گلش بیرون آرند و زین و پالانرا بدان محکم نمایند که اگر دم نباشد زین و پالان بر دوش چهار پایان محکم نگردد تبارک الله أحسن الخالقین .

و دیگر پروردگار برحمت بیغایت خود چهار پایان را با کمال قوت و قدرت مسخر انسان ساخته و اگر چنانچه این حیوانات مسخر نمیشدند آدمی را در سفر تعبها میرسید و پیاده بایستی رفت و بارها بدوش می بایست کشید و از ده انسان کار یک شتر بر نمی آید تبارک الله أحسن الخالقین .
مرغان

و از عجایب حکمتهای مرغان آنکه پروردگار مرغ را دو بال داده که در هوا بدان پرواز کند و در بر انواع حکمت بکار برده و در آن قلمی محکم آفریده و دو طرف آنرا برشته های باریک مانند حریر بافته و قلم را میان تهی آفریده که تا سنگین نباشد و بدنش را پرازی ساخته که تا هوا در آن داخل شود و بآسانی پرواز نماید، و سینه اش را مانند سینه کشتی ساخته که تا هوا را بآسانی بشکافد چنانچه کشتی آبرای می شکافد و چون راهی که از آنجا طعام بسنگدان مرغان میرود تنگ است و دیر طعام فرو میرود و ایشان را از دشمنان ترس و هراس بسیار است بنابراین پروردگار

۱- یعنی بیوشاند .

بحکمت کامله ایشان را چینه دانی داده مانند کیسه که زرد قوت خود را
و فرزندان خود را در آن جمع کنند و در آشیان بخاطر جمع آنرا صرف
خود و فرزندان خود نمایند تبارك الله أحسن الخالقين .

تخم گذاری مرغان

و از حکمت کامله آنکه اکثر مرغان تخم میگذارند و بچه را از
تخم بیرون می آورند و آبستن نمی شوند تا بریدن برایشان دشوار نباشد
بعضی از مرغان يك هفته تخم را در بغل میگیرند، و بعضی دو هفته و بعضی
سه هفته تا آنکه جوجه از تخم بیرون آید و بعد از آن بتربیتش مشغول
شوند و غذا دم بدم حاضر نمایند تا آنکه بحدّ پرواز رسد و پروردگار
این نوع مرغان را تخم بسیار و جوجه بسیار نمیدهد تا آنکه از تربیت
و تحصیل قوت عاجز نشوند، و چون جوجه کبک و مرغ خانگی تا از تخم
بیرون می آیند خود براه میروند و تحصیل قوت خود میکنند بنابراین
جوجه بسیار برمی آورند و از عجایب مرغ خانگی آنکه در موسم جوجه
بر آوردن مست میشود و بجوش و خروش درمی آید و فریادهای بی تابانه
می کند و چیزی نمی خورد و خاموش نمیشود تا آنکه تخم از برای او
جمع نمایند و او را بر سر تخم بخوابانند و بعد از چند روز که تخم را در
بغل گیرد و از زرده و سفیده تخمها جوجه های پر خط و خال و پر نقش و نگار
بعضی نر و بعضی ماده پیدا می شوند و بمنقار تخم را شکسته بیرون می آیند
و با مادر مهربان بطلب قوت مشغول می شوند .

در عجایب المخلوقات مذکور است که چون مرغ بر سر تخم
بخوابد اگر بانگ رعد شنود جمله فاسد شوند ، و از تخم مرغ بیر جوجه

حاصل نمیشود زیرا که جوجه از سفیده تخم حاصل میشود و زرده اش غذای آن میشود و چون تخم مرغ پیر زرده اش کم است و وفا بغذای جوجه نمیکند بنا بر این جوجه از آن حاصل نمی شود و در مرغ خانگی خاصیتهاست از آن جمله گفته اند که : اگر زهره اش را در چشم کشند دفع نزول آب کند، و اگر سنگدان او را بکسی دهند که بول در فراش کند بخورد آن علت از وی زایل شود **تبارک الله أحسن الخالقین**.

واز حکمتهای پروردگار آنکه هر مرغی را که ساق بلند داده منقارش را دراز آفریده که تا از زمین قوت خویش را تواند بر چید **تبارک الله أحسن الخالقین**.

غراب

واز عجایب جانوران پرنده نعب است و گفته اند که : نعب غراب است و نقل است که حضرت داود علیه السلام در مناجات می گفته که : یار ارق النعب فی عشه یعنی ای روزی دهنده غراب در آشیانش.

نقل است که چون بچه غراب از بیضه بیرون آید سفید رنگ باشد و چون غراب بچگان خود را برنگ خود نمیند نفرت کند و با شیان نیاید و از برای بچگان قوت نیارد پس پروردگار برحمت بی شمار خود ایشانرا ملهم سازد که دهن بگشایند و پشه را فرماید که در دهن ایشان رود و خود را قوت ایشان سازد تا چند روز احوال ایشان بدین منوال بوده باشد تا آنکه غراب آید و بیند که ایشان رنگ گردانیده اند و سیاه شده اند پس در مقام مرحمت در آید و قوت از برای ایشان بیارد.

پرستوك

ودیگر از عجایب جانوران پرنده خطاف است که بفارسی آنرا پرستوك گویند و گفته اند که : چون جمعی خواهند که تحصیل مهرهٔ یرقان نمایند بچه‌های خطاف را بزعفران زرد کنند و چون خطاف آید و بچه‌های خود را زرد بیند گمان میکند که یرقان بهم رسانیده اند پس میرود و مهرهٔ یرقان را از معدنش می آورد که بچه‌های خود را بدان معالجه نماید پس میروند و آن مهره را از آشیان خطاف بر میدارند .

و چنین نقل است که در میان خطاف و خفاش که بفارسی نامش شب پره است عداوتست و ازین جهت است که خطاف در آشیان خود کرفس میگذارد تا خفاش چون بوی کرفس بشنود نیاید و بچگان از او آزار ننماید تبارک الله أحسن الخالقین .

مرغ دریائی

ودیگر از عجایب مرغان مرغی است که پیوسته در دریا می باشد و در زمین مسکن نمی سازد .

ویکی از دوستان که مکرر در دریا نشسته است و بر قولش کمال اعتماد است گفت که : از کشتیبانان پرسیدم که این مرغ که پیوسته در دریا می باشد و زمین را مأوای خویش نمی سازد بیضه چون میگذارد؟ و از آن بچه چون برمی آورد؟

در جواب گفتند که : ماده بر پشت نرمی نشیند و بیضه میگذارد و

چندان بر سر بیضه‌های نشینند که جوجه‌ها از بیضه بیرون آیند و بآب داخل شوند تبارک الله أحسن الخالقین .

شب پره

و دیگر از عجایب حیوانات پرنده خفاش است که آنرا شب پره گویند و آن هم شباهت بمرغ دارد و هم بچهار پا ، اما شباهتش بچهار پا بیشتر است چرا که دو گوش دارد مانند چهارپا و صاحب دندان و پشم است و بروش چهارپایان بچهار دست و با برآه میرود و آ بستن میشود و میزاید و شیر میدهد .

اگر پرسند که : قوت او چیست ؟

بگو که : مگس و امثال آن ، و آنچه گفته اند که قوت او هواست ، غلط است ، چرا که از هوا فضله و شیر بهم نمیرسد ، و اگر چنانچه قوتش هوا می بود پروردگار حکیم او را دندان نمیداد تبارک الله احسن الخالقین .

زنبور عمل

و دیگر از عجایب جانوران پرنده

مگس عمل است که آنرا بعر بی نعل گویند .

بدانکه هر طائفه از نعل را امیر است که بهر طرف که میرود همگی از پیش میروند و امیری ایشان بمیراث است و امیر زاده ایشان می باید که امیر باشد .

اگر پرسند که : چرا پروردگار در میان همه جانوران از برای

نحل امیر تعیین فرموده :-

بگو که : مطالب از وجود نحل شمع است و عسل ، پس اگر ایشانرا امیری نباشد پراکنده خواهند شد مانند لشکر بی سردار ، و کسی از عسل و شمع ایشان فایده نخواهد برد .

و از حکمتهای پروردگار در نحل آنست که ایشانرا ملهم ساخته که موم بسازند بعنوانی که کسی بر آن مطاع نشود و بموم خانه ها ترتیب دهند .

اگر پرسند که : خانه را چرا از موم بنا می نهند ؟-

بگو که : خانه را اگر از غیر موم بسازند عسل را ضایع خواهد ساخت و باسانی از عسل جدا نخواهد شد .

و موم را منفعت بسیار است ؛ از جمله منفعتها آنکه او را شمع می سازند و در مجالس و مزارات روشن مینمایند و از آن شمع ترتیب میدهند و در اکثر مرهمها داخل مینمایند .

و از حکمت پروردگار همه خانه ها را مسدس می سازند که مهندسان از ساختن مثل آن عاجزند و از میان شکلها مسدس را اختیار می کنند زیرا که بعد از مدور فرارخ ترین شکلهاست و چون بچهار در آنجا بگذارند هیچ گوشه آن بیکار نباشد بخلاف مثلث و مربع که گوشه های آن خالی میماند و اگر مسدس نباشد خانه ها هم بهم متصل نشوند بلکه در میان خانه ها فرجه ها میماند بخلاف مسدس و بعد از آنکه خانه ها بنا نهادند بالهام الهی رو بکوه و صحرا و باغها نموده از گل و گیاه خوشبو

تناول مینمایند و بهانه‌های خود برگشته از باطن خود عسل خالص بیرون می‌آورند تا آنکه رفته رفته خانه‌های خود را از عسل پر نمایند و روی خانه‌های پر عسل را بیوششی نازک می‌پوشانند تا هوا در آن تصرف ننماید و غبار در آن داخل نشود.

و از عجایب نحل آنکه پیش از عسل سازی سقف کندو را بچیزی خوشبوی تیره رنگ اندود مینمایند تا کسی بر احوال ایشان مطلع نشود و بعد از آن شروع در عسل سازی میکنند.

نقل است که یکی از بزرگان خواست که بداند که نحل چگونه عسل میسازد فرمود که: کندومی از شیشه ساختند و نحل را در آن جادادند و خواستند که از بیرون شیشه ببینند که نحل چه میکند و چگونه عسل میسازد پس مگسان پیش از ساختن عسل کندو را اندود نمودند و تاریک ساختند و نگذاشتند که کسی بر احوال ایشان مطلع شود.

و از حکمت‌های نحل آنکه در کندو فضله نمی‌اندازند که مبادا عسل آلوده و ضایع شود.

و از حکمت‌ها آنکه در زمستان که موسم عسل ساختن نیست ساکن و خاموشند و باندک عسلی که از برای ایشان گذاشته‌اند قناعت مینمایند و در سالی دوبار عسل میسازند در فصل بهار و فصل خزان و قوت ایشان در تابستان از عسل بهاری است و در زمستان از عسل پائیزی.

و از عجایب نحل آنکه خانه از برای پادشاه خود بنا می‌کنند و چون مگسان نر کوچکند و از ایشان پرکاری بر نمی‌آید مگسان ماده از برای

ایشان خانه میسازند و چون خانه را بسازند تخم می‌کنند و بر بالای تخم آن مقدار می‌خوابند که تا از تخمها کرهها بیرون آیند و کرهها رفته رفته بالدار شوند و پرواز نمایند.

و از حکمتها آنکه در بعضی از خانهها عسل میسازند و در بعضی دیگر بچهها را تربیت مینمایند.

و از عجایب آنکه چون از امیر ایشان فسادی ظاهر شود او را میکشند یا عزل مینمایند.

و دیگر از عجایب آنکه اکثر قتلها در بیرون کنند مینمایند و از خصوصیات امیر آنکه نیش ندارد که کسی را بدان بگذرد.

و دیگر از خصوصیات امیر آنکه از کندو بیرون نمی‌آید مگر با جمیع لشکر و چون امیر از پریدن عاجز شود او را بر میدارند.

و از عجایب آنکه مگسان هر کدام با امیر خود بکاری مشغول میشوند، بعضی عسل میسازند، و بعضی تحصیل موم می‌نمایند، و بعضی خانهها بنا میکنند، و بعضی آب میکشند.

و از عجایب آنکه در بانی در در کندو تعیین مینمایند تا هر مگسی که بر نجاستی نشسته باشد او را بقتل رساند و نگذارد که داخل کندو شود.

و از عجایب آنکه چون امیر نحل هلاک شود مگسان تمام هلاک شوند زیرا که نه خانه بنا نهند و نه عسل سازند تبارک الله أحسن الخالقین . پس هر که فکر در نظم و نسق نحل ضعیف نماید ویرا علم جزم

بوجود پروردگار عظیم و قدرت و دانائیش بهم میرسد .
 نقل است که از عارفی پرسیدند که : دلیل چیست بر هستی صانع؟
 گفت که : زنبور انگبین را دیدم در يك جانب او نیش بود و در
 يك جانب او نوش ، دانستم که صانعی هست که این عالم در تدبیر و قهر
 اوست .

و دیگر از عجایب حیوانات کرم ابریشم (۱) است

بدانکه تخم کرم ابریشم مانند تخم انجیر است مقداری از آن
 تخم در کیسه‌ها میکنند و در زیر بغل آنرا آنمقدار می گذارند که تا
 ببخار بدن از تخمها کرمها حاصل شوند و بحرکت در آیند پس کرمها را
 در موضعی پاک گذارند و برگ توت از برای قوت ایشان مهیا سازند تا
 آنکه رفته رفته بزرگ شوند و چون بحد کمال رسند بخواب روند
 تا قریب سه چهار روز در خوابند و چون بیدار شوند باز شروع در برگ
 خوردن نمایند و در عرض چهل روز چهار خواب میکنند و چون از خواب
 چهارم بیدار شوند شروع در ابریشم گری میکنند و لعاب دهن خود را
 که ابریشم است بر خود محکم می پیچند و خود در میان پيله‌ها میمانند
 و چون پيله‌ها تمام شود بعضی از آنرا در آفتاب می اندازند تا کرمان در
 آن میان بمیرند و ابریشمش را بگیرند و بعضی آن پيله‌ها را از برای
 تخم در محل خنک نگاهداری مینمایند و بعد از چند روز بامر حق تعالی

(۱) در برهان قاطع گفته : « ابریشم بفتح اول و ضم شین نقطه دار
 معروف است و بجای حرف نانی فاهم آمده است که ابریشم باشد » .

صورت گرمی را در پیله گذاشته بشکل پروانه بادوبال و شش پایله هارا
سوراخ نموده بیرون آیند و نرماده با آنکه هر گز یکدیگر رانندیده اند فی
الحال باهم جفت شده از ایشان تخمها ریخته شود، پس تخمها را جمع نمایند
و نگاهداری کنند تا موسم برگ توت، و چون فایده بجز تخم کردن از این
پروانهها حاصل نمیشود بنابراین چون از تخم کردن فارغ شوند بمیرند
تبارک الله أحسن الخالقین .

پس هر که فکر در عجایب و غرایب گرم ابریشم نماید او را علم جزم
بوجود پروردگار عالم قادر سمیع بصیر مرید کاره بهم میرسد .

نمل

دیگر از جمله حیوانات نمل است که آنرا بفارسی مور گویند و
مور باهمه کوچکی و ضعیفی جمیع اعضای ضروری از چشم و دست و پا
و غیر آن دارد و خانه او چون سرائی (۱) بود که در آن (۲) دهلین بود و صفت
و غرفه و دانه هارا در غرفه ها میگذارد تا آب بوی نرسد و خانه را در پستی
میسازد که آب بدانجا ریخته شود و دانهها از آب سالم بمانند و مانند
مردم حریص کمال سعی در جمع قوت مینمایند، و پروردگار قوت شاهانه
او را قوی گردانیده زیرا که اگر چیزی چرب یا شیرین از دست بیفتد
فی الحال موران بوی او را شنیده مانند خیط از خانه خود بسوی او کشیده
شوند و اگر موری چیزی یابد و نتواند که آنرا بردارد و بسوراخ برد
موران دیگر بمددش می آیند .

۱- در بک نسخه : « سردابی » . (۲) در بک نسخه « در آنجا » .

و پروردگار ایشان را ملهم ساخته که چون دانه‌های گندم و جو در خانه‌های خود جمع نمایند همه را پاره پاره نمایند تا سبز نگردد. و گفته‌اند که: گشنیز را چهار حصه میکنند زیرا که اگر دو حصه باشد سبز میشود و در زمستان اگر دانه‌های ایشان نمودار شود در روزی که آفتاب باشد یاد ر شبی که ماهتاب باشد همه را از سوراخ‌ها بیرون آورده خشک مینمایند و باز بموضع خود می‌برند.

پس هر که فکری در احوال مورچه‌ها نماید او را علم بوجود پروردگار عالم قادر سمیع بصیر مرید کاره بهم میرسد.

عنکبوت

و دیگر از عجایب حیوانات عنکبوت است.

عنکبوت کارش این است که از برای تحصیل معاش خود دامها بیافد و خود در زیر آن قرار گیرد و مگس را بدان صید نماید.

پس اوضاع عنکبوت دلیل است بر علم و قدرت پروردگار.

لیث

و دیگر از جمله حیوانات جانوری است که آنرا لیث گویند و پروردگار بحکمت کامله او را بعنوانی آفریده که از برای قوت خود مگس را باسانی صید تواند نمود و چون مگس را بیند ساعتی صبر میکند و حرکت نمیکند چنانچه گویا مرده است و چون مگس خاطر از وی جمع نمایند و غافل شوند آهسته آهسته میرود تا بجائی که داند که بیک

جستن مگس را میتواند گرفت ، پس جستن نموده خود را در بالای مگس می اندازد و او را در میان دست و پا گرفته چندان می فشارد که تاضعیف و سست شود ، پس او را از هم دریده بخوردنش شروع مینماید ، و این دلیل واضحی است بر علم و قدرت پروردگار .

مگس

و دیگر از عجایب حیوانات مگس است .

گفته اند که : مگس از عفونت هوا بهم میرسد تا هوا صاف شود و بانسان و حیوان ضرر نرساند و چون چشم او پلك ندارد دست او قائم مقام پلك است ، پیوسته بدست های خود حلقه را از غبار پاك كند و آنرا خرطوم می است مجوف ، بدان خون را بمكد و خرطوم را بیرون آورد و باز پس برد و صدای او از آن خرطوم بود مانند صدائی که از نای بیرون آید و مانند باقی حیوانات براه نمی تواند رفت بلکه چهار دست و پا را بیکبار از زمین بر میدارد و میگذارد زیرا که مفاصل ندارد و پروردگار سرپاهای او را خشن آفریده که تا چون بر چیزهای لغزنده نشیند نیفتد . گفته اند که : بشه را صید کند و از این جهت است که بشه در روز بیرون نیاید و در شب بیرون آید .

و خاصیت های بسیار از برای مگس نوشته اند ، از آن جمله آنکه : اگر سر او را جدا کنند و بر موضعی که عقرب گزیده باشد بمالند درد ساکن شود ، و اگر مگس را بسایند و در چشم کشند درد چشم را نافع بود و روشنائی چشم بیفزاید .

فیل

و دیگر از عجایب حیوانات فیل است و پرورد گار او را از برای اظهار قدرت آفریده .

و از عجایب فیل آنکه چون او را گردنی نیست که بدان آب و طعام تناول کند ، بنابراین پرورد گار او را خرطوم داده که حاجتهای خود را بدان بر آورد و آب و طعام را بخرطوم بردارد و بدهن رساند . اگر گویند که : چرا پرورد گار او را گردن دراز نداده .

بگو که : سببش شاید این باشد که اگر گردنش بمقدار قامتش بلند می بود با بزرگی سر کسی بر او سوار نمی توانست شد ، چرا که دست فیلبانان بسرش نمی رسید که بکجک (۱) او را بترسانند و ممکن بود که بیک اشاره فیلبانان را هلاک کند بلکه ممکن بود که با اشاره سرد گردن خانه ها را خراب کند ، تبارک الله أحسن الخالقین .

پشه

و دیگر از عجایب حیوانات پشه (۲) است .

پرورد گار بحکمت کامله هر چه در فیل خلق نموده در او آفریده

(۱) - در برهان قاطع گفته : « کجک بفتح اول و ثانی و سکون کاف آهنی باشد سر کج و دسته دار که فیلبانان بدان فیل را بهر طرف که خواهند برند و آن بمنزله عنان است . »

(۲) در برهان قاطع گفته : « پشه بفتح اول و ثانی مشدد جانوری است معروف ، گویند : چهل روز عمر کند و بعضی گویند : سه روز . »

بازیادتی دو بال و با آن کوچکی و حقارت فیل را عاجز میتواند نمود
تبارك الله أحسن الخالقين .

خار پست

و دیگر از عجایب حیوانات قنفذاست که بفارسی او را خار پست
گویند و چون سردر اندرون کشد مانند گوی پر خاری است .
گفته اند که : بامار عداوت دارد و دم مار را میگیرد و سرباندر
می کشد و دم مار را میخاید و مار خود را چندان بر خارهای او میزند که
هلاک میشود . و گویند که : بر درخت انگور رود و دانه های انگور را
بر خارهای خود بند نماید (۱) و از برای بیچگان خود برد، تبارك الله أحسن
الخالقين .

زرافه

و دیگر از عجایب حیوانات زرافه است که پروردگار او را از برای
اظهار قدرت آفریده است و نامش بفارسی اشتر گاؤ پلنگ است ، این
جانور سرش مانند سراسب است ، و گردنش چون گردن شتر است ، و پوستش
چون پوست پلنگ است ، و باهایش چون پای گاو است ، و چون مسکنش
در زمینهای بی حاصل است و در آن زمینها درختان بلند میباشد بنابراین
پروردگار او را گردن بلند داده که تا نمره درختان بلند را قوت خود
سازد تبارك الله أحسن الخالقين .

(۱) - در دو نسخه : « سازد » .

سگ

وازه‌های حیوانات گزنده سگ است که با سببان درویشان است و پروردگار بحکمت کامله او را آن چنان بصاحب خود مهربان می‌سازد که جان را نثار وی می‌کند و در شب که وقت حراست و پاسبانی است بیداری می‌گذراند و اگر کسی را در حوالی خانه صاحب خود بیند فریادها می‌کند و صاحب را آگاه مینماید و در روز که حاجت پاسبانی نیست طلب روزی می‌کند و استراحت مینماید و اگر سگ نباشد خیمه - نشینان که در صحرا و بیابان بسر می‌برند و حصار ندارند که بدان اموال خود را محافظت نمایند مالهای ایشان بتاراج دزدان رود .

وازه‌های سگان سگ شکاری است و چون از برای پاسبانی خلق نشده است شب و روز آسوده است و فریاد نمی‌کند و در وقت شکار مطیع و منقاد است و چون امرش بدو بدن نمایند دوان گردد و چون منع و زجرش کنند توقف کند و برگردد و پروردگار بحکمت کامله او را سبک و لاغر میان آفریده که تا بدو بدن صید را بچنگ تواند آورد تبارک الله أحسن الخالقین .

شتر

و دیگر از عجایب حیوانات بارکش شتر است که پروردگار در او انواع حکمتها بکار برده بنا بر این در کلام مجید خود فرموده : أفلاینظرون إلی الابل کیف خلقت، یعنی آیا نظر نمی‌کند بستر که چون آفریده شده ؟!

پس بدانکه شتر را پروردگار از برای سفر دور و بارهای سنگین آفریده بنا بر این او را بلند و قوی جثه گردانیده و چون ایستاده او را بار کردن دشوار است بنا بر این پروردگار دست و پایی او را بعنوانی آفریده که در وقت بار توان او را خوابانید، و او را گردنی دراز داده که تا بمدد کردن با بار گران تواند برخاست. و زانوی او را محکم آفریده که تا در وقت خوابیدن و برخاستن جراحت (۱) نشود و آزار نکشد، و او را خف داده و چون اسب و استر و الاغ سم نداده که تا از گرانی بدن و بار شکسته نگردد و زمین را نشکافد. و اگر لگد بر انسان و یا حیوان زند موجب هلاک نشود، و چون در سفر دور گاه باشد که چند منزل آبادانی نباشد مثل راه مکه بنا بر این شتر را قانع گردانیده و صبری داده که تا چندین روز بی آب تواند گذرانید و بخاری قناعت تواند نمود

تبارک الله أحسن الخالقین .

ملخ

و دیگر از عجایب مخلوقات جراد است که بفارسی آن را ملخ گویند. بدانکه ملخ از لشکر غضب پروردگار است و چون قومی ترك زکوة واجب نمایند یا بنامشروعات دیگر مشغول شوند پروردگار این لشکر را امر فرموده که متوجه زراعات و محصولات ایشان شوند و باندک فرصتی تمام را بخورند و ضایع نمایند و کثرت ایشان بحدی میرسد که کوه و دشت و بیابان را مانند سیلاب فرو میگیرند و در هوا مانند ابر نور

(۱) - در بیک نسخه : «مجروح» .

آفتاب را میبوشانند و اگر ملکی از ملوک دنیا خواهد که بالشکر خود این بلارا دفع نماید از عهده بیرون نیاید .
 و از عجایب آنکه پروردگار در سمیرم (۱) که در مابین شیراز و اصفهان است چشمه آفریده و آبش را این خاصیت داده که چون در ظرفی کنند و بمحلی برند که در آنجا ملخ جمع آمده باشد و در آنجا آن ظرف آب را بیاویزند پس از آن مرغان بیایند بعددی که حصر ایشان ممکن نباشد و آن ملخ را جمله هلاک سازند تبارک الله أحسن الخالقین .

موش

و دیگر از عجایب حیوانات موش است.

موش حیوانی است بسیار فساد و پر حيله، فتيله چراغ را بیرون آورد و بدان خانه هارا بسوزاند بنابراین در حدیث آمده که : در وقت خوابیدن چراغ را خاموش باید نمود و حسابها و کتابها را بدنندان ضایع سازد، و از حيله های او در طلب روزی آنکه گفته اند که چون روغن در شیشه سر تنگ دراز کردن بوده باشد سنگ ریزه هارا جمع نماید و در شیشه اندازد تا روغن بیلا آید و بخورد، و اگر شیشه بسیار سر تنگ باشد دم خود را بدان فرد برد و بلیسد، و چون خواهد که تخم مرغ را بسوراخ برد دست و پا را بگرد تخم در آورده و موش دیگر دم او را گرفته بجانب سوراخ

(۱) - یا قوت در معجم البلدان گفته : «سمیرم بضم اوله و فتح نایه و سکون الیاء المنناة من تحت ثم راء مفتوحة و میم بلدة بین اصبهان و شیراز فی نصف الطريق و هی آخر حدود اصبهان» .

کشد ، و چون موشی دردیگ آب افتد و نتواند که بیرون آید موش دیگر دم خود را فرو گذارد که تا او دست در آن زند یا بدن دان بگیرد و بیالا آید .

و گویند که در میان موش و عقرب کمال عداوت است و اگر کسی هر دو را در شیشه کند میان ایشان خصومت عجب شود ، موش خواهد که دم او را بگیرد و قطع نماید ، و کژدم هر ساعت او را نیش زند تا آنکه یکی غالب شود .

و نوعی از موش که او را درم دزد گویند درهم و دینار را دزدد . نقل است که شخصی تله نصب نمود و موشی را بگرفت جفت او از عقب او بیامد تا بداند که حال او چیست او را در تله دید چند بار برگرد او بر آمد پس برفت و دیناری چند بیاورد و نزدیک تله بنهاد و هم چنین يك يك بیرون می آورد و زمانی صبر کردی تا آنکه هر چه داشت بیرون آورد و چون دید که آن شخص موش را نکرده بود برفت و کیسه خالی را آورد و انداخت و چون آن شخص دید دانست که دیگر نماند موش را رها کرد و از برای اعضای او فایده ها نوشته اند که این رساله گنجایش ذکر آن ندارد تبارک الله احسن الخالقین .

سمک آبی

و دیگر از عجایب حیوانات آبی سمک است و سمک را بفارسی ماهی گویند و چون در آب مسکن دارد و حاجت بیاندازد بنا بر این برورد کار

حکیم اورا با نداده و چون درشنا کردن محتاج بیال است بنابراین پروردگار حکیم او را دو بال داده که بدان شنا نماید، و او را کسوتی محکم مانند زره و جوشن پوشانیده که تا بدنش را از آفتاب نگهداری نماید، و چون پیوسته در آب است و او را نفس کشیدن میسر نیست که بدان دل خود را خنک نماید بنابراین پروردگار او را شش که بادزن دلست نداده و از برای خنکی دل در بناگوش او منفذها آفریده که پیوسته دهن را از آب پر نماید و از آن منفذها بیرون کند، و چون چشمش ضعیف است و آب مانع دیدن است بنابراین پروردگار شامه^۱ او را قوی گردانیده که تا غذای خود را بقوت شامه تحصیل نماید، و چون ماهی قوت انسان و حیوان بری و بحری و چرنده و پرنده است بنابراین پروردگار نسل او را بسیار گردانیده و در جوف یک ماهی چندان تخم است که بشمار در نمی آید تبارک الله أحسن الخالقین .

نهنگ

و دیگر از عجایب حیوانات بحر تمساح است که او را بفارسی نهنگ^۱ خوانند و او بصورت سوسمار است و پشتش چون پشت کشف (۱) دروی آهن کار نمیکنند درازی او میشود که هشت گز باشد و او را چهار دست و پا باشد و دنبالی دراز دارد بمقدار شش گز و درازی سر او دو گز باشد، و دهنی فراخ

(۱) - در برهان قاطع گفته : « کشف بفتح اول و تانی و بسکون فاء لاک پشت را و کاسه پشت را گویند » و عن قریب خود مصنف (ره) « کشف » را عنوان کرده بند کر عجایبش خواهد پرداخت .

دارد و او را شصت ناب بالاین باشد و چهل ناب زیرین و در وقت چیزی خوردن طبقه بالاین دهان او حرکت میکند و طبقه زیرین او حرکت نمی‌نماید بخلاف انسان و باقی حیوانات که طبقه زیرین دهان ایشان حرکت میکند و بالاین حرکت نمی‌نماید، و چون چیزی خورد در بن دندان او چیزی از آن بماند و از آن کرم متولد شود و از کرم الم یابد پس از آب بیرون آید و دهن باز گشاید در مقابل آفتاب پس مرغی آید و در دهن او رود و هر کرمی که در بن دندانهای او باشد پاک، نماید و چون کسی را از دور ببیند از دهن نهنگ بیرون آید و بانگ بر آرد و نهنگ را از آمدن دشمن خبر نماید تا خود را بآب اندازد، و چون نهنگ یابد که بن دندانهای او از کرم پاک شده دهن را بر هم گذارد که آن مرغ را بخورد پروردگار استخوانی بر سر آن مرغ آفریده مانند سوزن تیز و چون استخوان دهان نهنگ را آزار نماید دهن بگشاید و مرغ پرواز نماید و نجات یابد تبارک الله أحسن الخالقین .

و از برای اعضای او فایده‌ها و منفعتها و خاصیتها ذکر نموده‌اند .

سنگ آبی

دیگر از حیوانات آب سنگ آبی است دستهای او کوتاه‌تر از پایهای اوست و چنین گویند که خود را بگل انداید تا تماسح گمان کند که باره گلی است پس او را فرو برد و چون او را فرو برد احشای او را باره نماید و او را هلاک سازد و افراد این حیوان بایکدیگر الفتی عظیم دارند و اگر یکی از ایشان در دام افتد دیگران بروی جمع شوند و باشد که

بعضی موافقت کنند و خود را نیز در دام اندازند، و اگر ماده تلف شود نر بعد از او هیچ جفت نگیرد، و اگر نر تلف شود ماده نیز اینچنین باشد، و صیادان نر را میگیرند و خصیه اش را از برای دردها و مرضها میبرند و او را رها میکنند، و اگر اتفاق افتد که نریکبار دگر در دام افتد چون صیاد برسد پیش از آنکه او را از میان پای خود رها بصیاد نماید تا صیاد بداند که او خصیه ندارد و او را رها کند.

سرطان

و دیگر از عجایب حیوانات سرطان است که پیارسی آنرا خرچنگ گویند و آن حیوانی است که سر ندارد و چشم او بر کتف است و دهن او بر سینه، و هشت پادارد، بیک جانب بر او رود و در سالی هفت پوست بیندازد، و ممکن او را دو در باشد یکی در آب و یکی در خشکی و چون پوست بیندازد دری که در آب باشد ببندد تا حیوانات آب با او آزار نرسانند و دری که در خشکی است بگشاید تا هوا از آن داخل شود و پوستش محکم شود، و از برای او خاصیتهای بسیار نوشته اند از آن جمله او را بکوبند و بر جراحت گذارند پیکان و خار بیرون کشد، و اگر بر گزیده مار و عقرب نهند نافع بود، و اگر خاکستر او را در چشم کشند سپیدی چشم را ببرد و نزول آب را دفع کند.

کشف

و دیگر از عجایب حیوانات کشف است و گفته اند که تخم میگذارد و چون سینه اش صلب است و گرمی ندارد که بر سر تخم بنشینند در برابر تخم نشینند و بنظر

بچه را برساند و گفته اند که چون نر خواهد که با ماده جمع شود و ماده را ضعیف نشود نر میرود و مهر گیاه در دهن میگیرد و می آید و بخاصیت این گیاه ماده بوی مهربان میشود و متابعت مینماید و گفته اند که گاه باشد که کشف دم مار را در دهن گیرد و سرد را ندرن کشد و مار چندان خود را بر پشت او زند که هلاک شود و هیچ مضرتی بوی نرسد و از بهر وی خاصیتها نوشته اند از آن جمله اگر مومی از جایی بکنند و خون کشف را دوبار با سه بار در آن موضع مالند موی از آن موضع نروید و زهره کشف بحری را اگر با عسل در چشم کشند سفیدی را ببرد .

زلفین

و دیگر از عجایب حیوانات زلفین است و آن حیوانیست که در دریا می باشد و نقل است که گاه در دریا غریبان را نجات میدهد باین روش که بزیر غریق میرود که تا بر پشت او شنا نماید و بیرون رود و چون خواهد که شکار مرغ نماید ماهی را میکشد و بر روی آب می اندازد و خود در آب در زیر ماهی قرار میگیرد و آب را گل آلود مینماید که تا بدنش در آب ننماید پس چون مرغ ماهی را بر روی آب دید می آید که منقار بر ماهی زند و او را قوت خود سازد زلفین در این اثنا جستن نموده مرغ را شکار نماید .

روباه

و دیگر از عجایب حیوانات در حمله روباه است و چون گرسنه شود در صحرا بخوابد و خود را بر باد سازد و حرکت نکند تا آنکه مرغان

گمان کنند که مرده است پس چون آیند که بر وی منقار زنند جستن نموده مرغ را شکار نماید و گفته اند که: از برای خانه خود چند دره میسازد که اگر دشمن از دری در آید از در دیگر بیرون رود و بر کرد خانه خود حنظل بنهد که تا گرگ قصد او نکند زیرا که اگر پای گرگ بر حنظل آید هلاک شود، و موی او در هر سال یکبار بیفتد پس عنب الثعلب بخورد و موی نو بر آرد.

اژدها

و دیگر از عجایب حیوانات تنین است و آن ماریست بزرگ و پر زهر و آنرا اژدها میگویند و تا آنکه مردمان از ضررش ایمن باشند پروردگار ابر را بروی موکل ساخته که تا مانند آهن ربا او را بر باید و آن مار از ترس ابر سر از سوراخ بیرون نمیکند و در سالی یکبار در فصل بهار در روزی که آسمان خالی از ابر بوده باشد بیرون می آید و باز بمکان خود میرود.

و در عجایب المخلوقات مذکور است که اژدهائی را مرده یافتند که طول او دو فرسخ بود.

گاو کوهی

و دیگر از عجایب حیوانات گاو کوهیست که او را گوزن گویند و او مارخوار است و چون ماری را بخورد تشنگی بروی غالب شود پس بر سر آب آمده از تشنگی فریاد کند و آب نخورد از ترس اینکه مباد از هر در بدنش بدود و هلاک شود و گفته اند که از برای دفع زهر طلب خرچنگ

نماید و بخورد و بدان دفع زهر از خویش نماید و گفته اند که هر سال شاخ کهنه را میاندازد و شاخ نو بر آورد و چون وقت شاخ افتادن میشود بجائی میرود که کسی بدانجا نرسد بنا براینکه خود را بی اسلحه میداند و در آن موضع آنمقدار میماند که تا شاخ نو بهم رساند تبارک الله أحسن المخالین .

پس هر کس که بچشم دل مشاهده انواع حیوانات بری و بحری و چرنده و پرنده و منفعتها و خاصیتهای ایشان نماید و فکر در حیللهای هر کدام در طلب روزی کند او را شکی و ربیبی در وجود صانع قادر توانا و مدبر حکیم دانا نماند .

بدانکه انواع حیوانات بسیار است اما آنچه در کتابها ملاحظه نموده اند ظاهراً هزار و چهارصد نوع است هشتصد نوع بحری است و ششصد نوع بری است .

در کتاب کلینی از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام روایت شده که حق سبحانه و تعالی هزار و دو صد نوع حیوان در بر آفریده و هزار و دو صد در بحر .

هوا و بادهای

از جمله حکمتهای هوا و تصریف و تغییر بادهای آنکه بی هوا زندگانی ممکن نیست، چرا که زندگانی بحرارتی است که پروردگار آنرا در دل آفریده و دل که ظرف حرارتست محتاج است که پیوسته هوای خنک بوی رسد که اگر چنانچه هوا بوی نرسد هلاک خواهد شد و از این

جهت است که چون حلق شخصی را بگیرند و نگذارند که هوا بدلتش
رسد هلاک شود.

دیگر از فائده‌ها آنکه از بیرون آمدن هوا از حنجره صوتها و صداها
متولد گردد و چون زبان در دهن حرکت نماید کلام حاصل شود و باز
هوا این صوت و کلام را بگوش رساند پس اگر چنانچه هوا نباشد نه
کسی حرف میتواند زد و نه کسی چیزی میتواند شنید، و همچنین اگر هوا
نباشد کسی بوی خوش و ناخوش را نمیتواند دریافت چرا که بوعارض هوا
میشود و هوا آنرا بمشام میرساند، پس اگر هوا نباشد ادراک بوی خوش
و ناخوش ممکن نخواهد شد.

و دیگر از فائده‌های حرکت هوا آنکه کشتی را از شمال به جنوب و از
جنوب به شمال برد که اگر حرکت هوا نباشد کشتی بر روی آب حرکت
نخواهد نمود.

و دیگر از فائده‌های هوا آنکه در وقت احتیاج بیاران اجزای ابر
را جمع مینماید و از محلی بمحلی میبرد و سبب بارندگیها میشود و در
هنگام احتیاج بظهور آفتاب ابر را پراکنده میسازد (۱).

(۱) - و اعظّمز وینی (ره) در دیباچه ابواب الجنان ضمن توحید به نیکو سروده:

چنان رزق را رانده سوی بدن	که بر شکر تنگ است راه دهن
«زشوق لب رزق خواران زخاک	دود دانه تا آسیا سینه چاک»
«کند از نمو دانه گر سرکشی	ز باران کند ابر لشکر کشی»
«چو بی اعتدالی نماید سحاب	میانجی کند پرتو آفتاب»
«شوند این دولشکر چو از هم جدا	بدلجویی سبزه آید هوا»

و دیگر از فائده‌ها آنکه درختان را آّبستن میکند و زراعت‌ها را تازه میسازد و چون بتائیر آفتاب گرم شود میوه‌ها و غله را می‌پزد و میرساند و خشک میگرداند .

فائده دیگر آنکه بوزیدنش غلدر باک مینماید (۱) پس اگر هوا نباشد زندگانی و تعیش ممکن نخواهد بود بلکه اگر هوا باشد و مدتی حرکت ننماید انسان و حیوان و نبات هلاک و ضایع شوند پس چون انسان و حیوان و نبات به هوا کمال احتیاج دارند بنابراین پروردگار آنرا وافر ساخته و عالم را از آن پرگردانیده ، و چون احتیاج بآب کمتر از احتیاج به هواست آنرا کمتر از هوا خلق نموده ، و چون احتیاج بآتش کمتر از آب و باد است زیرا که غیر انسان را بآتش احتیاج نیست بنابراین پروردگار بحکمت کامله آتش را از آب و باد کمتر آفریده تبارک الله أحسن الخالقین .

سحاب

و شمه از حکمت‌های سحاب که در میان زمین و آسمان مسخر است آنکه با آبهای بسیار با پروردگار بر مرکب باد سبک رفتار نشسته از محلی بمحلی میرود و بمقدار حاجت گاهی برف و گاهی باران میبارد و در کوه

(۱) - در بیک نسخه این عبارت نیز «و دیگر از فائده‌ها آنکه آتش را روشن میسازد که اگر هوا نباشد آتش شعله‌ور نخواهد شد و کسی از آن فایده نخواهد برد .

و فایده دیگر آنکه چون چیزی تر میشود هوا آنرا خشک میکند» در اینجا هست و خطی نیز روی آن کشیده‌اند .

و دشت سیلها روان میسازد، و زمینهای مرده را زنده ساخته لباسهای فاخر از انواع گل و گیاه میپوشاند، و از روی حکمت آب از سحاب قطره قطره میریزد که اگر چنان فرو ریزد که از ناودان ریخته میشود خانهها خراب شوند، و درختان شکسته گردند، و گیاهها ضایع شوند، و سفرها متعذر شود و مردمان هلاک گردند.

برف

اگر پرسند که : چرا برف در سردسیر میشود و در گرمسیر نمیشود؟

بگو که : چون زمین سردسیر صلب و اغلب جبل است برف بدان فایده دارد چرا که بر زمین میخوابد و اندک اندک آب میشود و بر زمین فرو میرود.

و فایده دیگر آنکه : در کوههای سردسیر میبارد و اندک اندک آب میشود و بر روی زمین جاری میگردد و اما در گرمسیر چون زمین مست است و کوهکهای برف توف (۲) توقّف نمی نماید بنابراین در آنجا نمی بارد.

تگرگ

اگر گویند که : تگرگ از برای چیست و چه فایده دارد؟

(۱) از اینجا تا عبارت «حضرت اله است» که در میان دو قلاب ملاحظه میشود در دو نسخه نیست و در دو نسخه دیگر که هست بر روی یکی از آنها نیز کلمه «زاید» نوشته اند.

(۲) در يك نسخه بجای «و کوهکهای برف توف» فقط کلمه «برف» مذکور است.

بگو که : تگرگ از غضبهای پروردگار است که متوجه عاصیان
میشود .

اگر پرسند که : صاعقه چرا میشود و چه فائده دارد ؟

بگو که : صاعقه نیز از غضبهای حضرت اله است . [

رعد و برق

اگر پرسند که : رعد و برق چه فائده دارد ؟

بگو که : از جمله فایده ها آنکه چون زارعان آنرا مشاهده
نمایند برحمت پروردگار امیدوار شوند و متوجه دعاگردند ، و چون
مسافران آنرا ببینند بترسند و استغانه نمایند و پروردگار را بدعا یاد
کنند ، و پروردگار در کلام مجید باین معنی اشاره فرموده زیرا که گفته :
یریکم البرق خوفاً وطمعاً .

انسان

بدانکه خلقت انسان چون بغایت عجیب است و مشتمل است بر
حکمتهای بسیار و دلیل واضحی است بر معرفت کردگار بنا بر این
پروردگار در چندین موضع از کلام مجید ذکر آن نموده و روایتی است
که سید الانبیا ع فرموده که : أعرفکم بنفسه أعرفکم بریه ؛ یعنی
از شما کسی که خود را بهتر شناخت پروردگار خود را بهتر شناخت .

فصل

شمه از حکمتهای خلقت انسان

آنکه پروردگار بحکمت کامله از برای بقای نسل آدمی منی را

از غذائی که خورده میشود ایجاد میکند و در صلب پدر و ترائب مادر جامیدهد، و در باطن زن رحم آفریده مانند کیسه و از روی حکمت منی را جهنده ساخته که تا بیک دفعه در قعر رحم قرار گیرد و طبیعت رحم بیک دفعه شروع در تأثیر نماید و حق تعالی در سوره طارق بدین معنی اشاره فرموده: فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق، یخرج من بین الصلب والترائب. و ترجمه اش اینست که:

باید نظر کند انسان که از چه خلق شده، خلق گشته از آب جهنده که بیرون می آید از میان صلب و ترائب، و «صلب» استخوانهای پشت است و «ترائب» احتمال دارد که استخوان سینه باشد و بعد از آنکه نطفه در رحم قرار گرفت رفته رفته پروردگار بقدرت کامله آن نطفه را خون کرداند، و آنرا علقه گویند و بعد از آن خون را گوشت سازد و آنرا مضغه گویند، و بعد از آن از گوشت ایجاد استخوان نماید و گوشت بر استخوان برویاند، و حق تعالی در کلام مجید اشاره باین حالات فرموده و گفته: لقد خلقنا الانسان من سلالۃٍ من طینٍ ثم جعلناه نطفةً فی قرارٍ مکین، ثم خلقنا النطفة علقةً، فخلقنا العلقة مضغةً، فکسونا العظام لحمًا (۱).

در کتاب لطائف غیبی از اهل تجربه نقل شده که چون منی مردوزن در قعر رحم قرار گیرد رفته رفته مدور میشود و تاشش شبانه روز سفید رنگ است بعد از آن در وسط حقیقی آن جسم مدور بیک نقطه خون بهم میرسد و آن موضع دل است و بعد از آن دو نقطه دیگر از خون بهم

(۱) آیه ۱۳ و ۱۴ سوره مبارکه «مؤمنون» است.

می رسد يك نقطه در بالای دل است و آن جای دماغ است و يك نقطه در جانب راست دل است و آن جای جگر است و این سه عضو که ابتدا بخلفت ایشان میشود در بدن بغایت عظیم اند و ایشان را اعضاء رئیسه میگویند و بعد از آن این سه نقطه خون کشیده میشوند و بهم متصل میگردند و مجموع این احوال در مدت سه روز واقع میشود که باشش روز که نقطه بوده نه روز میشود، و گاه باشد که يك روز بیشتر یا کمتر واقع شود و آنگاه بعد از شش روز دیگر مجموع جسم مدور رنگ خون میگیرد و گاه باشد که يك روز یا دو روز پیش و پس واقع شود و بعد از آن بدوا زده روز علقه گوشت سرخ شود و دل و دماغ و جگر از یکدیگر متمیز شوند و مهره پشت پدید آید، و گاه باشد که دوسه روز پیش و پس واقع شود، پس آنگاه پروردگار گوشت را استخوان گرداند و استخوان را کسوت گوشت بپوشاند.

و از حکمتهای عجیبه آنکه پروردگار خون حیض را از اطراف بدن برحم آورد و طفل را بدان تربیت نماید و از این جهت است که زن در ایام حمل حیض نمی بیند.

و دیگر از جمله حکمتها آنکه پروردگار روده آفریده که يك سرش متصل است بناف طفل، و يك سردیگرش متصل است بموضع خون که آنرا جفت گویند و پیوسته خون حیض از راه روده بناف طفل میرود و از ناف بجمیع بدنش میدود (۱) و بدان پرورش می یابد، و چون طفل

(۱) کذا در جمیع نسخ.

متولد شود آن روده را بتیغ از ناف جدا نمایند .
 و دیگر از عجایب حکمتها آنکه پروردگار از برای محافظت طفل
 از آفات و نجاسات پرده بر گرد او کشیده و آن پرده را مشیمه گویند
 تبارک الله أحسن الخالقین .

و دیگر از حکمتهای پروردگار آنکه بدن را از يك پاره استخوان
 نیافریده و استخوانهای بسیار بهم وصل نموده که تانشستن و برخاستن
 و خوابیدن و گرفتن و دادن و رفتن و آمدن و دیدن ممکن بوده باشد .
 و فایده دیگر آنکه بتواند که بعضی از اعضا را بچیناند که باقی
 اعضا نچینید .

و فایده دیگر آنکه اگر آفتی بیک عضو برسد اثر آن بجمیع بدن
 نرسد .

و فایده دیگر آنکه بدن انسان و باقی حیوانات گرم و تر است
 و پیوسته گرمی در تری عمل مینماید و بخار بسیار در بدن بهم میرسد و از
 مفصلهای استخوانها بیرون میرود پس اگر مرکب از استخوانهای بسیار
 نمی بود بخار در بدن میماند و باعث مرضها میشد و چنانچه یافته اند مجموع
 استخوانهای بدن آدمی بغیر از استخوانهای کوچک ریزه دو بیست و چهل
 و هشت پاره است و از آن جمله سر ترکیب آن از بیست و پنج پاره استخوان
 باشد .

استخوان سر

و از عجایب حکمتهای سر آنکه پروردگار از چهار استخوان

چهار دیوار از بران آن ساخته و کاسه سر را مانند سقف بر آن گذاشته و آنرا جایگاه دماغ که سر آمد ملک بدن است گردانیده، و چون دماغ بغایت لطیف و شریف است و موضوع حس و ادراک و فهم و حفظ و خیال است پروردگار آنرا بهفت طبقه محافظت نموده اول پرده نازکی بر گردش کشیده، دوم صلب، سوم جرم استخوان و بر روی جرم استخوان پرده کشیده که آنرا سمحاق نامند و بر بالای سمحاق گوشت آفریده، و بر روی گوشت پوست خلق نموده، و بر بالای پوست موی رویانیده تبارک الله أحسن الخالقین.

اگر پرسند که: پروردگار چرا سر را مدور آفریده؟

بگو که: در آن فایده هاست و از جمله آن فایده‌ها آنکه این شکل در نظر خوش نما تر است از باقی شکلها.

و فایده دیگر آنکه اگر سنگی یا چوبی بدان رسد اندک جانی را بشکند بخلاف باقی شکلها.

و فایده دیگر آنکه مدور فراختر از شکلهای دیگر است در صورتی که محیطش برابر باشد باشکلهای دیگر.

و فایده دیگر آنکه تراشیدن موی از آن آسانتر از شکلهای دیگر است.

و از عجایب حکمتهای استخوان آنکه پروردگار بسیاری از استخوانها را معجوف آفریده که تا سنگین نباشد و حرکت باسانی واقع شود و جوف استخوان را از مغز پر نموده که تا غذای استخوان شود و چربی

او نگذارد که بسبب حرکت خشگی بر استخوان غالب شود و چون پروردگار بحکمت کامله دو بیست و چهل و هشت پاره استخوان بدن انسان را بوجه أحسن بهم ترکیب نماید آنرا بطناب رنگ و پی محکم واستوار کند و بگوشت آنرا اندود نماید چنانچه خانه را بگل اندود نمایند و بر روی گوشت از بهر استحکام پوست کشد چنانچه خانه را بعد از گل اندود گچ کاری نمایند تبارک الله أحسن الخالقین .

فایده گوشت

بدانکه در گوشت چند فایده است :

فایده اول - آنکه استخوانها بدان محکم شوند و رخنه‌ها بدان گرفته گردند .

فایده دوم - آنکه چون گوشت از خون بهم میرسد و طبیعتش گرم و تر است بدن را گرم و تازه نگه میدارد .

فایده سوم - آنکه اگر گوشت نبودی استخوانهای بدن بهم سوده شدی و شکسته گشتی .

فایده چهارم - آنکه اگر گوشت در بدن نبودی نشستن و خوابیدن دشوار شدی نینمی که مردم لاغر از نشستن و خوابیدن آزار کشند تبارک الله أحسن الخالقین .

انگشتان

شمه از حکمتهای انگشتان که از همه اعضا حقیرترند و بدان قیاس باقی اعضا توان نمود آنکه چون مقصود از انگشتان خدمت بدن

است بنابراین ترکیب آن از سه پاره استخوان نموده زیرا که اگر یک پاره استخوان میبود یاد پاره بسیاری از خدمتها فوت میشد مثلاً اگر میخواست که مشت را گره نماید و دشمن را از خود دفع نماید نمیتوانست؛ و اگر چنانچه زیاده از سه استخوان میبود از اعتدال بیرون میرفت و کم قوت میشد .

و از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار چهار انگشت را متصل بهم آفریده و انگشت بزرگ را از این چهار جدا ساخته و بر قوتش گردانیده که تادربرابر آن چهار انگشت بوده باشد و چیزها را با آسانی از زمین توان برداشت، و اگر چنانچه انگشت بزرگ از چهار انگشت جدا و دور نمی بود چیزهای مدور را اصلاً نمیتوانست برداشت، و چیزی نمیتوانست نوشت و چیزی نمیتوانست دوخت، و خار از پا نمیتوانست کشید .

و از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار بعضی را دراز و بعضی را کوتاه آفریده تا آنکه در وقتی که کف را کاسه سازند و بدان آب خورند همه برابر شوند، و چون مشت را گره نمایند محکم شود، و چون انگشتان راست ایستاده باشند بشکل نصف دایره باشد و دایره بهترین شکلهاست .

و دیگر از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار آنرا بغایت صلب آفریده که تا در خدمت ضعیف نشوند و با صلابت تمام آنرا میان تهی آفریده که تا در حرکت چابک بوده باشند و در جوف آن مغزی آفریده

که تا از گرمی حرکت (۱) بر آن خشکی غالب نشود .
 و دیگر از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار بحکمت کامله
 استخوان انگشتان را قوی ساخته و در سرش گوی (۲) قرار داده مانند
 خانه نگین و در سر استخوان بند دوم گرهی آفریده مانند نگین و در
 گویند اول نشانده و بند سوم را نیز بادویم این چنین ترکیب نموده و چون
 حامل باید که از محمول قوی تر باشد بنا بر این بند اول از دویم قوی تر
 است و دوم از سوم قوی تر است .

و دیگر از حکمتها آنکه مفصل انگشتان چون دایم در حرکت است
 و استخوان بر استخوان چون دایم سوده شود باعث شکستگی استخوان
 میشود بنا بر این پروردگار غضروف نرم در میان بندها آفریده که تا
 استخوانها بهم سوده نشوند و رباطات مانند ریسمان بر بندها پیچیده تا
 که بندها از هم جدا نشوند و گو سر بند را بسیار فراخ نساخته که تا گره
 سر بند از آن بیرون نیاید ، و بسیار آن گو را تنگ نساخته که تا گره
 سر بند باسانی در آن حرکت نماید .

و دیگر از حکمتها آنکه پروردگار انگشتان را گوشت و پوست
 پوشانیده که تا زود شکسته نشوند و باسانی چوب و سنگ و غیر آنرا از
 زمین توان برداشت .

(۱) - دريك نسخه عادی : «حرارت» .

(۲) - در برهان قاطع گفته: «گویند اول و سکون ثانی زمین

پست و مفاک را گویند» .

واز حکمتها آنکه بر سر انگشتان ناخن آفریده و در آن چند
فایده است :

- فایده اول - آنکه چیزهای کوچک و ریزه توان برداشت .
- فایده دوم - آنکه بدن را در وقت ضرورت توان خارید .
- فایده سوم - آنکه ناخن حافظ سر انگشتان است و از آفاتش
نگهداری مینماید .

چشم

شمة از حکمتهای چشم آنکه پروردگار آنرا در طبقه آفریده .

’بیت‘ :

کرد آفریدگار تعالی بصنع خویش
چشمیت بهفت پرده و سه آب منقسم

صلب و مشیمه شبکه زجاجی و پس جلید

پس بیض و عنکبوت و عنب قرن و ملتحم

طبقه اول را صلیبیه میگویند .

طبقه دوم را مشیمیه گویند .

و طبقه سوم را شبکیه گویند .

و در میان طبقه شبکیه جسمی است مانند آبگینه گذاخته آنرا
رطوبت زجاجیه گویند و در میان رطوبت زجاجیه جسمی است سفید و
روشن و مدور و آنرا رطوبت جلیدیه گویند از آن جهت که سفید و شفاف
است مانند جلید و ’جلید‘ شبنمی را میگویند که بسته و جامد شده باشد و

آنرا بردیده نیز گویند زیرا که مانند برداست که بفارسی آنرا تگرگ گویند و بر بالای رطوبت جلیدیّه جسمیست مانند سفیده تخم مرغ و آنرا رطوبت بیضیه گویند و غذای رطوبت جلیدیّه ازین رطوبت است و از رطوبت جلیدیّه گفته اند که: دیدن واقع میشود. و باقی رطوبتها و پرده ها اسباب و آلات این رطوبتند و بر بالای رطوبت بیضیه پرده ایست تنک مانند خانه عنکبوت و آنرا عنکبوتیه گویند، و بر بالای آن پرده عنیبیه است و آنرا عنبی از آنجهت گویند که در میان آن سوراخی هست مانند دانه انگور که چوب دنبال او را کنده باشند و این سوراخ را پروردگار از برای آن ساخته که تا نور بصر از آنجا گذر نماید و این طبقه را از روی حکمت صلب و محکم آفریده خصوصاً حوالی سوراخ را که تا سوراخ بحال خود بماند و بنظر ضرری نرسد و در زیر این پرده پرده ها آفریده شده که تا نگذارند که رطوبت بیضیه سوراخی را که گذرگاه نور بصر است بگیرد.

بدانکه این پرده را رنگهای مختلف داده سیاه و کیود و غیر آن و بر بالای آن پرده قرنیّه است و چون قرنیّه شفاف است در زیر آن رنگهای عنبی نمودار است. و این مجموع را حدقه گویند و گرد این حدقه جسمی سفید چرب درآمده و آنرا ملتحمه گویند و از روی حکمت پرده قرنی که بر روی چشم است و محل آفاتست پروردگار آنرا چهار طبقه آفریده تا بعضی از طبقات را اگر آفتی رسد باقی آنچه بماند چشم را محافظت نماید و از اینجهت است که بعضی گفته اند که طبقات چشم

مانند طبقات عالم اجسام سیزده است و طبقات عالم چهار عنصر است
و نه فلک .

وازعجایب آفرینش چشم آنکه آن جایگاه که محلّ بیناییست
از عدسی کمترست و بدان صورت آسمان و ماه و ستارگان دیده میشود.
و دیگر از عجایب چشم آنکه مانند آینه است و اندک غباری بدیدن
ضرر میرساند بنابراین پروردگار بحکمت کامله پلک چشم را چنان
آفریده که پیوسته حرکت کند و آینه چشم را صیقل نماید و چون چشم
مگس پلک ندارد بنابراین پروردگار دستهای او را چنان آفریده که
پیوسته بر چشم مالیده شوند و چشم را صیقل نمایند چنانچه مذکور شد .
وازعجایب چشم آنکه آنچه در دل پدید آید از غضب و سرور
اثرش در دیده ظاهر شود، و چون چشم دیدبان مملکت بدنست بنابراین
پروردگار بحکمت کامله در بلندی گردن او را جا داده و گردن را
بعنوانی ساخته که بهر طرف تواند گردید و چون چشم را نازک و لطیف
آفریده بنابراین از بهر حفظش در زیر طاق پیشانی جای داده و ابرو را
سایبان بر سرش کشیده و پوستی را غلاف چشم ساخته که تا آفتی اگر
متوجه شود یا بخواب رود روی دیده بدن پوست پوشیده گردد و مژگانرا
آفریده که تا پشه و مگس و غیر آن باسانی در وقت بیداری داخل دیده
نتوانند شد و مژگانرا سیاه گردانیده که تا دیده را خیره نگرداند .
اگر پرسند که : پروردگار آب دیده را چرا شور آفریده ؟
بگو که : از بهر آنکه ملتحمه را محافظت نمایند زیرا که ملتحمه

مانند پیه چرب است و شوری چربی را از تعفن نگاه میدارد تبارك الله
احسن الخالقین .

پس هر که بدیده دل بر عجاب خلقت چشم بنگرد او را علم جزم
بوجود پروردگار دانای توانای حکیم سمیع بصیر مرید کاره بهم رسد .

گوش

شمه از حکمت‌های گوش آنکه پروردگار او را از استخوان
نیافریده که تا وقت خواب و استراحت باعث آزار نشود و مانند صدف
آنرا پیچ پیچ آفریده که تا هوا در آن بند شود و سخن را بسامعه رساند.
وفایده دیگر آنکه راه بر جانوران دور شود و نتوانند که زود خود را
بدهماغ رسانند .

وفایده دیگر آنکه هوای بغایت گرم و سرد بیک دفعه داخل نشود
تا موجب ضرر دماغ نگردد .

اگر پرسند که : پروردگار چرا چرک گوش را تلخ گردانیده ؟
بگو که : از بهر آنکه جانوران از آن نفرت نمایند و بگوش داخل

نشوند تبارك الله احسن الخالقین .

بینی

شمه‌ای از حکمت‌های بینی آنکه هوادر آن پیچیده در هر نفس پاره‌ای
آن از راه شش بدل رسد و دل را خنک گرداند و از دل بر گهای بزرگ که از
دل رسته است داخل شود و از گهای بزرگ بر گهای کوچک رود و از گهای
کوچک بر گهای کوچکتر داخل شود تا آنکه بسر پای بدن رسد و بدینرا خنک

نماید و چون گرم شود با بخارهای فاسد آمیخته شده از راهی که رفته بر گردد و دیگر از فایده های بینی آنکه پاره از هوای بدماغ رساند و دماغ را تازه گرداند و بوی خوش و ناخوش را بوی رساند و حیات انسان و حیوان بدین نفسهاست که اگر نفس منقطع شود حیات منقطع خواهد شد .

و بعضی از علماء گفته اند که : در شب و روزی هر انسانی بیست و چهار هزار نفس میکشد و گفته اند که : تا شش یکبار نفس میکشد دل پنج بار حرکت مینماید پس دل شبانروزی صد و بیست هزار حرکت مینماید و هر نفسی از نفسهای شش و هر حرکتی از حرکتهای دل حیات تازه ایست .
از دست و زبان که بر آید کز عهد شکرش بدر آید

و دیگر از فایده های بینی آنکه در آن هوا معتدل شود تا هوای بسیار سرد بشود و دل زبان نرساند .

و از فایده های بینی آنکه حرفها باسانی از مخارج بیرون آیند نبینی که کسی را که دماغ گیرند گفتن بعضی از حرفها بر وی دشوار شود .
و از حکمتهای پروردگار آنکه در میان بینی دیواری کشیده که تا سقف بینی را نگاهداری نماید .

و فایده دیگر آنکه بینی را خوشنما گرداند که اگر چنانچه بینی يك سوراخ فراخ میداشت بدن ما میبود و شمه از حکمتهای دهان و زبان آنکه هر گاه که دل خواهد که مطلب و مراد خویش را بکسی خاطر نشان کند فی الحال زبان را امر فرموده در فضای دهن بجولان در آید و بهر مخرجی که رود آوازی و حرفی ظاهر شود و از تر کیب حرفها مراد دل فهمیده گردد

و بدانکه پروردگار قصبه شش را با شش مانند نای انبان ساخته
شش بمنزله انبان است و قصبه اش بمنزله نای و از بیرون آمدن هوا از حنجره
انواع صوتها و صداها ظاهر میشود.

و از حکمتها آنکه از چندین هزار آواز دو آواز بهم نمیمانند چنانچه
روی آدمی که يك وجب بیش نیست از چندین هزار در و درو بهم نمیمانند
و حکمت درین آنستکه شوهر و زن یکدیگر را بشناسند و همچنین پدر و
مادر و فرزندان یکدیگر را بشناسند که تا محرم از نام محرم و وارث از غیر
وارث ممتاز شود و در معاملات نیز یکدیگر را بشناسند که تا کسی بقلط
حق کسی را بدیگری ندهد پس اگر اختلاف در آوازه و روها نمیبود
عالم بی نظام میشد و از فایده های این اختلاف ظهور کمال قدرت خدای
متعالمت تبارک الله احسن المخالقین.

و بدانکه پروردگار بقدرت کامله دو راه را متصل بدهن ساخته
یکی ممر نفس است و این متصل است بشش و آنرا قصبه ریه گویند و
دیگری ممر آب و طعامست و متصل بمعده است و این ممر را بحر بی مری
خوانند و پروردگار بحکمت کامله از برای ممر نفس سرپوشی آفریده که تا
آب و طعام از این راه داخل نشود و در وقت آواز دادن و سخن کردن سر
پوش بر خاسته میشود پس اگر در انبای خوردن و آشامیدن چیزی در ممر
نفس داخل شود بمرغه دفع آن میشود و شش متصل دل را باد میزند که
تا گرمی دل باعث هلاک نشود.

و بدانکه دل پادشاه ملک بدنست و تمامی اعضا با امر حضرت باری

در فرمان ویند پروردگار او را در میان ملك بدن که از آفت دور ترست جای داده و از بهر محافظت پرده بروی پوشانیده و بر گرد او حصارى از استخوانهای سینه و پشت و پهلو ترتیب داده و استخوانها را بطناب پی محکم ساخته و بگوشت و پوستش اندزدنموده تبارك الله احسن الخالقين .

ولادت طفل در رحم مادر

شمه از حکمتهای ولادت طفل آنکه چون در رحم مادر اعضاى طفل تمام گردد و جای بروی تنگ شود بالهام الهی بحرکت در آمده راه بیرون طلب کند و سر خود را بنا بر آسانی پیش نموده بیرون آید و پروردگار بمرحمت خویش مادر و پدر را مشفق و مهربان ساخته در محافظتش سعی نمایند و از برای غذای طفل خون حیض را بیستانها روان ساخته آنرا شیر سفید گرداند، و طفل را ملهم ساخته که بمکیدن آغاز نماید و سر بیستانها را مدور ساخته که تا در دهن بند شود و مکیدن ممکن باشد، و سوراخهای کوچک بر سر بیستان آفریده که تا شیر ریخته نشود و بی مکیدن بیرون نیاید، و چون طفل از برای استحکام بدن محتاج بخوردن نان و طعام شود بقدرت کامله از بهروی دندانهای محکم و صلب از گوشت برویاند و دندانهای نیش را تیز و نازک و برنده سازد که تا بدان گره را تواند گشود و چیزها را تواند برید و دشمن را تواند گزید و دندانهای عقب بعضی را مدور و سرتیز آفریده که خوردنیهای سخت بدان شکسته و ریزه شوند، و بعضی را پهن آفریده که تا طعام بدان نرم شود و با آسانی از گاو فرود رود و معده از هضم نمودن آن عاجز نگردد.

و از جمله حکمتها آنکه چون طعام در دهن بیاری دندانها نرم گردد و
 بآب چشمه که متصل در دهن جاری است خمیر شده از راه مقرر وارد معده شود
 در معده بحرارتی که پروردگار در آن آفریده پخته گردد و چون پخته شود
 صافی آن از رگهای کوچک که بجگر متصل است داخل جگر شود و در آن
 که در معده میماند قوه دافعه که کناس معده است آنرا بروده که بدان متصل
 است اندازد و آنچه داخل جگر میشود بحرارتی که پروردگار در آن آفریده
 جوش میزند و پخته میگردد و از آن خون و صفرا سودا بهم میرسد و اندک
 رطوبتی بهم میرسد و اصل آن خون است و کف آن صفراست و درد آن
 سودا، و خون بقوت و همراهی صفرا از راه رگهایی که بجگر متصل است
 بجمیع بدن میرود و گوشت میگردد و جزو بدن میشود و اتصالی که رگها
 بیکدیگر دارند مثل اتصالیست که خطهای برگ درخت بیکدیگر دارند و
 آنچه از صفرا در جگر میماند بزهره میرود و سودا در سپرز پخته میگردد
 و سودا قوت استخوانست و استخوان بدان قوت میگردد و رطوبتها که در
 جگر بهم میرسد بجانب مثانه میرود و پروردگار بحکمت کامله چون
 انسان را بقضای دنیا آورد او را مقداری از حافظه میدهد که تا زبان یاد
 گیرد و بتجربه چیزها را بداند و فائده و ضرر چیزها را فراموش ننماید و
 دوست و دشمن را بشناسد و راهها را گم نکنند و واجب و سنت را فراگیرد
 و خط و کتابت بیاموزد و داد و ستد را فراموش ننماید و باین حال آدمی
 را مقداری از فراموشی داده که تا مصیبتها را فراموش نماید و پیوسته در
 تأسف و حسرت نباشد و بیکباره دست از دنیا نکشد و ترک زن و فرزند

نماید و بدینها که مردم در حق او نموده اند فراموش کند و کینه در دل نگیرد .
 و از حکمتهای اینکه طفل بی عقل از مادر میزاید آنست که اگر
 عاقل میبود و برهنه از شکم مادر بیرون می آمد و میدید که بر عورتش
 نظر میکنند خجل میشد و دلگیر میگردد و چون میدید که دیگران او را
 شست و شو میدهند و در کهنه می پیچند و در گهواره می بندند کمال خشم و
 الم او را حاصل میشد .

و فایده دیگر آنکه اگر عاقل میزاید مدتها و اله و حیران میبود
 و بمشاهده انسان و انواع حیوانات و آسمان و زمین او را حیرتها دست
 میداد و آنچنان پراکنده خاطر میشد که چیزی یاد نمی توانست گرفت
 چنانچه طفلی و مرد عاقلی را هر گاه که باسیری برند آن طفل زود زبان
 آن طایفه را یاد میگیرد و آداب ایشان را می آموزد و مرد عاقل بنا بر آنکه
 حیرت و پریشانی خاطر او را حاصل میشود چیزی یاد نمیگیرد .

و فایده دیگر آنکه اگر نادان و بی عقل نباشد و اداهای طفلانه نکند
 در نظر پدر و مادر شیرین نخواهد بود و از تربیتش محظوظ نخواهند شد .
 و فایده دیگر از برای نادانی و وضعیفی بدن طفل اینست که مدتها
 پدر و مادر او را تربیت نمایند و بدوش و کنار بزرگ کنند تا یکدیگر را
 بشناسند تا وارث و غیر وارث و محرم و غیر محرم از هم جدا و ممتاز گردند .
 و فایده دیگر آنکه تا پدر و مادر قدر فرزند بدانند و فرزندان نیز
 قدر ایشان بدانند . و چون طفل اندک اندک بزرگ میشود عقلش اندک
 اندک می افزاید و بوجوه طلب معاش دانا میگردد و چون مرد را وقار و

اعتبار و هیبت در کار است بنابراین پروردگار او را بعد از من بلوغ ریش و برت میدهد و چون در زنان پاکی رو و نزاکت و لطافت مطلوب است روی ایشان را بی مو میگذارد تبارک الله أحسن الخالقین .

پس هر که بچشم دل ملاحظه حکمت‌های خلقت انسان نماید او را علم جزم بوجود پروردگار حکیم دانای توانای سمیع بصیر هر یبدا کاره بهم میرسد چرا که در عقل عقلا مرکوز است که افعال مشتمل بر کمال حکمت خود بخود حاصل نمیشود و از نادان و عاجز صادر نمیکردد.

مخفی نماند که بسیاری از آنچه مذکور شد از عجایب و حکمت‌های مخلوقات مفضل از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل نموده .

و بدانکه چون فکر در آثار موجب معرفت پروردگار است بنا بر این نواب عظیم دارد .

و در کتاب کلینی از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل شده که: أفضل العبادۃ إيمان الفکر فی الله و قدرته؛ یعنی افضل عبادتها فکر در خدا و قدرت خدا نمودنست، و حق تعالی اهل فکر را بتفکر مدح و ثنا کرده و فرموده که: «و بتفکرون فی خلق السموات والارض» و از مادر ابوذر پرسیدند که: عبادت ابوذر چون بود؟ در جواب گفت که: گوشه اختیار مینمود و روز خود را بفکر میگذرانید اما باید که فکر در ذات خدا واقع نشود چرا که فکر بکنش نمیرسد بلکه فکر در آثار باید نمود.

و از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت است که: «من نظر فی الله کیف هو ملک» یعنی هر که فکر کند که خدا چونست هلاک میگردد .

واضح حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که : «وایساکم والتفکر فی الله ولكن إذا أردتم ان تنظروا إلى عظمته فانظروا إلى عظیم خلقه» یعنی حذر کنید از فکر در ذات خدا ولیکن اگر خواهید که نظر کنید در عظمت پروردگار پس نظر کنید بمخلوقات عظیم پروردگار .

واضح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقلست که : «من تفکر فی ذات الله الحمد ، ومن تفکر فی آلاء الله وفق» یعنی هر که تفکر در ذات خدا کند ملاحظ میشود ، و هر که فکر در نعمتهای خدا کند توفیق خواهد یافت ، وشک نیست که فکر در نعمتهای پروردگار باعث توفیق است چرا که بنده هر چند فکر در نعمتهای پروردگار بیشتر میکند معرفت و محبتش زیاده میشود و طاعت و عبادتش کاملتر میگردد .

فصل

دلیل دیگر بر وجود خدا

دلیل دیگر بر وجود خدای دانای توانا آنکه میدانیم که هر که از بی اعتقادان خدا ناشناس که کارش بعد از اضطرار رسد و دستش از همه چیز بریده شود و از همه کس ناامید گردد درین حال بکسی متوسل میشود که او را از آن ورطه نجات دهد و آن کس خدای دانای تواناست ؛ بیت :
بورطه که شوی ناامید از همه کس

بین بکیست امیدت بدانکه اوست خدا

روایت شده که یکی از زنادقه در پیش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام انکار صانع تعالی مینمود حضرت امام علیه الصلوٰة والسلام فرمود که : آیا

بدریا نشسته؟ - زندیق گفت: آری، امام گفت: احوال دریا را دیده؟ -
 زندیق گفت که: بلی، در روزی بادهای هولناک وزید و کشتی را شکست
 و کشتیبانان غرق شدند و من بلوچی از لوحهای کشتی چسبیدم پس ناگاه
 از لوح نیز محروم شده در تلاطم امواج گرفتار گشتم تا آنکه از دریا بکنار
 افتادم پس حضرت امام علیه الصلوة والسلام فرمود که: پیش از آنکه
 این قضیه واقع شود اعتمادت بر کشتی و کشتیبان بود و بعد از آن اعتمادت
 بر لوح بود پس چون همه اینها از دست بیرون رفت آیا درین حالت مردن
 بر خود قرار دادی یا امید سلامت داشتی؟ - پس زندیق ساکت شد، بعد از
 آن حضرت امام علیه السلام فرمود که: بدرستی صانع تعالی آن کسیست که
 در آن وقت بدان امیدوار بودی و دست آنکس که نجات داد ترا از غرق،
 پس زندیق بردست (۱) حضرت امام علیه السلام اسلام آورد.

و دیگر نقل شده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که:
 دلیل بر هستی پروردگار چیست؟ - فرمود که: بزرگترین دلیل بر هستی
 صانع هستی من است؛ زیرا که اگر هستی من از منست از دو حال بیرون
 نباشد؛ یا من خود را آنگاه هست کردم که هست بودم؛ یا آنگاه که نیست
 بودم، اگر خود را آنگاه هست کردم که هست بودم این محال باشد؛ زیرا
 که هست را هست کردن محال است و باطل، و اگر خود را آنگاه هست
 کردم که نیست بودم، این هم محال باشد؛ زیرا که از نیست هست کردن
 محال است و باطل؛ پس معلوم شد که من هست کرده هستی ام که نیستی بر

(۱) - در همه نسخ: «در دست» و قیاساً تصحیح شد.

وی محال باشد .

دلیل دیگر

و دلیل دیگر بر وجود واجب الوجود آنکه میگوئیم که هر که تأمل نماید میداند که هر چه هست یا میباید که نیستی بر ذات او روا نباشد و از غیر هستی نیافته باشد و آنرا خدا و واجب الوجود گویند ، و یا آنکه نیستی بر ذاتش روا باشد و هستی از غیر یافته باشد و آنرا ممکن الوجود گویند ؛ پس میگوئیم که : اگر واجب الوجود که نیستی بر ذاتش روا نیست نمیبود هیچ ممکن موجود نمیشد ، زیرا که نیستی بر جمیع ممکنات رواست و هر چه نیستی بر ذاتش رواست بی غیر موجود نمیشود ، زیرا که ظاهر و معلوم است که هر چه هستی و نیستی نظر بذات او مساوی باشد خود بخود بی آفریدگار موجود نمیشود پس اگر غیر ممکن که واجب الوجود است نمیبود هیچ ممکن موجود نمیشد ، پس ثابت شد که واجب الوجودی هست که ممکنات همه وجود از وی یافته اند و ازین دلیل که بر وجود واجب الوجود گفته شد دانسته شد که حق تعالی ازلی و ابدیست یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود .

و دلیل دیگر آنکه میگوئیم که : ذات پروردگار عالمیان اگر همیشه نباشد در وقتی از اوقات معدوم باشد لازم آید که هرگز موجود نشود زیرا که کسی نیست که او را موجود سازد چرا که هستی همه چیز از وی است و بغایت ظاهر و روشن است که معدوم خود بخود موجود نمیتواند شد پس باید که حق تعالی ازلی باشد .

و دلیل دیگر آنکه : وجود حق تعالی عین ذات اوست پس نیستی

بروی محال باشد وان شاء الله بیان خواهد شد که وجود حق تعالی چون عین ذات است؛ رباعی :

حق را وجود خود جدائی نبود پیوسته ز هستیش رهائی نبود
آنکس که بر او بود وصف عدم شایسته منصب خدائی نبود

فصل

دلایل تو حید خدا و نفی تجسم و لذت و اله و زمان و مکان
نسبت با او و مباحث نفیس دیگر

اگر پرسند که : دلیل بر اینکه پروردگار شریک ندارد چیست؟
بگو که : دلیل بر این آیات قرآنی است «قل هو الله أحد» سوره
ایست که در اثبات یگانگی پروردگار نازل شده ، و از جمله آیات این آیه
است «الله لا اله الا هو الحي القيوم» یعنی الله ذاتیست که بغیر از او الهی
نیست و اوحی است و قیوم ، و عذقی نمازند که یگانگی پروردگار حاجت
بدلیل عقلی ندارد و دلیل نقلی بروی بسیار است بلکه ظهورش در دین
بمرتبه رسیده که احتیاج بذکر دلیل ندارد .

اگر پرسند که : دلیل بر اینکه پروردگار مثل و مانند ندارد و از
جنس هر چه هست نیست ؛ چیست ؟

بگو که : دلیل بر این آیه «لیس کمثله شیء» است که حق تعالی
خود را بدان وصف نمود . یعنی نیست مثل او چیزی .

دلیل دیگر بر این آنکه میگوئیم که : اگر چنانچه از جنس چیزی
باشد لازم آید که او را شریک باشد و ثابت نمودیم که او را شریک نیست .

و دلیل دیگر آنکه هر چه غیر ذات حق تعالی است همگی محتاجند

پس ذات باری تعالی از جنس چیزی نبود و به چیزی از جسم و عرض مانند نباشد.

اگر پرسند که : جسم و عرض چیست ؟ و دلیل بر احتیاجشان چیست ؟

بگو که : جسم نام چیزیست که او را طول و عرض و عمق بوده باشد و شك نیست که هر چه این چنین باشد محتاج خواهد بود باجزاء و بکسی که اجزاء را بهم ترکیب نماید و عرض چیزیست که قائم به جسم باشد و بی جسم موجود نتواند شد مثل رنگ و بو و طعم و امثال آن، پس ذات مقدس الهی نه به جسم مانند است و نه به عرض ؛ و الا لازم آید که محتاج بغیر باشد و احتیاج بر ذات حضرت باری تعالی محال است پس چون ثابت شد که ذات منزّه الهی به چیزی نمی ماند و از جنس چیزی نیست پس نتوان گفت که : خدا چونست ؟ و چه چیز است ؟ رباعی :

مانند خدا بهر چه نانی نبود هرگز باقی مثال فانی نبود
در ذات خدا چون و چه گفتن جهلست ز آن رو که ز جنس آنچه دانی نبود
و از آنچه گفتیم معلوم شد که کسی بکنه ذات حق سبحانه و تعالی
نمیتواند رسید زیرا که هر چه او را مثل و مانند نباشد مخلوق او را ادراک
نمیتواند نمود پس بنا بر این هر چه بخاطر گذرد و ذهن او را ادراک نماید
او غیر خداست ؛ رباعی :

در ذات خدا فکر بود عین خطا بشناس صفاتش از ره صدق و صفا
مخلوق بود هر چه بخاطر گذرد آلوده خاطر نشود ذات خدا

بس چون ثابت شد که پروردگار جسم نیست و بجیزی نمیماند بس باید اعتقاد نمود که از بدن و اعضا مثل چشم و گوش و زبان و دهان و دماغ و دست و پا و غیر آن ندارد بس اگر کسی اعتقاد کند که پروردگار بدن و اعضا دارد؛ کافر است، و همچنین اگر اعتقاد کند که خوردن و خوابیدن و نشستن و برخاستن و آمدن و رفتن و حرکت کردن و ساکن شدن بر ذات مقدّسش رواست؛ کافر است.

کیفیت تکلم خدا

بس باید اعتقاد نمود که پروردگار متکلم است باین معنی که چون خواهد که مطلبی را بیغمبران خاطر نشان نماید خلاق میکند در جسمی از اجسام مثل درخت و هوا و غیر آن کلام را و بسمع انبیاء میرساند.

فصل

دیگر باید اعتقاد نمود که آنچه مخلوق بدست و پا و سایر اعضا میکند خالق بی احتیاج بدست و پا و سایر اعضا آنرا میکند و چون کیفیت فعل الهی کسی را دانستن ممکن نیست پس نتوان گفت که فعل خدا چو نیست؛ رباعی:

ایزد که ز صنعتش یکی گردون است از فهم و خیال قدرتش بیرونست
بی نطق بامر «کن» بنا کرده جهان کردار خدا چو ذات او بیچونست

فصل

چون بیان کردیم که پروردگار جسم نیست و از اعضا منزّه است بس باید اعتقاد نمود که آنچه ما بحواس ظاهره مثل باصره و سامعه و شامه

و ذائقه و لامسه آنرا ادراك ميكنيم و آنچه بحواس باطن آنرا فهم مي نمايم پرورد گار بي احتياج بحواس ظاهر و باطن آنرا بجمع خصوصيات ميداند و ادراك مينمايد و هيچ چيز در هيچ وقت بر ذات مقدسش پوشيده نيست و چون عقل و فهم بكنه علم حقتعالی نمیتواند رسيد پس نتوان گفت كه علمش چونست ؛ رباعی :

سازنده طاق زر نگار گردون علمش بود از حساب و اندازه برون
هر ذره كه هست و بود و خواهد بودن داند همه را همیشه اما بيچون
و مخفی نماند كه جمعی كه طالب کیفیت علم حقتعالی نموده اند
غلطهای عظیم کرده اند .

فصل

چون ثابت شد كه پرورد گار جسم نيست پس بايد اعتقاد نمود كه در مكان نيست و در جهت نميباشد زيرا كه مكان و جهت مخصوص جسم است پس اگر كسي اعتقاد كند كه پرورد گار در آسمانست يا در زمين است يا در مشرقست يا در مغربست يا در شمالست يا در جنوبست ؛ كافرست . و بايد اعتقاد نمود كه پرورد گار با آنكه در مكان و جهت نيست در همه جا حاضر است با اين معنی كه قدرت بر همه چيز در همه جا در همه وقت يكسان دارد ؛ و همچنين علمش بر همه چيز در همه جا در همه وقت يكسان است . رباعی :

نشناخته كس ذات خدای متعال ز آنر كه نه شبه باشد او را نه مثال
با آنكه مكان و جا نباشد او را باشد همه جا با همه كس در همه حال

فصل

چون دانستی که نیستی بر ذات پروردگار روانیست پس باید اعتقاد نمود که زمانی نیست زیرا که زمانی چیزی را میگویند که در زمان پیدا شده باشد چون تواند بود که حق تعالی زمانی باشد و حال آنکه زمان وجود از وی یافته؛ رباعی :

سازنده روز و شب زمانی نبود هستی ده هر مکان مکانی نبود
در ذات خدا کجا و کی ممکن نیست ز آنرو که زمانی و مکانی نبود

فصل

و دیگر چون دانسته شد که پروردگار جسم نیست و در مکان وجهت نمیباشد پس باید اعتقاد نمود که دیدنی نیست و دیدنش در دنیا و آخرت محال است زیرا که شرط دیدن آنست که جسم در مکان وجهت برابر نظر بوده باشد تا دیده شود؛ و مابیان کردیم که پروردگار جسم نیست و در مکان وجهت نمیباشد پس دیدن وی محال باشد.

فصل

چون دانسته شد که حضرت حق سبحانه و تعالی جسم نیست و احتیاج به چیزی ندارد پس باید دانست و اعتقاد نمود که الم و لذت عارض ذات مقدّسش نمیشوند زیرا که لذت تغییریست که بسبب حصول چیزی که نفس بدان احتیاج دارد حاصل میشود، و الم تغییریست که بسبب فوت چیزی که نفس بدان احتیاج دارد حاصل میشود، پس چون احتیاج بر ذات مقدّس محالست؛ پس الم و لذت نیز بروی محال باشد.

و دلیل دیگر بر این آنکه اگر الم و لذت بر ذاتش روا باشد لازم میآید که مثل انسان و سایر حیوانات باشد و ما بدلیل دانستیم که ذات حق سبحانه و تعالی مثل و مانند ندارد.

و دلیل دیگر آنکه الم و لذت تابع مزاج است و مزاج مخصوص جسم است و ما بیان کردیم که پروردگار جسم نیست.

فصل

چون احتیاج بر ذات مقدس الهی محال است پس باید اعتقاد نمود که هیچ صفت حادث عارض ذاتش نمیشود زیرا که هر چه عارض ذات مقدسش شود البته باید که صفت نقص نباشد زیرا که نقص بروی محال است چرا که ناقص سزاوار پروردگاری نیست پس باید که صفتی که عارض ذات مقدس الهی شود از صفت کمال باشد و این نیز محال است زیرا که لازم میآید که پروردگار در کمال خود محتاج بغير باشد و لازم آید که پیش از حدوث این صفت ذات مقدس ناقص باشد و این محال است و چون ثابت شد که ذات حق تعالی از الم و لذت و صفت حادث و تغییر منزّه و مبرا است پس باید اعتقاد نمود که مراد از رضا و محبتش ثواب است و مراد از غضب و قهر و عداوتش عذاب و عقاب است.

فصل

اگر پرسند که : صفات ذات مثل علم و قدرت و حیات و سماع و بصر عین ذات واجب الوجودند یا زاید بر ذات چنانچه اشعریّه خیال کرده اند؟ بگو که : این صفات عین ذات اند.

اگر پرسند که : معنی اینکه این صفات عین ذات واجبند چیست؟-
 بگو که : معنی اینست که ذات کامل واجب الوجود بی آنکه
 صفت علم و قدرت و حیات و سمع و بصر عارض او شوند عالم و قادر و وحی
 و سمیع و بصیر است بخلاف ممکن الوجود که عالم و قادر و سمیع و بصیر
 نمیشود تا صفت علم و قدرت و حیات و سمع و بصر عارض او نشوند .
 اگر پرسند که : دلیل بر اینکه این صفات عین ذات واجب
 الوجودند چیست؟-

بگو که : اگر این صفات زاید بر ذات واجب الوجود باشند هر آینه
 ممکن خواهند بود زیرا که صفت محتاج است بموصوف و هر محتاج بغیر
 ممکن است و چون این صفات ممکن باشند هر آینه محتاج خواهند بود
 بخالق؛ و ظاهر است که غیر ذات واجب خالق این صفات نمیتواند شد؛ پس
 اگر ذات واجب الوجود خالق این صفات باشد در حالتیکه این صفات با او
 بوده اند پس لازم آید که این صفات پیش از وجود موجود بوده باشند و اگر
 چنانچه این صفات را آفریده است در حالتیکه بی این صفات بوده ؛ پس
 لازم آید که در کمال خود محتاج باشد بانضمام این صفات و هر چه کمال
 او بواسطه غیر باشد در حد ذات خود ناقص خواهد بود و نقص بر ذات با
 کمال ذی الجلال محال است با آنکه در نظر عقل ممکن نیست که از ذات
 ناقص این صفات صادر شود .

و دلیل دیگر آیه کریمه «لیس کمثله شیء» است چرا که اگر
 صفات ذات خالق زاید بر ذات باشند لازم آید که خالق مثل مخلوق باشد .

و دلیل دیگر «قل هو الله أحد» است و شك نیست که احدیت وقتی متحقق میشود که با ذات مقدس الهی صفات زایده نباشد .
 و بدانکه این تحقیق از ائمه علیهم السلام متواتر است از آن جمله سرور اولیا امیر المؤمنین صلوات الله علیه در بعضی از خطبه‌های خود فرموده که: من وصفه فقد قرنه ، و من قرنه فقد نساها ، و من نساها فقد جزأه ، و من جزأه فقد جهله ، یعنی هر که وصف کرد خدا را بصفات زایده پس او را قرین ساخت بغیر ، و هر که خدا را قرین ساخت بغیر پس دوئی در خدا قرار داد ، و هر که دوئی در خدا قرار داد پس بدستیکه جزو از برای وی ثابت نمود ، و هر که جزو از برای خدا قرار داد پس نشناخته است خدا را ؛ رباعی :

پنهان بود از فهم خرد ذات خدا باشد پنهان و عالم از وی پیدا
 ذاتش ز صفت بری ولی عین صفات عارف نکند صفاتش از ذات جدا

عدل

فصل

اگر پرسند که : عدل چیست ؟

بگو که : عدل اعتقاد کردنست باینکه حق تعالی آنچه بدو ناخوش و قبیح است نمیکند .

اگر پرسند که : دلیل بر این چیست ؟

بگو که : میدانیم که بدنمیکند مگر کسی که محتاج و نادان باشد چه اگر کسی داند قبیح را که قبیح است و احتیاج بآن نداشته باشد

هرگز آن قبیح را نخواهد کرد، و ما بدلیل دانستیم که حق تعالی بومه چیز داناست و بهیچ چیز محتاج نیست، پس البته قبیح نخواهد کرد و بد از وی سر نخواهد زد.

رباعی :

کردار خدا تمام احسان باشد ناخوش نکند کسی که رحمن باشد
بیشک نکند هر آنچه باشد ناخوش آنکس که نه محتاج و نه نادان باشد

نبوت

فصل

اگر پرسند که : نبوت چیست ؟

بگو که : نبوت اعتقاد کردنست باینکه خدا را پیغمبران می باشد که ایشان هادیان و راهنمایان خالقند و خاتم و افضل پیغمبران محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلوات الله علیه و علیهم است و حق تعالی در توراة و انجیل که بر حضرت موسی و حضرت عیسی نازل گردانیده مرده آمدن آنحضرت داده .
احمد که زبهر او جهان شده وجود هم اول انبیا و هم خاتم بود
موجود شد از بهر وجودش آدم هر چند که آمد او ز آدم بوجود

اگر پرسند که : دلیل بر راستی پیغمبران چیست ؟

بگو که : دلیل بر راستی پیغمبران معجزه است و معجزه چیز است که غیر خدا کسی قدرت بر آن نداشته باشد مثل مرده زنده کردن و کور را بینا ساختن و امثال آن، پس هر که دعوی پیغمبری کند و حق تعالی

دعای او را مستجاب نموده معجزه بر (۱) دست وی ظاهر سازد میدانیم که او در دعوی خود صادق است چرا که اگر کاذب باشد خدای دانای عادل دعای او را مستجاب نخواهد ساخت و معجزه بر (۲) دست او ظاهر نخواهد کرد زیرا که معجزه بر (۳) دست کاذب ظاهر ساختن و تصدیق کاذب قبیح است و ما بدلیل دانستیم که حق تعالی عادل است و از وی قبیح سر نهیزند و معجزات پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام بسیار است و علمای شیعه و سنی و سایر هفتاد و سه گروه از امت محمد ﷺ نقل معجزات آن حضرت کرده اند شیخ طبرسی گفته که : آنچه از معجزات آن سید کاینات ضبط نموده اند سه هزار معجزه است .

و بدانکه این معجزات غیر آن معجزاتی است که از امامان و جانشینان آن حضرت سرزده و مادرین رساله مختصری از معجزات آن حضرت ذکر مینمائیم .

از جمله معجزات آن حضرت امور عجیبه ایست که در شب ولادت و قبل از اظهار رسالت واقع شد و مختصری از آن اینکه در شب ولادت آن حضرت لرزه بر بنای کفر افتاده چهارده کنگره از ایوان کسری که پادشاه گبران بود افتاد و آتشکده فارس که هزار سال بود که آتش آن افسرده نشده بود افسرده گردید ، و دریاچه ساوه خشک شد ، (۴) و پادشاهان

۱ و ۲ و ۳ - در نسخ در هر سه مورد : «در» و قیاساً تصحیح شد .

(۴) در این باب نیکو سروده اند :

«آن شب که رسید سوی دنیا از سهم شکست طاق کسری»

«هم آتش تیز پارس بنشست هم آب بیجر ساوه شد پست»

از سر بر خود بزیر افتادند و سر برشان سرنگون گردید ، و علم ساحران و کاهنان بر طرف شد ، و در صبح ولادت آن عالی جناب جمیع بتان در بتخانه‌ها سرنگون گشتند .

و از جمله معجزات آن حضرت قبل از اظهار رسالت این بود که ابر بر سرش سایه می انداخت .

و دیگر آنکه آن آفتاب عالم تاب را سایه نبود ؛ رباعی :

امّی لقبی کز انبیا أعلم بود احمد نامی که سرور عالم بود

زان سایه بوی نبود همراه که بود محرم جانی که سایه نام محرم بود

و از معجزات آن حضرت بعد از اظهار رسالت که تا قیام قیامت خواهد بود قرآن است که کلمات و عبارات آن بر وجهی ترتیب یافته که حدّ بشر نیست و فصحا هر چند خواستند که يك سوره مثل سوره های قرآن بیاورند نتوانستند و عاجز شدند .

اگر پرسند که : بچه دلیل بدانیم که فصحای عرب همه از آوردن مثل قرآن عاجز شدند ؟-

بگو که : اگر قادر می بودند که مثل يك سوره قرآن بسازند میساختند و آن حضرت را الزام میدادند و هیچ حاجت نبود که لشکر کشیده جنگ و حرب نمایند و جان و مال خود را در معرض تلف در آورند . اگر گویند که : شاید ایشان مثل سوره قرآن ساخته باشند اما بما نرسیده باشد ؟-

بگو که : این احتمال باطل است چرا که دشمنان دین اسلام همیشه

بسیار بوده‌اند از یهود و نصاری و کبرایان و ملحدان پس میدانیم که اگر ایشان مثل سوره از سوره های قرآن میساختند دشمنان دین نقل میکردند و بما میرسید.

و دیگر از جمله معجزات آن حضرت انشقاق قمر است ماه را بیک اشاره دو نیمه کرد.

و دیگر از جمله معجزات آن حضرت آنکه بر جذع نخل خطبه میخواند و چون منبری از برای آن رسالت پناه ترتیب دادند و از بهر خطبه بمنبر رفت جذع نخل از مفارقتش ناله میکرد و آواز میداد مانند شتر ماده و چون حضرت آنرا در بغل میگرفت ساکن میشد.

و دیگر از معجزات آن حضرت آنکه زنی یهودیه که نامش عبده بود حضرت را بضيافت طلب نمود و گوسفندی را کشت و پخت و بزهرش آلوده ساخت و چون حضرت رسول و صحابه خواستند که از آن تناول نمایند کتف آن گوسفند بتکلم در آمده بگفت که: یا محمد مرا منخور که مرا بزهر آلوده نموده‌اند، و بعد از آن جبرئیل نازل شد و ایشان را تعلیم نمود که بسم الله بگویند و خدا را بعظمت یاد نمایند و بخورند و بعد از آن حجامت کنند و چون چنین کردند هیچ آسیبی از آن زهر بحضرت رسول ﷺ و سایر صحابه نرسید.

و باز نقل شده که اهل طایف گوسفند پخته را زهر آلود نمودند چون حضرت خواست که تناول نماید دست گوسفند بنطق در آمده گفت که: یا رسول الله مرا منخور که بزهرم آلوده ساخته‌اند.

و دیگر از جمله معجزات آنکه در خیبر سنگی را برداشته صحابه شنیدند که آن سنگ در دست مبارک حضرت رسول الله ﷺ تسیخ می‌کرد و بعد از آن سنگ را گفت که : پاره شو ، پس سه پاره گردید و هر يك بنوعی تسیخ می‌مودند :

و دیگر از معجزات آنکه در حدیبیه صحابه از تشنگی شکوه نمودند پس آن حضرت دست خود را در رکوه آب فرو برده از انگشتانش چشمه‌ها روان شد صحابه همگی سیراب شدند و اسبان را سیراب ساختند و ظرفها را پر آب نمودند .

و دیگر از معجزات آنکه قلیب حدیبیه خشک بود پس آن حضرت تیری از ترکش بیرون آورد به براء بن عازب داد و گفت که : ببر و در قلیب بنشان ، و چون چنین کرد دوازده چشمه از زیر تیر روان شد .

و دیگر از معجزات آن حضرت آنکه چهل کس از بنی هاشم را که هر کدام يك گوسفند می‌توانستند خورد بيك بای گوسفند یغنی (۱) و يك صاع نان سیر گردانید .

و دیگر از معجزات آنکه در مکه درختی را طلب نمود پس آن درخت بسوی آن حضرت بشتافت و هر شاخش را تسییحی و تهلیلی بود و باز درخت را فرموده : دو نیمه شد و باز فرمود تا دو نیمه بهم چسبیدند

(۱) - در برهان قاطع گفته : « یغنی بفتح اول و سکون ثانی و نون بتحتانی کشیده بمعنی بخته باشد که در مقابل خام است (تا آنکه گفته) و گوشت بخته شده و گرم و سرد را نیز گویند » .

و بعد از آن درخت را گفت که: گواهی بر رسالت من بده؛ پس درخت گواهی داد و باز درخت را فرموده بجای خود رفت. نقل کرده اند که این معجزه در مدینه در موضعی واقع شد که در آنجا شتران میکشند (۱).

و دیگر از معجزات آن حضرت آنکه چون بمدینه آمد در روز جمعه اهل مدینه بخدمتش رفتند و از کم بارانی شکوه نمودند پس آن حضرت دست برداشته دعا کرد پس فی الحال دعای آن حضرت مستجاب شده ابری پیدا شد و شروع در باریدن کرد و متصل می بارید تا آنکه در جمعه دیگر اهل مدینه بخدمت آن حضرت آمدند و از باران شکوه کردند که دیوارهای ما را خراب نمود و راه بر مسافران مابست پس آن حضرت دعا کرده بارندگی از مدینه بر طرف شد.

و دوم تبه شتر بتکلم در آمده با آن حضرت گفتگو نمود و سوسمار بتکلم در آمده بر رسالتش گواهی داد.

و دیگر از معجزات آن حضرت خبر از غیبت است که در میان اهل نقل متواتر است از آن جمله خبر داد که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با سه طایفه محاربه خواهد نمود بانا کثین و قاسطین و مارقین.

و دیگر خبر داد که محاسن مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخون سرش رنگین خواهد شد.

و دیگر خبر داد که حضرت امام حسن علیه السلام با اعدا صلح خواهد نمود و بزهر شهید خواهد شد و حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا بتیغ اعدا

(۱) - در يك نسخه: «میکشند».

کشته خواهد گردید و خبر داد که عمّار یاسر را اهل بغی خواهند کشت .
بدانکه آنچه ما از معجزات آن حضرت ذکر نمودیم قطره ایست
از دریائی و اندکی است از بسیاری .

و مخفی نماند که در نظر اهل فهم و بصیرت پیغمبری آن حضرت احتیاج
باین نوع معجزات ندارد بلکه هر که از ارباب فراست نظر بردین و آئین
آن حضرت کند و انواع طاعات و عبادات شب و روز را مشاهده نماید و
باحکام آن رسالت پناه از واجب و سنت و حرام و مکروه و مباح مطلع
شود یقین میکند که او پیغمبر بحق است و دین او دین خداست رباعی :
ختم رسل آنکه انبیا را شاه است هر کس که در و شک آورد گمراه است
بادیده دل هر که بدینش نگرد داند یقین که او رسول الله است
«رباعی» :

ختم رسل آن نور خداوند کریم حیران رخس مسیح و موسای کلیم
بادیده دل بهر طرف می نگریم روشن بود از پرتو آن در یتیم
نقلست که بعضی از کفار که با ایشان فهمی و بصیرتی بوده چون
جمال باکمال آن برگزیده خدای متعال را میدیده اند بی آنکه از وی
معجزه ببینند ایمان بر سالتش می آورده اند و میگفته اند که : روی او بروی
دروغگویان نمی ماند . بیت :

هر که را در دل ز نور حق مره است دیدن روی پیغمبر معجزه است
و جبهی دیگر در میان اثبات نبوت که اهل حدس و بصیرت را از

آن علم یقین حاصل میشود آنکه میگوئیم که :
 محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله دعوی میکرد که آن پیغمبری که در کتابهای
 آسمانی مثل تورا و انجیل مذکور است که خواهد آمد منم و من افضل
 و اکرم و أعلم پیغمبرانم و بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اوصیای من
 افضل از اوصیای پیغمبران دیگرند و بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست
 که همچنین دعوی بزرگی نمیکند مگر پیغمبر صادق القول یا همچون
 کذاب جاهل دنیا دوست هوی پرست لایبالی که او را از رسوائی باکی
 نباشد و هر که مشاهده احوال و اوضاع آن عالی جناب نماید علم جزم و
 قطع بهم میرساند که او همچون و کذاب و لایبالی نبوده پس ثابت میشود
 که او پیغمبر بحق صادق القول بوده .

و شمه از احوال آن حضرت آنکه بی پدر و مادر و معلم در میان قومی
 نشو و نما نمود که جاهل و کافر و مشرک بودند بت می پرستیدند ، و ملائکه
 را دختران خدا میدانستند ، و باعمال قبیحه و افعال شنیعه مثل قتل نفس
 و شرب خمر و زنا و لواط و قمار و امثال آن اشتغال داشتند و صاحب صفات
 ذمیه مثل تکبر و حرص و طمع و حسد و طول امل و غیر آن بودند .
 و آن حضرت چهل ساله بود که بامر رسالت مأمور شد و درین
 مدت در میان همچنین قومی بسر میبرد هر گز بوی نسبت عمل ناخوشی
 و صفت قبیحی نمودند بلکه او را کافران ابوالقاسم امین میگفتند و بامانت
 و راستی شهرت تمام داشت و بعد از آنکه اظهار رسالت نمود دلایل واضحه
 بر معرفت و خداشناسی نصب کرد و امت را بطریق مجاهده نفس و اکتساب

صفات حسنه و ترك خصال ذميمة راهنمائی نمود و بأعمال پسندیده مثل احسان و صلۀ رحم و ادای امانت و صدق و راستی و انواع طاعات و عبادات مأمور ساخت و از اعمال قبیحه مثل قتل نفس و شرب خمر و زنا و لواطه و کذب و خیانت و سرقت و قمار و غیر آن نهی فرمود و از برای هر يك از معاصی حدی و تعزیری تعیین فرمود و انواع معامله‌ها از بیع و اجاره و مضاربه و غیر آن ترتیب داد و از برای رفع خصومت و نزاع حکمها مقرر فرمود، پس هر که مشاهده این احوال و اوضاع و دین و آئین نماید یقین میکند که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم جاهل و کاذب نبوده بلکه پیغمبر بحق مؤید من عند الله بوده .

و دلیل علم و دانائی و راستی او همین بس است که حضرت مرتضی علی علیه الصلوٰة والسلام شاگرد و وصی و جانشین او بود و شک نیست که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام صاحب معجزات و کرامات است و استاد جمیع علما و فقها و فصحا و بلغاست و هادی همه عارفان و زاهدان و عابدان است و کمالات آن عالی جناب در درجه بود که بسیاری از کوتاه نظران گمان کردند که او رب العالمین است و مالک یوم الدین است و همچنین علم و دانائی و احوال و اوضاع و طاعات و عبادات و دعوات و معجزات و کرامات باقی ائمه اثناعشر علیهم السلام دلیل و ادحی است بر صدق و راستی سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم .

و بدانکه این دلیل که ما ذکر نمودیم حق سبحانه و تعالی در کلام مجید بدان اشاره فرموده و گفته که : قل إنما أعظکم بواحدة أن تقوموا

هستی و فرادی تم تفکر و اما با صاحبکم من جنه ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید، و شیخ طبرسی رحمة الله علیه در کتاب تفسیر در معنی این آیه کلامی ادا نموده که مضمونش اینست: که بگو ای نجل امت را که: من شمارا یک موعظه می کنم که اگر بدان عمل نمائید بحق میرسید و موعظه اینست که از برای خدا از روی اخلاص بی عناد و مکاره دزد و دویک با یستید و فکر کنید و چون فکر نمائید خواهید دانست که دعوی منصب عالی پیغمبری که پادشاهی دنیا و آخرت است نمیکنند مگر دیوانه که باک از سوامی نداشته باشد یا عقلی کامل که مؤید من عند الله باشد و کسی که مشاهده احوال حضرت رسول الله ﷺ نماید داند که دیوانه بی باک نیست پس باید که عاقل کامل مؤید من عند الله باشد.

فصل

معراج جسمانی آن حضرت

اگر از معراج برسند بگو که: واجبست اعتقاد نمودن که حضرت سید المرسلین ﷺ در یک شب حق تعالی بقدرت کامله خود او را از مکه معظمه بیت المقدس (۱) برد و بعد از آن او را با سمانها برده آثار عظمت و بزرگی خود را بوی نمود و باز در همان شب بمکه اش رسانید.

اگر پرسند که: دلیل بر این چیست؟

بگو که: این امریست ممکن و حق سبحانه و تعالی قادر است

- (۱) فیروز آبادی در قاموس گفته: «بیت المقدس که مجلس و که عظم».
- و طریحی (ره) در مجمع البحرین گفته: «و بیت المقدس یشد و یخفف».
- صاحب منتهی الارب گفته: «بیت المقدس که مجلس بمعنی بیت المقدس که عظم».
- زییدی در تاج العروس گفته: «و النسبة الیه: مقدسی و مقدسی».

بر همه چیز و در کلام مجید خبر از وقوع این داده و احادیث متواتره در این باب واقع شده ، پس میدانیم که بمعراج رفتن آن فخر بنی آدم حق است پس اگر کسی از روی جهل و سفاهت در این باب انکار نماید یاشک کند مؤمن نخواهد بود .

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقلست که هر که منکر سه چیز شود از شیعه مانیت : معراج ، سؤال قبر ، و شفاعت . رباعی :
 هر کس که بود منکر معراج رسول باشد کافر بنزد ارباب قبول (۱)
 پرهیز کن از منکر معراج نبی کو در ره دین هست فریبنده چو غول
 اگر پرسند که : کدام آیه قرآنی دلالت بر معراج دارد :-

بگو که : حق تعالی در سوره بنی اسرائیل فرموده (۲) که : «سبحان الذى أسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذى باركنا حوله لنريه من آياتنا إنه هو السميع البصير» و در سوره النجم (۳) گفته : «علمه شديد القوى ، ذمرة فاستوى ، وهو بالافق الاعلى ، ثم دنا فتدلى ، فكان قاب قوسين أو أدنى ، فأوحى إلى عبده ما أوحى ، ما كذب الفواد ما رأى ، أفتمازونه على ما يرى ، ولقد رآه نزلةً أخرى ، عند سدرة المنتهى ، عندها جنة المأوى» .

(۱) در هر چهار نسخه : «قبول» پس توهم بودن آن «عقول» از قبیل اجتهاد در مقابل نص است علاوه بر آنکه «قبول» انبب از «عقول» است چنانکه باندکی تدبر معلوم میشود .
 (۲) - نخستین آیه سوره نامبرده یعنی سوره «بنی اسرائیل = الاسراء» است .

(۳) - پانزده آیه از اول سوره «النجم» است .

اگر از کیفیت معراج پرسند؟

بگو که : احادیث در این باب بسیار است مادرین رساله مختصری از مضمون احادیثی که در کتاب امالی و کتاب من لایحضر و کتاب روضة الواعظین و کتاب مجمع البیان و تفسیر سلمی مذکورست ذکر مینمائیم . بدانکه حضرت جبرئیل علیه السلام حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه را بر براق سوار نمود و براق از الاغ بزرگتر و از استر کوچکتر بود و دو بال داشت و آن حضرت را بیت المقدس برد و آن حضرت در آنجا نماز گزارد و بعد از آن او را با آسمانها برد و اهل آسمانها او را تعظیم و تکریم نمودند تا آنکه بجائی رسید که اراده ایلی بدان تعلق گرفته بود و در آن مکان مقدس با پروردگار تکلم کرد و حق تعالی از برای وی تعیین وصی و جانشین نمود و ائمه را همگی از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلام تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم با اسم و صفت مذکور ساخت و نص بر امامتشان نمود ، و پنجاه نماز بر او و بر امت او فرض گردانید ، و آن حضرت بیست داخل شد و میوه بهشت را خورد ، و جهنم را مشاهده نمود ، و در وقت برگشتن گذرش بر پیغمبران افتاد و هیچ کدام چیزی نگفتند تا آنکه مرورش بحضرت موسی علیه السلام واقع شد پس از رسالت پناه صلوات الله علیه پرسید که : چند نماز پروردگار بر امت تو فرض گردانید ؟ رسالت پناه در جواب فرمود که : پنجاه نماز ، موسی گفت که : امت تو طاقت پنجاه نماز ندارند ، بر گرد و از حق تعالی طلب تخفیف کن ، حضرت رسالت پناه بنا بر شفاعت موسی بر گشت و طلب تخفیف نمود ، حق سبحانه و تعالی

دعای او را مستجاب ساخته ده نماز تخفیف داد ، و چون بر گردید و باموسی ملاقات نمود پرسید که چند نماز بر امت تو فرض شد ؟ حضرت در جواب فرمود که : چهل نماز ، باز حضرت موسی گفت : امت تو طاقت چهل نماز ندارند بر گرد و طلب تخفیف کن ، القصه حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم بالتماس موسی پنج مرتبه بر گردید و طلب تخفیف نمود در چهار مرتبه چهل نماز تخفیف یافت در هر مرتبه ده نماز ، و در مرتبه آخر پنج نماز تخفیف یافت چون نماز پنجم رسید دیگر قبول التماس حضرت موسی ننمود .

اگر پرسند که : چون شد که حضرت رسالت پناه در ابتدا طلب تخفیف ننمود تا آنکه بعد از التماس حضرت موسی طلب تخفیف کرد ؟ بگو که : ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لایحضر حدیثی نقل نموده که مضمونش این است که : زید فرزند حضرت امام زین العابدین علیه السلام از پدر خود پرسید و گفت که : ای پدر جد ما حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در وقتی که حق تعالی بروی پنجاه نماز واجب گردانید چرا خود طلب تخفیف ننمود تا آنکه بعد از شفاعت حضرت موسی طلب تخفیف کرد ؟ حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود که : حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم این چنین نبود که بروردگار او را امری فرماید و او فی الحال در مقام این در آید که طلب تخفیف نماید بلکه چون به حضرت موسی علیه السلام رسید و او شفاعت و التماس نمود سید المرسلین بنا بر اجابت شفاعت و التماس حضرت موسی علیه السلام بر گذشته طلب تخفیف نمود .

دیگر زید پرسید که چون شد که : نماز چون پنج رسید دیگر قبول

شفاعت حضرت موسیٰ ننمود؟ امام علیه السلام در جواب گفت که : سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم خواست که امت او با تخفیف در نماز اجر پنجاه نماز داشته باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که : «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها» و بنا بر این چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بزمین آمد جبرئیل علیه السلام بروی نازل شد و گفت که : پروردگار ترا سلام میرساند و میگوید که : این پنج نماز بنزد ما پنجاه نماز محسوب است . دیگرگزید گفت که : ای پدر پروردگار بی مکانست و او را بمکان وصف نمیتوان نمود پس چه معنی دارد که حضرت موسیٰ میگوید : بر کرد بنزد پروردگار و طلب تخفیف کن ؟

پس حضرت امام علیه السلام در جواب کلامی ادا فرمود که مضمونش اینست که : چنانچه در زمین مسجد خانه خداست و کسی که قصد مسجد نماید و بمسجد رود قصد خدا کرده است و بنزد پروردگار رفته همچنین در آسمانها مکانهایی باشد که کسی که بدانجا رود بنزد خدا رفته است .

(و نیز) ابن بابویه رحمة الله علیه (لیکن) در کتاب امالی حدیثی نقل نموده که مضمون بعضی از آن اینست که : حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در برگشتن از بیت المقدس گذرش بر قافله افتاد از قافله های قریش و ایشان شتری کم نموده بودند و ایشان را ظرفی پر آبی بود حضرت از آن آب خورد و تتمه آنرا ریخت و چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بمکه رسید در روز بایشان گفت که : الله تعالی امشب مرا بیت المقدس برد و آنرا پیغمبران و منزلهای ایشان بمن نمود و گذرم بر قافله قریش افتاد در فلان موضع و ایشان شتری کم کرده بودند و من از آب ایشان خوردم و باقی مانده را

بر یختم : پس ابو جهل بقریش گفت که : فرصت بدست شما افتاد اینجا بعضی هستند که بیت المقدس را دیده اند و احوال آنجا را خوب میدانند از محل پرسید که چند ستون و چند قنديل در بیت المقدس هست پس جبرئیل نازل شد و صورت بیت المقدس را در برابر آن حضرت آویخت پس از هر چه می پرسیدند جواب میداد و چون قریش جواب بر وجه صواب شنیدند گفتند که صبر میکنیم که تا قافله بیاید و آنچه در باب ایشان گفته پیرسیم حضرت رسول ﷺ فرمود که : دلیل بر راستی قول من اینکه قافله در وقت طلوع آفتاب خواهد رسید و پیش آهنگ شتران شتر خاکستری رنگ خواهد بود و چون روز دیگر شد مردمان بجانب عقبه رفتند که حضرت رسول الله ﷺ را امتحان نمایند پس همگی در انتظار قافله بودند که ناگاه قافله در همان ساعتی که حضرت رسول الله ﷺ خبر داده بود رسید و پیش آهنگ شتران شتری خاکستری رنگ بود ، از شتر کم کردن و آب ریختن پرسیدند باز آن چنان خبر دادند که حضرت رسالت پناه ﷺ فرموده بود .

و در تفسیر سلمی از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام منقولست که چون حضرت رسالت پناه خبر داد که قافله در وقت طلوع آفتاب خواهد رسید قریش بعضی را باستقبال قافله فرستادند و بفرستادگان سفارش نمودند که در هر موضعی که بقافله میرسید ایشانرا نگاه دارید و مگذارید که گفته محل ﷺ درست شود پس جبرئیل نازل شد نگذاشت که قافله توقف نماید و در همان ساعتی که حضرت رسالت پناه ﷺ

خبر داده بود رسید و قریش با وجود این معجزات ظاهره تکبیر و رزیدند و ایمان نیاروردند.

فصل

دلایل بر حدوث عالم

اگر پرسند که : جماعتی که ایشان مشرب فلاسفه دارند و گمان میکنند که آسمانها قدیمند و رخنه در آسمانها ممکن نیست و داخل شدن در آسمان محال است و از این راه منکر معراج جسمانی شده اند و گمان کرده اند که روح آن حضرت به معراج رفته نه جسم آن حضرت آیا ایشان را مؤمن میتوان گفت یا نه ؟

بگو که : صاحب این اعتقاد مؤمن نیست بلکه این مذهب زندیقانست که از روی ظن و گمان باین اعتقاد نموده اند و این اعتقاد مخالف اعتقاد جمیع پیغمبران و اوصیای پیغمبران است و ما دلایل معراج را بر وجه اختصار ذکر کردیم و از ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام روایات در حدوث عالم متواتر است و این آیه نیز صریح است در حدوث آسمانها : **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ** ، و ترجمه اش اینست که : بدرستی که پروردگار شما خداست آنچنان خدای که آفریده است آسمانها را و زمین را در شش روز که هر چه در شش روز آفریده شود حادث خواهد بود.

اگر پرسند که : حادث و قدیم چه معنی دارند؟

بگو که : «حادث» چیزی را میگویند که نباشد و پیدا شود ، و

«قدیم» آنست که همیشه بوده و هیچ وقت نبوده است که نباشد .
 اگر پرسند که : پیش از آسمانها روز و شبی نبود پس چون حق
 تعالی فرموده که : آسمان و زمین درشش روز آفریده شده ؟
 بگو که : میتواند بود که معنیش این چنین باشد که امتداد آفرینش
 آسمان و زمین آنمقدار بود که اگر آسمان و آفتابی می بود که بگردند
 شش روز میشد و اما بزمذهب کسی که عالم را قدیم میدانند این آیه معنی
 ندارد و ما در کتاب بهجة الدارین قدیم بودن عالم را بدلیل عقلی و نقلی
 باطل نموده ایم .

اگر پرسند که : خلقت آسمانها و زمینها چگونه واقع شد ؟
 بگو که : از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که چون حق
 سبحانه و تعالی خواست که خلق آسمانها نماید امر فرمود بادهارا که
 آبرا برهم زنند پس بادچندان آبرا برهم زد تا آنکه کفی بر روی آب
 جمع شد پس از آن از موج آب و کف دودی بی آتش بلندشد و آسمان
 گردید و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید باین اشاره کرده و گفته که :
 ثم استوی الی السماء و هی دخان (۱) و از سفر اول توراة نقل شده که :
 حق سبحانه تعالی در ابتدا جوهری آفرید و بنظر هیبت الهی آن جوهر
 گداخته شد و آب گردید پس از آن آب بخاری مثل دود
 بلند شد و آسمانها را از آن دود آفرید ، و بر روی آب کفی ظاهر شد
 مثل کف دریا و زمین را از آن خلق نمود ، و بعد از آن کوهها را آفرید

(۱) - آیه ۱۱ سوره مبارکه «فصلت» = «سورة السجده» .

وزمین را بدان ثابت گردانید، و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبه‌های خود خلق آسمانها را بطریقی که مذکور شد بیان فرموده. اگر پرسند که: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه مردمان را بدین اسلام دعوت کند بچه مشغول بود؟

بگو که: آن حضرت همیشه بخدا پرستی و دینداری و طاعت و عبادت مشغول بود شیخ مفید در کتاب روضة الواعظین (۱) گفته که: اجماع شیعه است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همیشه رسول و نبی بود اما مخفی میداشت روزه میگرفت و نماز میگذارد برخلاف آنچه قریش میکردند و چون چهل ساله شد حق سبحانه و تعالی جبرئیل را بروی نازل ساخت و فرمود که اظهار رسالت نماید و این اظهار در بیست و هفتم ماه رجب واقع شد.

فصل

عصمت انبیا از سهو و نسیان و خطا

اگر از عصمت انبیا پرسند؟ - بگو که: باید اعتقاد نمود که جمیع پیغمبران معصوم اند از جمیع معاصی و از سهو و نسیان.

اگر پرسند که: دلیل بر این چیست؟ -

بگو که: دلیل بر این آنکه حق تعالی عقلهای پیغمبران را کامل گردانیده، و دل‌های ایشان را بطاعت و محبت خود مشغول ساخته و دنیا را

(۱) - کذا در همه نسخ لیکن روضة الواعظین تألیف «فتال» است نه «مفید» پس گوید سهو القلمی روی داده است.

در نظر همت ایشان بیهوده گردانیده ، و شك نیست که صاحب این خال هرگز مرتکب گناه و معصیت نمیشود .

و دلیل دیگر آنکه اگر از پیغمبران گناه و معصیت سرزند باعث گمراهی امت میشود و قبیح است که خدای حکیم کسی را بر سالت فرستد که باعث گمراهی امت شود .

و دلیل دیگر آنکه پیغمبران بندگان مخلص پروردگارند و شیطان را بر مخلصان تسلطی نیست و ایشان را اغوا نمیتواند کرد زیرا که حق تعالی در قرآن از ابلیس نقل میفرماید که او گفت : لا غلبتہم اجمعین إلا عبادک منهم المخلصین و مضمون این دو آیه اینست که : ابلیس بحق سبحانه و تعالی میگوید که : من جمیع بندگان ترا اغوا میکنم مگر بندگان مخلص ترا ، پس هر گاه که ابلیس را بر پیغمبران تسلطی نباشد پس ایشان معصوم خواهند بود .

و دلیل دیگر آنکه صاحب معصیت فاسق است و بر قول فاسق اعتماد نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی در قرآن فرموده که : ان جاءکم فاسق بنباء فتیینوا ، و چون تواند بود که رسول خدا کسی باشد که بر قولش اعتماد نباشد ؟!

و دلیل دیگر آنکه اگر از نبی معصیت واقع شود ظالم خواهد بود و میل کردن بجانب ظالمان جایز نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی در قرآن فرموده که : ولا ترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و چون در عقل جایز باشد که پروردگار کسی را منصب پیغمبری دهد که میل بجانب

وی حرام باشد !؟

و دلیل دیگر آنکه عاصی ظالم است و ظالم شایسته پیغمبری نیست
چرا که حق تعالی در کلام مجید گفته که : لا ینال الظالمین یعنی
عهد من که پیغمبری و امامت است بظالمان نمیرسد .

و دلیل بر عدم سهو و نسیان ایشان آنکه فرستادن پیغمبران از
برای اینست که مردمان را بحق راهنمایی نمایند پس اگر از گناه و سهو
و نسیان مبرا و منزّه نباشند از قول ایشان علم بهم نخواهد رسید و این
خلاف غرض الهی است زیرا که در قرآن در آیات متعدده نهی از عمل
بظن فرموده پس بنا برین هر معصیتی و سهوی که سنیان پیغمبران نسبت
داده اند همه افتراست .

ولادت و وفات و عمر پیغمبر اکرم

اگر پرسند از ولادت و وفات و مقدار عمر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بگو که: آن حضرت بر اویت معتبر در روز جمعه بعد از طلوع فجر در
سنه فیل در مکه متولد شد و بعد از آنکه عمر شریفش بچهل رسید حق تعالی
اورا رسول گردانید و بعد از آنکه منصب رسالت یافت سیزده سال در مکه بود
و مردمان را از خویش و بیگانه بدین اسلام دعوت مینمود و جماعتی کثیر
بشرف اسلام مشرف گردیدند و بعضی از اهل مدینه بمکه آمده بشرف
اسلام رسیدند تا آنکه خدیجه و ابوطالب که حامی آن حضرت بودند
وفات یافتند بعد از آن حضرت رسالت پناه باذن پروردگار از سنگدلان
مکه هجرت نموده بمدینه رفت و ده سال در مدینه خلق را بدین اسلام

دعوت می نمود و بعد از ده سال از دارالفنا بدارالبقا رحلت نمود و عمر شریفش شصت و سه سال بود.

اگر پرسند که پدر آن حضرت عبدالله و مادرش آمنه در چه وقت وفات یافتند؟

بگو که: عبدالله فوت شد و آن حضرت دو ماهه بود و بعضی گفته اند که پیش از تولد آن حضرت وفات یافت، و دیگر قولهاست و مادرش آمنه فوت شد و آن حضرت چهار ساله بود.

امامت

فصل

اگر پرسند که امامت چیست؟

بگو که: امامت اعتقاد کردنست باینکه دوازده امام که اول ایشان امام المتقین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و آخر ایشان حضرت مهدی علیه الصلوة والسلام ائمه بحقند و شیعیان و تابعان ایشان از اهل نجات اند «رباعی»:

از بعد نبی خواجه خورشید غلام میدان که دوازده امام اند امام
آن مهر جهان فروز و ستم نیست که مهر گردد بدوازده مهرش دور تمام
اگر پرسند که: دلیل بر امامت ائمه اثنا عشر چیست؟

بگو که: دلیل بر این مدعی بسیار است و فقیر در کتاب اربعین (۱) چهل دلیل بر امامت ائمه اثنا عشر ذکر نموده ام و درین رساله چند

۱ - کتاب اربعین از مشاهیر مؤلفات مصنف (ره) است که از باب تراجم در شرح حال مصنف (ره) آنرا نام برده اند.

دلیل از آن دلایل بوجه اختصار ذکر میشود

دلیل اول آنکه شیعه اثنا عشری همیشه در همه جا بسیار می بوده اند و همگی نقل نموده اند که حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را وصی و جانشین خود ساخت و همچنین تا حضرت صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَام هر يك از ائمه دیگری را وصی و جانشین خود گردانیدند پس بنقل متواتر شیعه که همیشه در اطراف عالم پراکنده و منتشر بوده اند دانستیم که ائمه اثنا عشر ائمه بحقند.

اگر گویند که: سنیتان نیز در عالم بسیارند و در هر زمان میگویند و نقل میکنند که هر يك از ابوبکر و عمر و عثمان امامند؟

بگو که: سنیان اگر چه در هر زمان میگویند که این جماعت امامند ولیکن نقل نمیکنند که حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایشان را وصی و جانشین خود ساخت.

و اگر گویند که: سنیان پس بچه دلیل این جماعت را امام میدانند؟

بگو که ایشان میگویند که: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بی تعیین جانشین از دنیا بیرون رفت و چون کار دنیا و دین بی وجود امام منتظم نمیشود و ابوبکر و عمر و جماعتی از جاهلان صحابه حضرت رسالت پناه را غسل نداده و دفن نکرده در سقیفه بنی ساعده جمعیت نمودند و بی مصلحت علی بن ابی طالب که باب مدینه العلم است و علمای صحابه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و غیر هم در تعیین امام شروع در نزاع و جدال نمودند تا آنکه

عاقبت ابو بکر و عمر از راه مکر بر انصار غالب آمدند و عمر دست ابو بکر را گرفته با وی بیعت نمود و چند صحابی دیگر در بیعت موافقت با وی نمودند بنابراین ابو بکر امام شد و عمر وصی ابو بکر است و ابو بکر او را امام ساخت ، و عثمان بموجب وصیت عمر جماعتی با وی بیعت نمودند و بیعت امام شد اینست دلیل عمده سنّیان بر امامت این سه یار .

اگر پرسند که : آیا سنّیان گفته اند که : امامت بیعت چند نفر حاصل میشود ؟

بگو که : جماعتی را اعتقاد اینست که امامت حاصل نمیشود مگر بر رضای جمیع علما که در آن عصر هستند و این طرفه است که با این حال ابو بکر را امام میدانند با آنکه در صحیح بخاری و مسلم و غیر آن از کتابهای سنّیان مذکور است که علی بن ابی طالب که سرور علماست و باقی بنی هاشم تا ششماه بخلاف ابو بکر راضی نبودند و روایات بسیار در کتاب اربعین از کتابهای سنّیان نقل کرده ایم که دلیلند بر اینکه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام هرگز بخلاف ایشان راضی نشد بلکه از ابو بکر و عمر و عثمان شکوه میکرده و میگفته که : بر من ظلم کرده اند و حق مرا غصب نموده اند و خطبه شقشقیه و غیر آن دلیل است بر این مدعا .

و دیگر راویان اهل سنت همگی اتفاق دارند که سعد بن عباده که سید و بزرگ خزرج است و از قبای انصار است با تا بعانش با ابو بکر و عمر بیعت نکردند و اهل نقل گفته اند که : عاقبت خالد بن ولید از برای خاطر عمر سر راه بر سعد گرفت و بتیر او را هلاک گردانید و شهرت داد که جنّیان

اورا کشتند و از عجایب اهل سنت آنکه قاضی انقضاة ایشان که بغایت اؤرا بزرگ میدانند گفته : اجماع وقتی درست شد که سعد بن عباده را کشتند و قبیح این قول بر عاقل پوشیده نیست .

ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه گفته که :

فروة بن عمرو با ابوبکر بیعت نکرد و گفت که : بیعت نمیکنم مگر باعلی و این مرد از بزرگان صحابه است . باز در همین کتاب گفته که : خالد بن سعید بن العاص با ابوبکر بیعت نکرد و گفت که : بیعت نمیکنم مگر باعلی . القصة چون بسیاری از علمای سنّی یافتند که اجماع بر خلافت ابوبکر واقع نشده بنا بر این ترك ابن قول کردند جماعتی گفته اند که : چون پنج کس با کسی بیعت کنند امام میشود و گفته اند که : خلافت ابی بکر بیعت پنج کس واقع شد عمر و ابو عبیده و اسید بن خصیر و بشیر بن سعد و سالم مولی ابو حذیفه . و گفته اند که : امامت عثمان نیز بر ضای پنج کس حاصل شد و این مذهب اکثر فقها و متکلمین اهل بصره است و جماعتی از علمای کوفه اعتقاد کرده اند که خلافت برضا و بیعت دو کس بهم میرسد چنانچه دعوی بدو گواه ثابت میشود و جماعتی دیگر گفته اند که : خلافت بیعت يك کس ثابت میشود ای مردمان با انصاف ملاحظه نمائید و بینید که محبت سه یار چون سنّیانرا حیران ساخته و بفکرهای غلط انداخته .

اگر پرسند که : سنّیان در امام چه شرط کرده اند .

بگو که : در امام هفت شرط کرده اند :

اول آنکه عادل باشد و این طرفه است که عدالت

در امام شرط میدانند و با این خیال سه یار را امام میدانند

با آنکه حضرت رسول ﷺ را مخالفت بسیار نموده اند و ما در کتاب اربعین ذکر آن نموده ایم و اندکی از آن عنقریب ذکر خواهد شد.

دوم - آنکه عالم باشد و این طرفه است که علم را شرط امام میدانند بالاین حال سه یار را که در علم کامل نبودند امام میدانند .

و نقلست که در هفتاد موضع امیر المؤمنین علیه السلام اشتباه عمر را بیان فرمود و در هر مرتبه عمر می گفت که : لولا علمي لهلك عمر ؛ یعنی اگر علی نمی بود عمر هلاک میشد .

ابن ابی الحدید که از علمای ایشانست و غیر او نقل کرده اند که عمر منع کرد از بسیاری مهر و گفت که هیچ کس باید : زیاده از مهر سنت مهر نکند ، پس از روی قرآن زنی او را الزام داد پس عمر گفت : کل الناس أفتقه من عمر حتی ربات الحجال ؛ یعنی جمیع مردم دانانترند از عمر حتی زنانی که در حجله ها پرورش یافته اند .

و باز ابن ابی الحدید نقل کرده که : روزی عمر گذرش بکودکان افتاد که بازی میکردند پس بکودکان گفت که از زمانی که از شما جدا شدیم خیر ندیدیم پس کودکی گفت که : تو این را میگوئی و حال آنکه رسول الله ﷺ را دیده و خیر تمام دیدن آن حضرت است پس عمر خاکی برداشت و در دهن گذاشت و گفت که : کل الناس أعتقل من عمر حتی الصبیان ، یعنی جمیع مردمان از عمر عاقل ترند حتی کودکان .

و در کتاب اربعین بیان جهل ایشان نموده ایم .

سیم - آنکه کروکور نباشد .

چهارم - آنکه بیدست و پا نباشد .

پنجم - آنکه از اهل رأی و تدبیر باشد .

ششم - آنکه شجاع باشد و این طرفه است که با آنکه شجاعت را

شرط میدانند سه بار را امام میدانند و حال آنکه ایشان در چند غزوه با وجود نبی بیغمبر از فرار فرار کرده اند .

هفتم - آنکه قرشی باشد و جماعتی این شرط را قبول ندارند .

دلایل امامت ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام

عصمت در امام شرط است

اگر پرسند که : شرط امامت بمذهب شیعه چیست ؟

بگو که : بمذهب شیعه امام میباید که معصوم باشد از جمیع

گناهان و سهو و نسیان ، و هر چه دلالت بر عصمت انبیا میکند دلالت بر عصمت ائمه نیز میکند و دلایل عصمت انبیا در نبوت مذکور شد .

و دلیل دیگر آنکه میگوئیم که : چون مردمان معصوم نیستند و

برایشان خطا جایز است پس ناچار است از امامی که ایشانرا راهنمایی

کند و از خطا بصواب رساند پس اگر امام نامعصوم و جایز الخطا باشد لازم

آید که او را نیز امامی باشد و این باطل است زیرا که خلاف اجماع است

و لازم می آید که در هر زمان امامان غیر متناهی باشند و این محال

عقل است .

و دلیل دیگر آنکه امام حافظ شرع است پس اگر معصوم نباشد

شرع بوی محفوظ نخواهد شد پس چون شیعه اثنا عشری عصمت را در امام

شرط میدانند بنابراین واجب میدانند که تعیین امام از جانب خدا باشد نه از جانب خلق ، زیرا که عصمت امریست مخفی و پوشیده و بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی بر آن اطلاع ندارد و بسا باشد که خلق با کسی بیعت کنند و در واقع منافق باشد .

و دیگر در امام شرط میدانند که اعلم و اشجع و اکرم باشد تا آنکه تقدیم مفضول بر فاضل لازم نیاید زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است
مفاسد شرط ندانستن عصمت در ائمه

بدانکه چون سنیان در امام عصمت شرط نکرده اند و لازم ندانسته اند که تعیین امام از جانب حق تعالی بوده باشد و بیعت يك کس یا دو کس یا پنج کس را در تعیین امام کافی دانسته اند ؛ بنابراین با جماعتی از بنی امیه و بنی عباس بیعت کردند و ایشان را خلیفه دانستند با آنکه ایشان منافق بودند و در ایام امامت و خلافت خود کمال فسق و فجور ظاهر ساختند و اهل بیت رسول الله ﷺ را سب نمودند و تا بقتل با ایشان همراهی کردند .

یزید و فجایع او

از آن جمله با یزید بیعت کردند و معلوم است که او در اندک وقتی چه کارها کرد فرزند رسول خدا را شهید نمود ، و خانه خدا را خراب ساخت ، و مدینه رسول ﷺ را غارت کرد ، و اهل مدینه را بقتل رسانید .

جنایات عبدالملک و حجاج

و از جمله بنی امیه که با وی بیعت نمودند و بیعت خلیفه و امام شد عبدالملک مروان بود که کمال دشمنی با اهل بیت رسول الله ﷺ می نمود

و حجاج بن یوسف بنیابت او حاکم عراق بود و حجاج ملعون نیست که
بامر عبدالملک بمنجنیق خانه خدارا خراب نمود .

ابوالبقاء شافعی در کتاب حیاة الحیوان گفته که : آنچه حجاج
ایشان را بقتل رسانید در غیر معرکه جنگ صد و بیست هزار کس بود و
نقل نموده که : پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان او مردند ، و از
جمله این سی هزار زن شانزده هزار زن برهنه بودند ، مرد و زن را در
یکجا حبس مینمودند زندانش سقف نداشت در تابستان در آفتاب و در
زمستان در باران بسر میبردند ، و چون مرد و بجهنم واصل شده شتاد هزار
کس در زندان او بودند و بعضی گفته اند که : محبوبان سیصد هزار کس
بوده اند و نقل نموده که روزی از نویسنده خود پرسید که : چند کس را
بتهمت کشته ایم؟ - در جواب گفت که : هشتاد هزار کس ، و باین حال بیست
سال حاکم عراق بود .

و نقل نموده که چون حجاج متولد شد سوراخ دبر نداشت پس
سوراخ نمودند و میگویند که : بهترین لذتها در پیش من خون ریختن است .

ولید فاسق

و دیگر از جمله جماعتی که بیعت امام سنیان شد ولید بن یزید
فاسق است صاحب حیاة الحیوان نقل نموده که : ولید مشغول بشراب خمر
بوده و باهو و لعب و عیش و طرب میگذرانید و با سازندگان و نوازندگان
بسر میبرد و عود نوازی میکرد و بجائی که میرفت دف نوازان دف میزدند
و آن مقدار فسق و فجور از وی صادر شد که او را فاسق نام کردند و نقل کرده

که مست بود و با کنیزی مباشرت کرده بود در این اثنا مؤذنان آمدند و خیر کردند که وقت نماز است باید که بیرون آید و با مسلمانان نماز گزارد، ولید ملعون در عالم مستیها قسم خورد که این کنیزك جنب را میفرستم که پیش نمازی ایشان بکند پس کنیزك جنب مست رخت و لیدرا پوشیده آمد و پیش نمازی اهل سنت و جماعت نمود و برگشت.

و باز نقل نموده: که ولید بر که از شراب پر نموده بود و چون نشاطی بهم میرسانید خود را در آن بر که می انداخت. و دیگری ادیها ازین ملعون نظر بدین اسلام واقع شده که نقلش بی ادبیست.

مخفی نماند که سنن اهل این قبیل امامان بسیار داشته اند یقین که هر که ترك اهل بیت رسالت نماید که عصمت و طهارت ایشان بدلیل ظاهر شده بدام این چنین امامان خواهد افتاد.

هر که گریزد ز خراجات شاه بارکش غول بیابان شود

دلیل دوم - بر امامت ائمه اثنا عشر آنکه از حضرت رسول الله ﷺ پرسیدند که: خلیفه بعد از تو چند است؟ - در جواب فرمود که: خلیفه بعد از من دوازده است، و این حدیث را سنن اهل این در کتابهای معتبر خود مثل صحیح بخاری و مسلم و مسند احمد بن حنبل و غیر آن عبارات مختلفه نقل نموده اند و يك عبارت از آن عبارات اینست: «لا يزال هذا الامر قائماً حتى تقوم الساعة و يكون فيهم اثني عشر خليفة كلهم من قريش» و عبارتی دیگر این چنین است: «إن هذا الامر لا ينقض حتى يمضي فيهم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش» و عبارات دیگر نیز واقع شده القصه این حدیث از احادیث

صحيحه اهل سنت است و هيچ سنّی در صحّتش شك نمیتواند نمود
 واحاديث شيعه درين باب زياده از آنست كه درين مختصرات گنجد و در
 احاديث شيعه و بعضی از احاديث سنّيان نام ائمهٔ اثنا عشر مذکور است
 و در كتاب اربعين نقل اين احاديث نوده ايم و اين دليل واضحي است بر
 امامت ائمهٔ اثنا عشر زيرا كه شيعه و سنّی از حضرت رسول ﷺ نقل
 کرده اند كه: امت من هفتاد و سه گروه خواهند شد يك گروه از آن ناجی
 و رستگارند و باقی همه از اهل نارند و درين هفتاد و سه گروه ديچ طایفه
 غير شيعهٔ اثنا عشری امام را دوازده نمیدانند پس معلوم شد كه گروه ناجی
 شيعهٔ اثنا عشریست و ائمهٔ اثنا عشر ائمهٔ بحقند و مخفی نماند كه در سفر
 اول توراة حق تعالى مرّدهٔ پيدا شدن حضرت رسول و دوازده امام از نسل
 اسماعيل بحضرت ابراهيم داده و ما عبارت توراة را در كتاب اربعين ذكر
 نموده ايم .

دليل سيم بر امامت ائمهٔ اثنا عشر - آنكه هر يك از ايشان دعوی
 امامت كردند و معجزات ظاهر ساختند و شك نيست كه هر كه دعوی امامت
 نمايد و معجزه ظاهر سازد امام خواهد بود چنانچه در نبوت مذکور شد
 و معجزات ايشان در كتابهای شيعه و سنّی مذکور است و شيعيان كتابهای
 بسيار در بيان معجزات ايشان تصنيف کرده اند و اين رساله گنجایش ذكر آن
 ندارد .

دليل چهارم - آنكه در ميان شيعه و سنّی مشهور و معروفست
 و سرحد يقين رسیده كه حضرت رسول الله ﷺ نزديك بزمان وفات متوجه

امت شده گفت : اِنْسِي تَارِكٌ فَيْكُم مَّا اِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا اَبْدًا
 كِتَابُ اللَّهِ وَعَتْرَتِي اَهْلُ بَيْتِي ، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرْدَا عَالِي الْحَوْضِ ؛ وَمَعْنِي
 اَيْنَسْتُ كَه : بدرستی که میگذارم در میان شما چیزی را که اگر بدان بچسبید
 هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و عترت من که اهل بیت منند و این
 کتاب و عترت از هم جدا نمیشوند تا آنکه در پیش حوض کوثر بمن رسند .

دلالت حدیث «ثقلین» بر امامت دو ائمه امام

اگر پرسند که : این حدیث چون دلیل است بر امامت ائمه اثناعشر

و حقیقت مذهب شیعه اثناعشری ؟-

بگو که : از این حدیث فهمیده میشود که تا بروز قیامت همیشه
 معصومی از اهل بیت پیغمبر با کتاب خدا می باشد که پیروی وی باعث
 گمراهی نمیشود و غیر شیعه اثناعشری گروهی دیگر از هفتاد و سه گروه
 امت رسول الله ﷺ این مذهب ندارند .

پس معلوم شد که گروه رستگاران هفتاد و سه گروه شیعه اثناعشری
 است ، و ائمه بحق ائمه اثناعشرند .

دلیل پنجم - قول حق تعالی است که : «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ
 الصَّادِقِينَ» و ترجمه آن این است که : از خدا بترسید و با صادقان باشید .
 اگر پرسند که : این آیه چون دلیل است بر مدعا ؟-

بگو که : از این آیه فهمیده میشود که واجب است با صادقان بودن
 و پیروی ایشان کردن و امامان شیعه باتفاق شیعه و سنتی صادق بوده اند و
 آیه «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا»

دلیل صدق ایشان است و حاصل معنیش این است که: «الله تعالی دور می سازد شما را ای اهل بیت از رجس و قبیح و پاک میگرداند شما را. بخلاف امامان سنیان که صدق و راستی ایشان معلوم نیست چرا که در صدق و راستی ایشان خلاف است و طایفه شیعه همیشه ایشان را فاسق و ظالم و کاذب میدانسته اند پس معلوم شد که ائمه بحق ائمه اناعشوند و گروه راستگاران از هفتاد و سه گروه شیعه اناعشری است که پیرو صادقان و راستانند که صدق و راستی ایشان باجماع و اتفاق ثابت است.

دلیل ششم - آنکه بیان کردیم که امام می باید که معصوم باشد و امام مخالفین باجماع معصوم نبوده پس ثابت شد که ائمه بحق ائمه اناعشوند.

دلیل هفتم - آنکه بیان کردیم که امام میباید که أعلم ناس باشد و امامان مخالفین باجماع أعلم نبوده اند پس ثابت شد که ائمه بحق ائمه اناعشوند.

دلیل هشتم - قول حق تعالی است که: «لاینال عهدی الظالمین» و ترجمه آن این است که عهد من که امامت است بظالمان نمیرسد.

دلیل نهم - قول حق تعالی است: «ولاترکنوا الی الذین ظالموا فتمسکم النار» و ترجمه آن این است که: میل نکنید بظالمان که آتش می گیرد شما را.

دلیل دهم - قول حق تعالی است «إن جاءکم فاسق بنیاً فتبیّنوا» و مضمون آن این است که: بقول فاسقان عمل نکنید.

و چه دلالت آیات سه گانه بر مدعی مذکور

اگر پرسند که : ازین سه آیه چون فهمیده میشود که مذهب حق مذهب شیعه اثناعشری است و ائمه بحق ائمه اثناعشرند ؟

بگو که : ازین سه آیه فهمیده میشود که امامت بظالمان نمیرسد و میل بظالمان نباید کرد و بقول فاسقان عمل نباید نمود و امامان سنیان ظالم و فاسق بوده اند پس امامت ایشان باطل باشد .

مطاعن ابوبکر و عمر

اگر پرسند که : بچه دلیل امامان سنیان ظالم و فاسق بوده اند ؟

بگو که : ابوبکر و عمر و عثمان سالها کافر و بت پرست و شارب الخمر بودند و بعد از آن که قبول اسلام نمودند باعتبار سنیان در چندین موضع مخالفت حضرت رسول ﷺ نمودند از آن جمله در وقتی که حضرت رسول ﷺ در حدیبیه با کفار صلح نمود عمر بر آن حضرت اعتراض کرد و خاطر مبارکش را رنجانید و در اسلام شك آورد و گفت که : ماشککت منذ یوم اسلمت الی یومئذ ؛ و این حدیث در کتاب الجمع بین الصحیحین که از عمده کتابهای سنیان است مذکور است و این حدیث صریح است در شك آوردن عمر .

تخلف از جیش اسامه

و راویان شیعه و سننی نقل نموده اند که سید المرسلین ﷺ در مرض الموت اسامه غلامزاده خود را امیر ساخت و امر کرد که ابوبکر و عمر و غیر ایشان از مهاجر و انصار در خدمت اسامه بچنگ کفار روند و اسامه

خیمه‌ها بیرون زد و حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمود که: آنفذواجیش
 أسامة لعن الله من تخلف عن جيش أسامة ، یعنی روانه سازید لشکر اسامه را
 ولعننت خدا بر کسی که از لشکر اسامه تخلف نماید . و غرض حضرت
 رسالت پناه یکی این بود که مدینه از منافقین خالی باشد و کسی از منافقان
 نماند که با حضرت مرتضیٰ علی عليه السلام در امامت منازعه کند و غرض دیگر
 آن حضرت این بود که خاطر نشان عاقلان شود که ابوبکر و عمر و عثمان
 هر گاه قابلیت سرداری لشکری نداشتند چون قابلیت امامت کل عالمیان
 داشته باشند و غرض دیگر اینکه زیر کان بفهمند که ابوبکر و عمر و عثمان
 اگر لایق امامت میبودند حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در وقت مرض الموت
 ایشان را از خود دور نمیساخت .

و تمة حکایت اینست که :

ابوبکر و عمر و عثمان با منافقان در بیرون رفتن با اسامه آن مقدار
 تغافل کردند و تساهل ورزیدند که مرض حضرت رسالت پناه اشتداد بهم
 رسانید و در این اثنا ابوبکر و عمر و عثمان و جمعی دیگر از منافق و مؤمن
 بمجلس حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حاضر شدند پس رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت که:
 ای تونی بدواة و قرطاس اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعدی ؛ یعنی که قلم و
 کاغذ بیاورید تا بنویسم از برای شما چیزی که تا بعد از من گمراه نشوید و
 چون معلوم بود که غرض حضرت اینست که نصّ روز غدیر را تازه سازد
 و تصریح بامامت حضرت امیر نماید عمر گفت بنابر روایتی که «قد غلب
 علیه المرض عندکم القرآن حسبنکم کتاب الله» یعنی بتعمیق مرض بر او

غالب شده و قرآن در پیش شماست بس است شمارا کتاب خدا. این عبارت در کتاب جمع بین الصحیحین است که از عمده کتابهای سنن است و در کتابهای دیگر نقل شده که عمر گفت که: «ان الرجل لیهرجر» یعنی بدزستیکه این مرد هذیان میگوید بهمه حال نگذاشت که وصیت نوشته شود و آواز در مجلس حضرت بلند شد پس حضرت فرمود که: بیرون روید که سزاوار نیست که نزاع در پیش من واقع شود.

مخفی نماند که هر گاه آن روز این وضع پیش نمی آمد و می گذاشتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله مقصود خود را بیان کند و وصیت خود را بنویسد مردمان میدانستند که تابع که باید شد پس در خلافت هرگز خلاف نمی کردند و بوادی ضلالت نمی افتادند و یکدیگر را بناحق نمی کشتند.

نقلست که: ابن عباس هر گاه که این قضیه را یاد میکرد چنان میگریست و اشک از دیده میریخت که زمین تر میشد و میگفت که: مصیبت بزرگتر آن بود که نگذاشتند که رسول صلی الله علیه و آله وصیت نامه بنویسد و امت را از ضلالت برهاند و از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که مقدار يك محجمه خون ریخته نمیشود که کسی که منع از این وصیت پیغمبر کرد در آن شریک نباشد.

و اینطرفه است که نوای که از بزرگان علمای سنن است در شرح صحیح گفته که: اجماعت که منعی که عمر کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در نوشتن وصیت نامه دلیل بردانائی عمر است چرا که عمر میدانست که حضرت رسول چیزی خواهد نوشت که بر مردم دشوار باشد و مخالفت از

نمایند و مستحق دوزخ شوند نظر کن ای عاقل و ببین این قائل را که عمر را از حضرت سید المرسلین اعلم شمرده .

باقی حکایت آنکه :

چون حضرت سید المرسلین از دنیا رفت هنوز آن حضرت را دفن ننموده ابو بکر و عمر و جماعتی دیگر در سقیفه حاضر شدند و مردم را گفتند که : علی بن ابی طالب میلی به خلافت ندارد و عرب نیز بخلافت او میل ندارند چرا که خویشان ایشان را بسیار کشته و بعد از گفته‌گوهای بسیار عمر دست ابو بکر را گرفته با وی بیعت نمود و جاهلان را گمان آنکه بیعت امامت درست میشود پس از آن از بعضی برضا و از بعضی بزور بیعت گرفتند و در کتاب اربعین حکایتهای بسیار از کتابهای سنن نقل نموده ایم که دلالت دارند بر اینکه بزور و حیل از مردم بیعت میگرفتند و چون حضرت امیر از ماتم سید المرسلین صلی الله علیه و آله فارغ شد جاهلان و فاسقان بسیار بر سر ابو بکر جمعیت نموده بودند و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر رضی الله عنه را بصبر و وصیت کرده بود بنا بر این بوصیت آن عالی جناب عمل نموده شمشیر را از غلاف نکشید و بعد از آنی که جاهلان را نصیحتها کرد و سودی نداد طریقه صبر پیش گرفته بعبادت رب العزت مشغول شد و جاهلان را بجاهلان وا گذاشت و بعد از آنکه ابو بکر امامت خود را بیعت جاهلان و ابلهان محکم ساخت کس بیش اسامه فرستاد که من احتیاج بوجود عمر دارم او را وا گذار و با خود میر بهمه حال ابو بکر و عمر هر دو حضرت

رسول را مخالفت کرده از لشکر اسامه تخلف نمودند و مستوجب لعن خدا گردیدند.

و اینظر فهاست که ابوهاشم که از علمای بزرگ سنن است در کتاب جامع گفته که: مخالفت رسول را در زمان حیات نمیتوان نمود اما بعد از وفات میتوان نمود چرا که ابوبکر نگذاشت که عمر همراه اسامه برود و این دلیل است که مخالفت حضرت رسول بعد از وفات میتوان نمود. ای اهل انصاف بر این گفتگوها بنگرید و انگشت حیرت بدندان تعجب بگریزید! این چه عقل است که با آنکه حق تعالی در کلام مجید فرموده که: وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى بوحي يعنى حضرت رسول گفتگو نمیکند از پیش خود بلکه گفتگوهای وی نیست مگر بوحي الهی، با اینحال مخالفت حضرت رسول را جایز میدانند و مخالفت ابوبکر و عمر را دلیل خود میسازند!

و دیگر از ظلمها و مخالفتهای ابوبکر و عمر آنکه چون حضرت رسول ﷺ از دنیا رحلت نمود ابوبکر و عمر بایکدیگر مصلحت دیدند که در پیش اهل بیت چیزی از مال دنیا نگذارند تا آنکه میل مردمان از ایشان کم شود پس ابوبکر از زبان حضرت رسول صلی الله علیه و الصلوة والسلام این حدیث را ساخت که: نحن معاشر الانبياء لانورث؛ ما ترکناه صدقه، یعنی ما جماعت پیغمبران کسى از ما میراث نمی برد و آنچه گذاشته ایم صدقه است. و عمر با بعضی از منافقان گواهی دادند که ما نیز این حدیث را از حضرت رسول شنیده ایم و چون جاهل و بیوقوف بودند

و قرآن نمیدانستند نفهمیدند که ابن حدیث مخالفت با قرآن دارد زیرا که حق تعالی فرموده که : وورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان از داود ؛ و از زکریا نقل نموده که : فهبلی من لدنک ولیاً یرثنی ؛ حاصل معنیش اینست که : زکریا بحق تعالی میگوید که : بده بمن ولییی که از من میراث ببرد ، بهمه حال باین حدیث دروغ فدک و عوالی را از وکیل حضرت فاطمه علیها السلام گرفتند با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان حیات بحضرت فاطمه علیها السلام بخشیده بود و با آنکه گواہ بر صاحب تصرف نمی باشد حضرت فاطمه گواہ گذرانید که حضرت رسول بوی بخشیده پس ایشان گواہانش را رد نمودند با آنکه يك گواہش امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلام بود و دیگری ام ایمن بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله او را بیہشت بشارت داده بود .

و در کتاب بخاری و مسلم که از کتابهای عمده سنن است مذکور است که : حضرت فاطمه از ابوبکر و عمر آزرده بود تا آنکه از دنیا رحلت نمود و همچنین درین دو کتاب و کتابهای دیگر سنن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که : فاطمة بضعة منی یؤذنی ما یؤذیها ، یعنی فاطمه پاره از منست آزار میکند مرا هر چه آزار کند او را پس ازین دو نقل سنن معلوم شد که ابوبکر و عمر پیغمبر را آزرده اند چرا که ایشان آزار حضرت فاطمه کردند و آزار حضرت فاطمه آزار حضرت رسول است و حق تعالی در کلام مجید میفرماید که : ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنيا والاخرة یعنی بد رستی آن جماعتی که آزار

خدا و رسول مینمایند بلعن خدا گرفتارند در دنیا و آخرت پس ثابت شد که ابو بکر و عمر که ایندای حضرت فاطمه و رسول نمودند مشمول این آیت هستند .

و موفق بن احمد که در میان سنن میان بفخر خوارزم مشهور است از ابن عباس روایت نموده که قال رسول الله ﷺ: يا اعلی ان الله تعالی زو جك فاطمة و جعل صناقتها الارض فمن مشى علیها مبعضاً لها مشى حراماً، مضمون حدیث اینست که حضرت رسول الله ﷺ بعلی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت که: یا اعلی بدرستی که الله تعالی بقصد تو در آورده است فاطمه را و گردانیده است هر را را زمین پس هر که بغض حضرت فاطمه رضی الله عنها داشته باشد راه رفتن بر روی زمین بروی حرام است .

ای دوستان بچشم انصاف نظر کنید و بنگرید که باهل بیت پیغمبر چه قدر ظالم شده است؟!

و بدانکه چون غصب فدك و ظلم بر فاطمه رضی الله عنها بغایت ظاهر و واضح بود بنابراین جماعتی از خلفای بنی امیه و بنی عباس که میخواستند که انصافی داشته باشند فدك را باولاد فاطمه رضی الله عنها و پس دادند اول ایشان عمر بن عبدالعزیز است که صالح بنی امیه بود و بعد از آن از بنی عباس مأمون و معتصم و واثق فدك را بتصرف اولاد فاطمه دادند ، و چون نوبت بمتوکل رسید آنرا از ایشان گرفت ، و بعد از آن معتضد رد آن نمود و مکتفی باز گرفت ، و مقتدر رد آن نمود .

از کتاب لطائف الظرایف نقل شده که روزی هارون الرشید بامام

موسی گفت که : فدك را محدود کن که تا بتو واگذارم که میدانم در آن امر ظلم بر اهل بیت رفته است امام علیه السلام گفت که : اگر حدّ فدك از برای تو ذکر کنم ترا دل بار ندهد که بمن باز گذاری هارون سو کند یاد کرد که میگذارم ، امام علیه السلام فرمود که حدّ اوّل عدنست رنگ هارون ازین سخن بگشت ، گفت : دیگر بگو : امام گفت : حدودم سمرقند است ، رنگ هارون زرد شد ، و گفت : دیگر بگو : امام فرمود : حدّ سیم افریقیّه مغرب است رنگ هارون از زردی بسرخی گشت از غایت غضب و دیگر گفت : بگو : امام فرمود که : حدّ چهارم دریای ارمنیه است رنگ هارون از سرخی بسیاهی گشت ، و مدّتی مدید هارون سردر پیش افکند و بعد از آن سر بر آورد و گفت : ای کاظم تو حدود ممالک ما را نام بردی یعنی آنچه از ممالک در بصرّ ف ماست حقّ بنی فاطمه است و بنی عباس غضب و ظلم کرده اند ؟- حضرت امام علیه السلام فرمود که ای هارون من اوّل ترا گفتم که باین حدود راضی نخواهی گشت و تو از من نشنیدی .

و از ظلمها و قباحتهای عمر آنکه چون دید که حضرت مرتضی علی علیه السلام و جماعت بنی هاشم بخلافت ابوبکر راضی نمیشوند آتش برداشت و بخانه حضرت فاطمه علیه السلام رفت و حضرت امیر و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و جماعتی از بنی هاشم در آنجا بودند و آتش در آن خانه انداخت و شمشیر زیر را شکست و بنی هاشم را بعنف بیعت ابوبکر برد و از قول حضرت رسول که فرموده : «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» اندیشه نکرد و این قباحت در کتاب شرح نهج البلاغه و غیر آن از کتابهای سنیان مذکور است .

و دیگر از بدعتها و قباحتهاى عمر آنکه متعه را که حق تعالى از زوی
 مرحمت حلال گردانیده بود که تا مردمان بزنان یافتند عمر آنرا حرام ساخت .
 و همچنین حج تمتع را حرام گردانید و در منبر گفت که : متعتان
 محملتان کانتا فى عهد رسول الله انا احرهما و اعاقب عليهما ، و این کلام
 عمر را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل نموده و معنیش اینست که :
 متعه و حج تمتع در عهد رسول الله حلال بودند من هر دو را حرام میسازم
 و عقوبت میکنم کسی را که مرتکب این دو کار میشود .

و در کتاب صحیح بخاری و مسلم مذکور است که : عمر حج تمتع را
 حرام ساخت و در کتاب الجمع بین الصحیحین ذکر شده که عمر متعه زنان را
 حرام گردانیده و در کتاب صحیح ترمذی مذکور است که مسئله متعه را
 از عبدالله بن عمر پرسیدند گفت که : متعه حلالست ، گفتند که : پدر تو
 آنرا حرام ساخته ، در جواب گفت که : پدرم آنرا حرام ساخت و حضرت
 رسول آنرا سنت گردانید و چون کسی ترك سنت کند و تابع قول پدر من
 شود !؟

نقلست که شخصی متعه میکرده از وی پرسیدند چه دلیل متعه را
 حلال میدانى؟ در جواب گفت که : دلیل من قبول عمر است ، چرا که در
 منبر گفت که : متعه که در زمان پیغمبر حلال بود من آنرا حرام میسازم ، و
 چیزی که خدا و پیغمبر آنرا حلال ساخته باشند عمر چکاره است که آنرا
 حرام سازد .

مطاعن عثمان

اما مطاعن عثمان از کفر ابلیس مشهورتر است از آنجمله حضرت رسول ﷺ حکم و مروار را از مدینه اخراج نموده بود و از درگاه خویش شان رانده بود و چون نوبت خلافت بعثمان رسید ایشان را بمدینه آورد و مروار را وکیل خود ساخت و او را صاحب اختیاره و منان گردانید و ابوذر غفاری که از بزرگان صحابه حضرت رسول الله بود و حضرت او را دوست میداشت و ثنا میکرد بنا بر راست گوئیها که میکرد عثمان او را از مدینه اخراج نموده بشام فرستاد و چون در شام معاویه علیه اللعنة ظلمها میکرد و برخلاف کتاب خدا و سنت رسول عمل مینمود و ابوذر راستگوئیها میکرد معاویه شکوه اش بعثمان نوشت عثمان امر نموده بر بالان چوبین سوارش نمودند و بتعجیل تمام بمدینه اش بردند و از غایت آزار ران مبارکش مجروح شده بود بعد از آن او را از مدینه اخراج نموده به ربنده اش فرستاد.

و دیگر از قبایح عثمان آنکه برادر مادری خود را ولید نام حاکم کوفه ساخت و آن ملعون ب شرب خمر مشهور بود و در تاریخ شیعه و سنی مذکور است که مست نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد و بعد از آن رو ب مردم کرد و گفت که : نشاطی دارم اگر خواهید نماز را زیاده بجای آورم ، و بعد از آن که گواهان گواهی دادند که ولید خمر خورده است راضی نبود که او را حد بزنند تا آنکه حضرت امیر المؤمنین عليه السلام بروی اقامت حد نمود بهمه حال ظلم و فسق و عصیان عثمان بحدی رسید که

مؤمنان و مسلمانان یکدل و یکجهت شدند که یا عثمان را عزل نمایند یا بکشند و چون عثمان بنا بر محبتی که بدنیا داشت راضی بعزل نشد مؤمنان اتفاق نموده در خانه اش را سوختند و بخانه اش ریختند و بقتلش رسانیدند و چون مؤمنان او را مؤمن و مسلمان نمیدانستند بنا برین سه روز در کوچه مدینه افتاده بود و کسی مباشر غسل و کفن و دفن او نمیشد تا آنکه بعضی از دوستانش در شب او را برده در قبرستان یهود در زیر خاک کردند و آنچه ما درین رساله از قبایح ابوبکر و عمر و عثمان ذکر نمودیم قطره ایست از دریایی و اندکیست از بسیاری و در کتاب اربعین اکثر قبایح ایشان را نقل نموده ایم . و آنچه درین رساله و در کتاب اربعین ذکر نموده ایم از بیان ظلم و فسق ابوبکر و عمر و عثمان سنّیان در کتابهای معتبر خود ذکر نموده اند و بدان اعتراف دارند و لیکن چون محبت خلفای ایشان را غلبه کرده بنا برین راه بحق نمیبرند و از آنچه مذکور ساختیم معلوم شد که امامان سنّیان ظالم و فاسق بوده اند پس شایسته امامت نباشند پس ثابت شد که امامان بحق ائمه اثناعشرند که دامن ایشان از آرایش معصیت پاک و منزّه است .

ابوبکر و نسب او

اگر ابرو سندی که : ابوبکر کیست و نسبش چیست و چکاره بوده ؟
 بگو که : ابوبکر پسر ابوقحافه است و ابن جذعان مردی بود که در مکه طعام می پخت و مردم را ضیافت میکرد و ابوقحافه در پشت بام خانه او ندا میداد و مردم را بطعام خوردن می طلبید و اجرت يك درهم با آنچه در ته صحنها میماند میگرفت ، و از طایفه تیم است که از همه طایفه ها

خسیس ترند و نقل شده که چون با ابوبکر بیعت کردند و او را خلیفه ساختند ابوقحافه بوی کلامی گفت که مضمونش اینست که: ای فرزندک من چون مردمان با وجود بنی هاشم که صاحب رفعت شان و بلندی مرتبه اند بخلافت تو راضی شدند باین بی نام و نشانی و پستی منزلت نه تر افتخری و علمی و شجاعتی بود و نه کرم و عبادتی بود پس ابوبکر در جواب گفت که: چون من در عمر بزرگتر بودم بنا برین بخلافت من راضی شدند پس ابوقحافه در جواب ابوبکر کلامی ادا نمود که مضمونش اینست که من در سنّ از تو بزرگترم پس بایستی که بامن بیعت نمایند و مرا خلیفه سازند و مادر ابوبکر سلمی است، اهل تواریخ درباره ابوقحافه و سلمی چیزهائی نوشته اند که ما از ذکر آنها خود داری کردیم.

عمر و نسب او

انگر پرسند که: عمر کیست و نسبش چیست؟

بگو که: عمر پسر خطاب است و در کتاب نهایة الطلب حنبلی مذکورست که خطاب الاغ فروش بوده. و کابی نسبتاً شافعی گفته که: صهاک (۱) کنیز هاشم بن عبدمناف بوده و حبشی بوده و نسله پسر هاشم با وی میجامعت کرد عبدالعزّی بهم رسید و بعد از آن عبدالعزّی با وی میجامعت کرده نفیل بهم رسید که جدّ عمر است این نقل سنّیان است در بیان نسب عمر.

اما بعضی از شیعیان در این باره چیزهائی نقل کرده اند که ذکر

(۱) صهاک بروزن غراب از اعلام زنان بوده است در عرب.

آنها در این رساله مناسب نیست .

و در صحیح بخاری کلامی است که آن کلام قول این بعض را تأیید میکند و مضمون آن این است که روزی حضرت رسول ﷺ بیان نسب جمعی مینمود در این اثنا عمر بناندر آمد و گفت : یا رسول الله عیبهای ما را ظاهر مساز .

عثمان و نسب او

اگر پرسند که : عثمان کیست و نسبش چیست ؟

بگو که : عثمان پسر عثمان است و کلبی نسبه شافعی گفته که : عثمان دف نوازی میکرد و نقل است که خود را ایجنبا نید که زنان بخندند و خوانندگی میکرد و زنان دستک میزدند .

معاویه و نسب او

اگر پرسند که : معاویه که سنیان او را دوست میدارند و ویرا

ننا و ستایش میکنند کیست و نسبش چیست ؟

بگو که : معاویه ملعون است که سالها با امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام دشمنی ورزید و لشکر کشی نموده با آن امام متقیان محاربه و مقاتله کرد و وی پسر ابوسفیان است و ابوسفیان ملعونی است که در جنگ احد سنگ انداخته دندان مبارک حضرت رسول ﷺ را بشکست و مادرش هند است که جگر حمزه عم رسول الله را بمکید و پسرش یزید است که جگر گوشه حضرت رسول ﷺ را شهید کرد ، و خانه خدا را خراب نمود ، و مدینه را غارت کرد ، و اهل مدینه را بقتل رسانید . قطعه :

دوستار پسر هند مگر نشنیدی
 که از و سه کس او پیمبر چه رسید
 پدر او دُر دندان پیمبر بشکست
 مادر او جگر عمّ پیمبر بمکید
 او بناحق حق داماد پیمبر بستد
 پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
 بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد
 لعن الله بزیداً و علی قوم (۱) یزید

و کلبی نسبتاً به شافعی در کتاب مثالب گفته که عماره و مسافر و ابوسفیان و یک مرد دیگر بخدمت هند مادرمعاویه رسیدند و هند آ بستن شد و معاویه را برانید و در میان این چهار کس وی را بگردن ابوسفیان بست و هند زنی بود بسیار شهوت و سیاهان را دوست میداشته و بعضی از جدّهای معاویه حمایه است و وی از زناکاران مشهور است و علمی داشته که نشان زناکاری او بوده از ابواسمعیل سمان که از علمای اهل سنت است نقل شده که در کتاب مثالب گفته که مسافر بن ابی عمر چند سال با هند زنا میکرد و با و عده میداد که ترا عقد خواهم کرد و چون هند آ بستن شد و ششماه از آ بستنی او گذشت مسافر از رسوائی ترسیده بگریخت و بنزد نعمان بن منذر رفت پس ابوسفیان هند را بخواست بعد از سه ماه هند معاویه را برانید یقین که تا کسی صاحب همچین نسبی نباشد بغض حضرت امیر المؤمنین

(۱) در دیوان سنائی بجای «قوم» «آل» ذکر شده است.

نخواهد داشت . رباعی :

هر کو بودش بغض علی هست لعین باشد ز زنانطقه آن دشمن دین
هر دل که در آن ذره از بغض علیست ناپاک بود صاحب آن دل بیقین

حدیثی از فردوس الاخبار

در کتاب فردوس دیلمی که از عمده کتابهای سنن است مذکور است که زنی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین من بغض تو دارم ، حضرت در جواب فرمود که : پس تومی باید سلق باشی ، زن گفت: یا امیر المؤمنین سلق چه معنی دارد ؟- حضرت امام علیه السلام گفت که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمن گفت که : یا علی بغض تو ندارد از زنان مگر سلق ، گفتم: یا رسول الله سلق چیست؟- در جواب گفت که: سلق زنی است که خون حیض از راه عقب بیند ، زن گفت که: راست گفته است رسول صلی الله علیه و آله و سلم من اینحال دارم و پدر و مادر من ازینحال خبر ندارند . رباعی:

بد خواه علی کافر مطلق باشد بد خواهی وی دشمنی حق باشد
هر زن که بود در دل او بغض علی بی دغدغه آن نجس سلق باشد
عایشه و حفصه و سلوک ایشان با اهل بیت پیغمبر
اگر پرسند که : عایشه و حفصه که سنن با ایشان کمال اخلاص دارند چه کس اند؟-

بگو که : عایشه دختر ابوبکر است و حفصه دختر عمر و چنانچه نوح و لوط بدو زن بدمبتلا شده بودند که ایشان را مخالفت نمودند و آزار کردند عایشه و حفصه نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نمودند و آزار

کردند و سر آن حضرت را فاش نمودند تا آنکه حق سبحانه و تعالی ایشانرا در قرآن مذمت نمود و آیاتی که در مذمت ایشان واقع شده در سوره تحریم است و درین سوره پروردگار ایشانرا بزن نوح و لوط تشبیه نموده که هر دو کافر بودند ، و پیوسته هر دو با حضرت امیر المؤمنین و فاطمه علیها السلام عداوت میورزیدند تا آنکه عایشه بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلاف خدا و رسول نموده بر شتر سوار شد و از مکه بیصره رفت و بمدد کاری طلحه و زبیر لشکر عظیم جمع نموده با حضرت امیر المؤمنین که امام زمان بود محاربه و مقاتله نمود و در جنگ نزدیک بیست هزار نفس هلاک شدند و این طرفه است که سنن بیان با عایشه کمال اخلاص دارند با آنکه حضرت مرتضی علی علیه السلام را امام خود میدانند و در کتابهای خود روایت میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که : یا علی حربک حربی ، و باز در غدیر خم در حقیقت فرموده که : اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه ، و انصر من نصره ، و اخذ من خذله . و باز گفته که : یا علی لا یحبک إلا المؤمن ، و لا یبغضک إلا منافق .

و دیگر از عداوتهای عایشه با اهل بیت علیهم السلام آنکه چون حضرت امام حسن علیه السلام وفات یافت و حضرت امام حسین علیه السلام خواست که جنازه آن معصوم را در بجانب روضه مطهره حضرت رسول صلی الله علیه و آله برد عایشه بگمان آنکه میخواهند که حضرت امام حسن علیه السلام را در پیش مرقد رسول الله دفن نمایند بر آستر سوار شد و لشکر کشید و آغاز جنگ نمود و نگذاشت که آن حضرت را زیارت جد بزرگوار خود برند و این بیت را در حق

عایشه گفته اند :

تجملت تفرقت ، ولو عشت تفرقت لك التسع من الثمن ، وبالكل تملك
یعنی برشتر و استرسوار شدی و اگر زنده بمانی بر فیل نیز سوار
خواهی شد و ترا از خانه رسول الله ﷺ نه يك از هشت يك است و تو تمام
آنرا مالک شده .

و وجه اینکه عایشه مالک نه يك از هشت يك بود آنستکه چون حضرت
رسول ﷺ وفات یافت نه زن داشت و میراث این نه زن يك هشت يك بود
پس حصه هر يك از این نه زن نه يك از هشت يك است بنا بر این حصه عایشه
و حصه هر کدام از حجره حضرت رسول ﷺ زیاده از يك و جب نمی شد
با این حال از روی ظلم بدنهای پدران خود را در حجره رسول الله ﷺ
دفن نمودند و جگر گوشه حضرت رسول را نگذاشتند که در پیش جد
بزرگوارش دفن نمایند و این طرفه است که با این همه اعمال قبیحه که از
عایشه سرزده اگر مؤمنی بنا بر محبت اهل بیت رسول الله ﷺ عایشه را
مذمت نماید یالغن کند او را رافضی میخوانند و تا کشتن با وی همراهی
مینمایند .

ابوالحسن اشعری و آراء و عقاید او

اگر پرسند که : اشعری که سنن عالم در اصول دین تابع ویند

کیست و مذهبش چیست ؟

بگو که : اشعری ابوالحسن نام دارد و او مردی غیر عادی و کج

سلیقه بود ازین جهت مذهبهای عجیب و غریب پدید آورد و آراء و عقاید

تازه اختراع نمود و جماعت زیادی از اهل سنت بوی گرویدند .
 از جمله اعتقادات وی آنستکه هر کفر و معصیتی که از بنده ظاهر
 میشود فعل خداست و قدرت بنده در آن تأثیری ندارد . و بطلان این قول
 کمال ظهور دارد زیرا که لازم میآید که تکلیف بطاعت و ترک معصیت و
 خلق جنت و نارعبث باشد و عذاب با آتش جهنم ظلم باشد .
 خود بد کند و بید مکافات دهد این شیوه اهل عدل و دانش نبود

و دیگر از اعتقادات باطله وی آنستکه عقل انسان ادراک حسن
 و قبح افعال نمیکند و نمی فهمد که صدق و امانت خوب است و کذب و
 خیانت قبیح است تا آنکه قبیح ندانسته خدای تعالی پیغمبر از رابا وجود
 تقوی و درع و طاعت و عبادت بدوزخ برد و کافران و فاسقان را بهشت
 داخل سازد ، و همچنین قبیح ندانسته که حق تعالی بنده را امر پیرواز
 نماید بی آنکه او را قدرت پریدن دهد ؛ و با اینحال ویرا عذاب نماید که
 چرا پرواز ننمودی . و این طرفه است که با آنکه اعتقاد دارد که حق تعالی
 جسم نیست و در مکان و جهت نمی باشد جایز دانسته که بندگان خدا را
 ببینند و بطلان این قول بغایت روشن و واضح است زیرا که بر هیچ عاقل
 پوشیده نیست که تا چیزی جسم نباشد در مکان و جهت برابر نظر نباشد
 دیده نمیشود بلکه جایز دانسته که آدمی آوازهائی که بگوش میشنود
 بچشم ببیند . و همچنین جایز دانسته که بویهای خوش و ناخوش که بقوت
 شامه ادراک می نماید و طعمهایی که بقوت ذایقه درمی یابد بچشم ببیند
 و جایز دانسته که کوران شهر چین که از شهرهای مشرق است بشبه شهر اندلس

را که از شهرهای مغرب است ببیند. و همچنین جایز دانسته که در پیش ما کوههای بلند با رنگهای مختلف باشد و با صحت بصر ما آنرا نبینیم و همچنین جایز دانسته که دو لشکر عظیم در پیش نظر ما باهم محاربه و مقاتله نمایند و آوازه‌ها بلند سازند و با این حال مالیشاز را نبینیم و آواز ایشان را نشنویم. و اعتقادات باطلهٔ این مرد بسیار است و ما در این رساله اکتفا بذکر بعضی که فهمش بر مبتدیان سهل و آسان بود نمودیم.

ابوحنیفه و فتاوی او

اگر پرسند که: ابوحنیفه که در میان سنّیان شهرت و اعتبار دارد و وی را امام اعظم میدانند و پادشاهان سنّی و اکثر سنّیان مطیع و پیرو ویند چون کسیست و نسبش چیست؟

بگو که: در کتاب رجال مشکاة و غیر آن از کتابهای سنّیان مذکور است که نام وی نعمان است و نعمان پسر ثابت است و ثابت پسر زوطاوی کابلی است و زوطاوی غلام بنی تیم الله بود و آزاد شد و جماعتی از علمای سنّی او را مذمتها نمودند شعبه که از علمای سنّیانست میگفته: کفی خاک بهترست از ابوحنیفه. سفیان و مالک: حماد و اوزاعی و شافعی میگفته‌اند که: زائیده نشده است در اسلام کسی که شوم تر باشد از ابوحنیفه.

و همچنین شافعی میگفته که: نظر در کتابهای ابوحنیفه نمودم صد سی ورق آنرا برخلاف کتاب خدا و رسول دیدم و مالک میگفته که: ابوحنیفه ضررش بر امت بیشتر است از فتنه ابلیس، و ابن مهدی میگفته که: فتنه بردن اسلام بعد از دجال عظیمتر از رأی ابوحنیفه نبود.

اگر پرسند که : چون شد که ابوحنیفه باین نسب و این حال اکثر عالم تابع او شدند؟ .

بگو که : اکثر عالم تابع هوی و هوس نفسانیند و ابوحنیفه بسیاری از حرامها را بر آئی ناقص خود حلال گردانیده و کارها را بر تابعان خود آسان ساخته بنابراین است که پیروانش بسیارند و ما درین رساله چند فتوای او را ذکر میکنیم .

اول - آنکه اگر زنی در مشرق باشد و وکیل او او را بعقد مردی در مغرب در آورد و این زن با آنکه شوهر را ملاقات نکرده هر فرزندی که می آرد بشوهر تعلق دارد .

دوم - هر گاه مردی زنی را بعقد در آورد و فی الحال در حضور قاضی زن را سه طلاق بدهد و باین حال این زن طلاق داده شوهر ندیده اگر بعد از ششماه فرزندی بزاید تعلق بشوهر دارد .

سیم - آنکه اگر مردی سفر نماید و دو گواه گواهی دهند که او مرده است پس زن عدّه نگاه دارد و شوهر کند و از شوهر دوّم فرزندان بهم رسند پس چون شوهر اوّل از سفر بیاید جمیع این فرزندان که از شوهر دوّم بهم رسیده اند بوی تعلق دارد و از وی میراث برند .

چهارم - چون کسی حریر بر ذکر بچید و با محارم خود مثل مادر و دختر و غیر آن دخول کند حدّ از وی ساقط میشود .

پنجم - اگر کسی بخورد محارم خود را مثل خواهر و عمه و خاله و غیر آن و با ایشان دخول کند حدّ از وی ساقط میشود .

ششم - جایز میداند لواط را با بسری که اورا اجاره گرفته باشند .
 هفتم - جایز میداند که بیوزه (۱) وضو بسازند و پوست مرده را
 جانماز خود سازند و در زمین مغصوب مسجد بر فضله آدمی کنند بشرطی
 خشک باشد و تکبیر نماز را بزبان هندی یا ترکی یا غیر آن بجا آورند
 و بعوض سوره دو بر گ - بجز بگویند و بعد از آن رکوع کنند و سر از رکوع
 راست ننمایند و بعد از آن سجده کنند و سر راست نکنند و فاصله میان
 دو سجده بمقدار دم شمشیر جایز دانسته و بعد از آن پیش از سلام اگر
 باری عمداً سرزند نماز درست است و اگر سهواً واقع شود نماز باطل است .

مالك و فتاوی او

اگر پرسند که : مالك چیست ؟

بگو که : مالك پسر انس است و در کتاب کامل میر دو کتاب عمده
 مذکور است که مالك بغض حضرت مرتضی علی داشته و در مجلس او نبی
 و بعضی از سازها می نواخته اند و نقل کرده که : مالك مذهب خوارج داشته
 و شافعی میگفته که : جایز نیست مالك که فتوی بدهد ، نیم خورده سگ
 و خوک را اگر آب باشد مکروه میدانند ، و اگر غیر آب باشد مباح
 میدانند و گفته که : اگر کسی غیر آب نیم خورده سگ را نیابد بدان وضو
 بسازد و جمیع مرغها را حلال میدانند . و همچنین حیوانات بحر را حلال

(۱) ابن خلف در برهان قاطع گفته : « بوزه برون کوزه شرابی
 باشد که از آرد برنج و ارزن و جو سازند و در ماوراء النهر و هندوستان
 بسیار خورند » .

میداند و اگر چه در آب مرده باشند . و همچنین همه حیوانات صحرا را حلال میداند بغیر از خوک . و لوطه باغلام جایز میداند . و گوشت سگ را حلال میداند . و جایز میداند که زن تا هفت سال آبستن باشد . و خدا را جسم میداند . و خیر و شر را بخدا نسبت نمیدهد . و جعفر بن سلیمان مالک را بزد و سرش را بتراشید و برشترش سوار کرد .

شافعی و فتاوی او

اگر پرسند که : شافعی کیست ؟

بگو که : نام شافعی تجل بوده و پدرش ادريس نام داشته و نقل است که شافعی تا پسر امرد خوشروئی در پهلویش نمیبود حدیث نقل نمیکرد و فتواهای غریب او نیز بسیار است ما باندکی اختصار میکنیم پوست مرده را بدبستگی پاک میداند ، در نماز اقتدا بخارجی و اهل بدعت و فاسق جایز میداند ، و گفته که : حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام چون نظرش بر زنی میافتاده و خوشش میآمده بر شوهر حرام میشده ، و این افتراست و خوردن گل سفید را حلال میداند و شنیدن غنا و نوا و امثال آنرا حلال میداند . و دف زدن و نی نواختن و رقص کردن را حلال میداند و مادر و خواهر و دختر که از زنا بهم رسیده باشند بعقد حلال میداند . و جایز میداند که در نماز مأموم پیش از امام بایستد .

احمد بن حنبل و فتاوی او

اگر پرسند که : احمد بن حنبل کیست ؟

بگو که : نقل کرده اند که از اولاد ذی النذیه است پیشوای خوارج

که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهران او را بقتل رسانید و جولاهمی میکرد و عامی و جاهل بوده و بزیبدر لعن نمیکرده .

و در مسند جعفر مذکور است که احمد میگفته که : تا کسی بغض علمی نداشته باشد اگر چه اندکی باشد او سنی نخواهد بود ، و غزالی در کتاب منتحل الجدل نقل نموده که : احمد بن حنبل فتوی بقتل مردی داد که کلام خدا را قدیم نمیدانست از وی پرسیدند که بچه دلیل فتوی بقتل وی داده ؟ گفت که : شخصی بخواب دید که شیطان از در خانه مردی میگذشت گفتند که : چرا داخل این خانه نمیشوی جواب گفت که در بن خانه مردی هست که کلام خدا را قدیم نمیداند پس چه احتیاج است که من داخل این خانه شوم پس بنابراین خواب کسی که کلام را قدیم نمیداند واجب القتل است . و میخواستند که آن مرد را بفتوی احمد بقتل برسانند پس آن مرد گفت که : آیا اگر ابلیس در بیداری فتوی بقتل من بدهد قبول فتوی او را خواهید کرد ؟ گفتند که : نه پس گفت که : در خواب بطریق اولی باید فتوی او را قبول نکنید . احمد حنبل از برای حق تعالی چشم و دست و پهلوی و قدم قرار میدهد و اعتقاد حنبلیه اینست که هر شب حق تعالی از آسمان بزمین میآید بصورت پسر آمرزبر خری سوار و بنا برین بعضی از حنبلیه در بغداد در پشت بام آخور می سته اند و جو و گاه در آن از برای خر خدا میریخته اند و گفته اند که چشم خدا بدر آمد و ملائکه بیعادت رفتند و گفته اند که : بر طوفان نوح چندان گریست که درد چشم بهم رسانید و نقل کرده اند که یکی از اصحابی حنبلیه پسری خوش صورت

را در پشت بام مسجد جامع دید گمان کرد که پروردگارا است در پای
پسرافتاده تضرع میکرد و میگفت که : ای سید و مولای من مرا بیامرز
و از این بابت گفتگوها میکرد و پسر را گمان آنکه مرد فاسقی است و اراده
نامشروع دارد پس فریاد بر آورد تا آنکه جماعتی جمع آمدند و آن مرد
را گرفته بحبس حاکم انداختند. و افعال بنده را از خدا میداند؛ مسح
بر عمامه جایز میدانند و مسح سر را بدست غیر جایز میدانند.

اگر پرسند که : این چهار کس شاگردان که بوده اند؟

بگو که : در کتاب رجال سنن ابوحنیفه و مالک
شاگرد امام جعفر صادق (علیه السلام) بودند و شافعی شاگرد مالک بوده، و احمد
حنبل شاگرد شافعی بوده و این طرفه است که سنن با آنکه حضرت
امام جعفر صادق را (علیه السلام) استاد مجتهدان خود میدانند با این حال مذهب آن
حضرت و پدرانش را وا گذاشته اند و پیرو این چهار نفر شده اند. «رباعی» :
صد شکر که نه شافعی و حنبلیم نه پیرو پورانس کابلیم
با مذهب این و آن نباشد کلام من پیرو قول و فعل آل علیم

اگر پرسند که : کسیکه علی و اولادش را دوست دارد اما با دشمنان
از عداوت ندارد آیا این دوستی بکار او میآید یا نه؟

بگو که : این دوستی فایده ندارد بلکه این را دوستی نمیتوان
گفت. «رباعی» :

از مهر علی پرست جان و دل ما با آب محبتش سرشته گل ما
از خواندن درس مصحف مهر علی روشن شده صد شکر سواد دل ما

گرددیده محبت علی ائسر من از معدن مهر او بود گوهر من
 گر بگذرد از فلک سرم نیست عجب مهر علی و آل بود در سر من
 مازا که پناه قلعه ایمانست خاطر جمع از حوادث دورانست
 مهر علی و آل بود کشتی نوح ما را چه غم از کشاکش طوفانست

موالید و وفیات ائمه اثنا عشر علیهم السلام

علی بن ابیطالب علیه السلام

اگر از تاریخ و محل ولادت و وفات علی بن ابیطالب علیهم السلام پرسند؟
 بگو که : آن حضرت در مکه معظمه در میان کعبه در روز جمعه
 سی سال بعد از عام الفیل متولد شد و بغیر از آن عالی جناب هرگز کسی در کعبه
 متولد نشده .

چون خواست مادرش از بهر زادنش جای

درون خانه خاصش بداد جا جبار

ز بهر مدخل آن پیشوای خیل زنان

شکافت حضرت جبار کعبه را دیوار

پس آن مطهره با احترام داخل شد

در آن مکاب مقدس بزاد مریم وار

برون چو خواست که آید پس از چهارم روز

ندا شنید که نامش برو علی بگذار

فدای نام چنین زاده بود جانم

چنین امام گزینید یا اولی الابصار

و مخفی نماند که نقل ولادت حضرت امیر را در میان کعبه و خوردن فاطمه را در آن مکان از اطعمه بهشت و رسیدن سرش را بگوش مادرش فاطمه بنت اسد که نامش را علی بگذارد موافق و مخالف نقل نموده اند و در کوفه در شب بیست و یکم ماه رمضان در سال چهل از هجرت نبویه شهید شد.

حسین بن علی علیه السلام

اگر از ولادت و وفات و مدت عمر امام حسن علیه السلام پرسند؟
 بگو که : در مدینه در نیمه ماه رمضان در سال سیوم هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که : در سال دوم از هجرت . در وقت وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمر شریفش هفت سال و چند ماه بوده و بعضی گفته اند که : هشت ساله بود. و سی و هفت سال داشت که بخلاف نشست ، و بعد از شش ماه و سه روز بنا بر بیوفائی لشکرش با معاویه علیه السلام صلح نمود و بعد از صلح ده سال در مدینه بسر برد و زوجه اش جعدیه بنت قیس او را زهر داد و در سال پنجاه از هجرت دو شب از ماه صفر مانده بر حمت ایزدی واصل شد و عمر شریفش چهل و هشت سال بود .

حسین بن علی علیه السلام

اگر از ولادت و وفات حضرت امام حسین علیه السلام پرسند؟
 بگو که : در تاریخ ولادت و وفات آن حضرت علما خلاف کرده اند بعضی گفته اند که : در پنجم ماه شعبان از سال چهارم از هجرت متولد شد

و بعضی گفته اند که در سیوم شعبان و بعضی گفته اند که: ولادت آن حضرت در آخر ماه ربیع الاول از سال سیوم هجرت واقع شد و میان ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام شش ماه بود و بعضی گفته اند که: ششماه و ده روز بود در کربلا شهادت یافت در روز عاشورا که دو شنبه بود و بعضی گفته اند که جمعه بود، و آن حضرت را پنجاه و هفت سال و پنج ماه بود یا پنجاه و هشت سال.

علی بن الحسین علیهما السلام

اگر از ولادت و وفات حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسند؟
 بگو که: آن حضرت در مدینه در ماه شعبان در سال سی و هشت یاسی و هفت یاسی و شش از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که: در نیمه ماه جمادی الآخره متولد شد و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بود که او را هشام بن عبد الملك شهید ساخت و آن عالی جناب در زمان وفات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دو ساله بود، و در وقت وفات حضرت امام حسن علیه السلام دو و زده ساله بود، و در وقت شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بیست و سه ساله بود.

محمد باقر علیه السلام

اگر از ولادت و وفات حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسند؟
 بگو که: بعضی گفته اند که: در سیوم ماه صفر در سال پنجاه و هفتم از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که: در غرة ماه رجب متولد شد و در

سال صد و چهارده بزهر هشام بن عبدالملك در مدینه شهید شد و عمر آن حضرت پنجاه و هفت سال بود .

جعفر صادق علیه السلام

اگر از ولادت و وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسند؟
 بگو که : آن حضرت در هفدهم ربیع الاول از سال هشتاد و سه از هجرت در مدینه متولد شد در سال صد و چهل و هشت از هجرت در مدینه در ماه شوال یا در نیمه رجب بزهر منصور عباسی شهید شد و آن حضرت شصت و پنج ساله بود .

موسی کاظم علیه السلام

اگر از ولادت و وفات حضرت امام موسی علیه السلام پرسند؟
 بگو که : حضرت در هفتم صفر از سال صد و بیست و هشت از هجرت در ابواء که موضعی است در میان مکه و مدینه متولد شد . و بعضی گفته اند که : در سال صد و بیست و نه متولد شد و در بغداد بزهر هارون علیه اللعنة در بیست و چهارم ماه رجب در سال صد و هشتاد و سه از هجرت وفات یافت و عمر شریف آن حضرت یا پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج سال بود .

علی بن موسی علیه السلام

اگر از ولادت و وفات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسند؟
 بگو که : آن حضرت در سال صد و چهل و هشت از هجرت در مدینه متولد شد و از ابو جعفر محمد بن بابویه روایتست که آن حضرت در صد

و پنجاه و سه متولد شد بعد از وفات حضرت امام جعفر علیه السلام پنج سال و در طوس در قریه سناباد بزهر مأمون در هفتم ماه رمضان از سال دویست و سه از هجرت شهید شد. و بعضی گفته اند که: در بیست و سیوم ذی القعدة شهید شد. و بعضی دیگر گفته اند که: در آخر ماه صفر شهید شد.

امام محمد تقی علیه السلام

اگر از ولادت و وفات حضرت امام محمد تقی بن علی التقی الجواد پرسند؟
 بگو که: در ماه رمضان از سال صد و نود و پنج از هجرت متولد شد و بزهر معتصم در بغداد در آخر ماه ذی القعدة از سال دویست و بیست از هجرت شهید شد. و در روایت دیگر آمده که قاتل آن حضرت مأمون بود و بروایت دیگر ام الفضل.

امام علی النقی علیه السلام

اگر از ولادت و وفات علی بن محمد الهادی علیه السلام پرسند؟
 بگو که: آن حضرت در ماه ذی الحجه سنه دویست و دوازده از هجرت متولد شد. و روایت دیگر اینست که در پنجم رجب از سنه دویست و چهارده متولد شده و در سامره در روز دوشنبه سیوم رجب سنه دویست و پنجاه و چهار بزهر معتز عباسی شهید شد و آن حضرت چهل و یک ساله بود و بعضی گفته اند که: شش ماه اضافه بود.

امام حسن عسکری علیه السلام

اگر از ولادت و وفات امام حسن عسکری پرسند؟

بگو که : در ربیع الاخر در سنه دویست و سی و دو در مدینه متولد شد و در هشتم ماه ربیع الاول سنه دویست و شصت و سه در سامره بزهر معتمد عباسی شهید شد .

حجة بن الحسن علیه السلام

اگر پرسند که : حضرت مهدی علیه الصلوة والسلام در چه تاریخ متولد شد؟

بگو که : آن حضرت در سال دویست و پنجاه و شش از هجرت متولد شد «رباعی» :

آن مهدی هادی که زمامستور است از غیبت او کون و مکان پرشور است
خواهی نواگر حساب عمرش دانی تاریخ ولادت شریفش نور است
و چون حضرت مهدی متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام او را
بجمعی کثیر از خواص شیعه نمود و ایشان را خبر داد که این طفل حضرت
مهدیست و علمای شیعه از حضرت مهدی علیه السلام مسائل مشککه میپرسیدند و
آن حضرت مسیح وار مشکلات ایشان را حل مینمود و تا هفتاد و سه سال
آن حضرت بشیعیان توقعات مفرستاد و مشکلات ایشان را حل مینمود و
و کلای آن حضرت بشیعه میرسانیدند و غیبت آن حضرت را درین هفتاد و سه
سال غیبت صغری میگویند و غیبت بعد ازین را غیبت کبری مینامند .

نواب اربعه

و کلای نابت الوکاله آن حضرت چهار کس بودند :

اول ایشان عثمان بن سعید است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اورا وکیل گردانید ، و بعد از آن پسرش وکیل بود نجد بن عثمان ، و چون وفات نجد بن عثمان نزدیک شد جماعت بسیاری از اکابر شیعه بر سرش حاضر شدند و گفتند که : بعد از تو وکیل چه کس خواهد بود در جواب گفت که وکیل بعد از من حسین بن روح نوبختی است ، و چون وفات حسین بن روح نزدیک شد بیان نمود که بعد از وی وکیل علی بن نجد سمري است (۱) و چون علی بن نجد را وفات نزدیک شد علما و اکابر شیعه بوی گفتند که بکسی وصیت نمای در جواب گفت که : لله امر هو بالغه ، و بکسی وصیت نکرد و ایشان را خبر داد که بعد از من وکیل نخواهد بود و برحمت خدا واصل شد و آن در سنه سیصد و بیست و نه از هجرت بود .

و بدانکه هر که بعد از سمري که آخر و کلاست دعوی و کالت نمود علمای شیعه اورا کافر میدانند و ازین جهت حکم بر کفر حسین بن منصور حلاج که بی عقلا ن بوی کمال اعتقاد دارند کرده اند و شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب غیبت نقل نموده که حلاج بقم آمد و در پیش عامیان و کم- عقلا ن دعوی و کالت صاحب الامر علیه السلام مینمود تا آنکه علی بن بابویه قمی بوی آزار رسانید و بدین سبب آواره قم شد .

اگر پرسند که : که چو نیست که سنّیان با این عداوتی که بشیعه میورزند منکر صاحب الامر علیه السلام نشده اند ؟

(۱) - برای ضبط صحیح «سمري» بمطالاش مراجعه شود .

بگو که : آن مقدار روایت از حضرت رسالت پناه وَاللَّهُ عَلَيْهِ در باب ظهور حضرت مهدی علیه الصلوة والسلام وارد شده که کسی را مجال انکار نیست .

اگر پرسند که : که سنّیان در ولادت آن حضرت چه اعتقاد دارند ؟

بگو که : سنّیان درین باب مختلف اند جماعتی از ایشان را اعتقاد آنستکه آن حضرت متولد شده و فرزند امام حسن عسکری ع است این مذهب را نسبت داده اند بکنجی شافعی و ابوالمظفر سبط جوزی در کتاب خصایص و محمد بن طلحه شافعی خطیب دمشق و ظاهر قول شیخ محیی الدین حنبلی در کتاب فتوحات نیز اینست که آن حضرت متولد شده و اما اکثر سنّیان چون ایشان را با اهل بیت رسول الله وَاللَّهُ عَلَيْهِ آشنائی نبوده و بعید دانستند که شخصی این مقدار عمر کند بنابراین گمان کرده اند که آن حضرت هنوز متولد نشده و گفته اند که امام حسن عسکری ع را نسل نبوده و طرفه است که این جماعت در طول عمر حضرت مهدی ع تعجب نموده اند با آنکه اعتقاد بوجود خضر و الیاس و عیسی ع دارند و در جمال شقی را زنده میدانند و اعتقاد دارند که حضرت نوح ع و غیر او از سعدا و اشقیاء عمرهای دراز کرده اند و شك نیست که با اعتقاد طول عمر این جماعت تعجب در طول عمر حضرت مهدی ع نمودن محض جهالت و سفاهت است .

و بدانکه علاءالدوله سنّیانی که از سده های زمان خود بوده و سنّیان

اورا از بزرگان دین خود میدانند خلاف اجماع شیعه و سنتی نموده در تصنیفات خود ذکر کرده که جماعتی از اهل قبله که ایشان را روافض میگویند ایمان نزد ایشان آنگاه ایمانست که اعتقاد کنند که محمد بن حسن عسکری زنده است و مهدی اوست و بیرون خواهد آمد و خدا میداند که آنگاه که او غایب شد در طبقه ابدال در آمد همچنان عمریافت تا قطب ابدال شد نوزده سال قطب بود و خدا میداند که او مرده است و او را در مدینه رسول دفن کرده اند بی شک و بی شبهه .

ای عزیز من بدانکه بی شک و بی شبهه این قول افتراست و بی دغدغه صاحب ابن اعتقاد ملعونست و این طرفه است که در ایشان نور بخشی با آنکه لاف شیعه‌گی میزنند علاءالدوله را با این اعتقاد باطل پیر خود میدانند و اعتقادات باطله این مرد جاهل کذاب را در رساله علیه ذکر نموده ایم (۱).

اگر پرسند که : که سبب غیبت صاحب الامر صلوات الله علیه چیست ؟
 بگو که : سبب غیبت قلت انصار و خوف از اعداست و عن قریب بتأیید پروردگار ظهور نماید و دنیا را بر از عدل سازد چنانچه بر از ظلم بوده .
 اگر پرسند که : در زمان غیبت وجود حضرت صاحب الامر (علیه السلام) چه فایده دارد ؟

بگو که : فایده وجود آن حضرت بسیار است و عالم الاسرار بر تفصیل آن مطلع است . رباعی :

مهدی از وی رونق ایمان باشد هر چند پنهان ز دیده چون جان باشد
 خورشید زوی بود جهانی روشن هر چند بزیر ابر پنهان باشد

(۱) - گویا مراد کتاب تحفة الاخیار است یا رساله مستقلی غیر آن .

رباعی :

گر مهدی هادی ز نظر مستور است اما ز وجود او جهان پر نور است
 هر چند که جان ز دیده غایب باشد از پرتو او کشور تن معمور است
 اگر پرسند که وقت ظهور آن حضرت هیچ معلوم هست یا نه ؟
 بگو که : عالم بظهور آن حضرت پروردگار است ، و از ائمه
 معصومین علیهم السلام روایتست که : کذب الوقایون یعنی دروغ گفته اند آن
 جمعی که وقتی از برای ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام قرار داده اند .

برخی از علائم ظهور امام

اگر پرسند که علامت ظهور آن حضرت چیست ؟

بگو که : در احادیث علامات بسیار از برای ظهور آن حضرت
 مذکور است و ما بعضی اکتفا میکنیم
 بدانکه از علامات ظهور آن حضرت افتادن دیوار مسجد کوفه
 است از جانب خانه ابن مسعود .

و دیگر از علامات کشته شدن نفس زکیه است در ظهر کوفه که نجف
 اشرفست و بعضی از او بیان گفته اند که : مراد از نفس زکیه پسر بست از
 آل عجل که نامش عجل بن حسن است و کشته میشود بی آنکه او را گناهی
 و تقصیری باشد و روایتست که چون نفس زکیه کشته شود بعد از پانزده
 روز حضرت صاحب الامر ظهور خواهد نمود .

و دیگر از علامات ظهور کشته شدن مردیست هاشمی در میان

رکن و مقام .

و دیگر از علامات ظهور کسوف شمس است در نیمه ماه رمضان و خسوف ماه است در آخر ماه رمضان .

و دیگر از علامات ظهور آن حضرت خروج سفیانست که از جانب روم ظاهر میشود و در کوفه شیعیان را بقتل میرساند .

و چون آن حضرت در مکه ظاهر شود اول کسیکه با وی بیعت کند جبرئیل خواهد بود و انصار آن حضرت سید و سیزده کس باشند که در مکه بطی الارض حاضر شوند و حضرت عیسی علیه السلام از آسمان بزیب آید و از انصار و اعراب آن حضرت باشد و در نماز اقتدا بآن حضرت نماید و در بعضی از خطبه ها که بحضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلام منسوبست مذکور است که حضرت عیسی علیه السلام در زمان دولت صاحب الامر وفات یابد و در پیش مرقد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مدفون شود .

و از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوٰة والسلام روایتست که در اول روز منادی از جانب آسمان ندا کند : **الْإِنِّ الْحَقُّ فِي عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ** ، و در آخر روز ابلیس ندا کند که **الْإِنِّ الْحَقُّ فِي عَثْمَانَ وَ شِيعَتِهِ** . و در این حالت اهل بطلان بشک افتند و بعد از آن حضرت مهدی علیه الصلوٰة والسلام از مکه معظمه با پنج هزار منک روانه شود و چون بحدود کوفه رسید اشکری بر سر راه آن حضرت روند و گویند که از راهی که آمده برگرد که ما را بفرزدان فاطمه حاجتی نیست پس آن حضرت بشغ آبدار آن بی دولتان شقاوت شعار را بجهنم فرستد و بکوفه داخل شود و جمعی که مستحق قتل باشند بقتل رساند و بمسجد رفته خطبه بخواند که مردم از بسیاری

گزیه ندانند که آن حضرت چه میگوید و بعد از آن مردمان التماس کنند که آن حضرت مسجدی بنا کند چرا که مسجد کوفه گنجایش خلافت ندارد پس آن حضرت تشریف بنجف اشرف برده در آن حدود مسجدی عظیم ترتیب دهد و از برای آن مسجد هزار در قرار دهد و روایتی هست که منبر آن حضرت در پیش سر قبر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود و امر فرماید که از جانب کربلا نهری بنجف بیاورند و بر آن نهر پلها و آسیاها قرار دهند و پیر زنان گندم با آسیا برند و بی کرایه آرد نمایند و از کوفه لشکر باطراف فرستند و عالم را تسخیر نمایند، و ببرکت ظهور آن حضرت عالم پر خیر و برکت شود، و گنجها تمام از زمین بیرون آیند، و مردمان تمام غنی و توانگر شوند و فقیری بهم نرسد که بوی احسان توان نمود، و عالم پراز عدل شود و آن حضرت بالهام الهی در میان مردمان حکم نماید و رجوع بشاهد و قسم ننماید، و جمیع مذاهب را یکی گرداند و هر که اختیار غیر مذهب اثناعشری نماید بقتلش رساند، و از یک کس فرزندان بسیار بهم رسد و همه پسر باشند و در آن عصر دختر زائیده نشود، و امنیت و عدالت بعدی رسد که گرگ و سایر درنده‌ها با گاو و گوسفند در یک موضع باهم علف خورند و در میان مردمان بخاطر جمع بگردند و چون زنده را گذر بر قبر مرده افتد از بهر وی تأسف خورد و بگوید که: کاشکی درین زمان زنده میبودی و این امنیت و برکت و عدالت را مشاهده مینمودی.

اگر پرسند که: آن حضرت در چه روز و در چه سال ظهور

خواهد نمود .

بگو که : روایتست که آن حضرت در روز شنبه دهم عاشورادر سال طاق يك ياسه یا پنج یا هفت و یازده ظاهر خواهد شد .

اگر پرسند که : مدت دولت آن حضرت چه مقدار خواهد بود؟

بگو که : بروایتی مدت سلطنت آن حضرت سیصد و نه سال خواهد

بود و بروایت دیگر مدت هفت سال خواهد بود که هر روزش برابر ده

روز باشد و هر ماهش برابر ده ماه و هر سالش برابر ده سال .

رجعت

اگر پرسند که : کیفیت رجعت در زمان حضرت صاحب الامر علیه السلام

چوانست؟

بگو که : در دین اهلیت پیغمبر ثابت شده که در زمان حضرت

صاحب الامر علیه السلام جماعتی از مؤمن و غیر مؤمن زنده خواهند شد .

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که در ماه جمادی الاخره

وده روز از رجب بازانی خواهد شد که هرگز کسی ندیده باشد و بدان

باران گوشتهای مردگان در قبر روئیده گردد و از سعادت مندگان جماعتی

بخصوص در روایات مذکور است که زنده خواهند شد پانزده کس از

دین داران است حضرت موسی و اصحاب کهف که هفت کس بودند و

یوشع بن نون که وصی موسی است و سلمان فارسی و ابودجانة (۱) انصاری

و مقداد بن اسود و مالک اشتر و ایشان انصار آن حضرت خواهند بود .

اگر پرسند که : دلیل بر این چیست؟

(۱) - ابودجانة بالضم والتخفيف صحابی انصاری

بگو که : دایل بر این قول ائمه معصومین علیهم السلام است و ایشان همه خبر از رجعت داده اند . و دلیل دیگر قول حق تعالی است : و یوم نحشر من کلّ امة فوجاً ممّن یکذب بآیاتنا .

اگر پرسند که : این آیه چون دلیل است بر رجعت ؟

بگو که : مضمون این آیه اینست که روزی هست که حق تعالی در آن روز از هر امتی جماعتی از مکذبین را حشر خواهد نمود و یقین که این روز غیر روز قیامت است چرا که در روز قیامت همه خلق زنده خواهند شد و حق تعالی خبر از روز قیامت داده و گفته : و حشرناهم فلم نغادر منهم أحداً و مضمون این آیه اینست که حشر میکنیم همه امتانرا و کسی از ایشان را وانمیگذاریم .

و دلیل دیگر بر این حدیث مشهور حضرت زسالت بناه است که شیعه و سنّی روایت کرده اند : کلما کان فی الامم السالفة یکون فی هذه الامة و مضمونش اینست که هر چه در امتان پیش واقع شده در این امت واقع میشود و حق تعالی در امتان پیش مردها زنده ساخته و در چندین موضع از قرآن خبر داده .

و بر عاقل پوشیده نیست که دلیل رجعت بغایت واضح است و سنّیان بعناد اهل بیت رسول منکر آن شده اند و در اوّل کتاب صحیح مسلم که از عمده کتابهای سنّیان است ذکر شده که : جابر جعفی میگفته که هفتاد هزار حدیث از امام مجل باقر علیه السلام شنیده ام و اهل سنّت حدیث از وی روایت میکرده اند و چون دانستند که جابر اعتقاد بر رجعت دارد دیگر از

وی حدیث نشنیدند و روایت نمودند .

ای دوستان ببینید که اهل سنت چگونه با اهل بیت عناد میورزیدند
بمحض اینکه جابر در اعتقاد بر جمع تابع اهل بیت بوده ترک احادیثش
نموده اند و خود را از فایده هفتاد هزار حدیث محروم ساخته اند .

و از عجایب آنکه با این حال بحدیث مرسلی که بخاری از مروان
بن الحکم روایت نموده عمل میکنند و حکم بصحتش مینمایند با آنکه
حضرت رسول مراد را باید از مدینه اخراج نموده بود و عثمان بنا بر
خویشی که با وی داشت مخالفت حضرت رسول ﷺ نموده بمدینه اش
آورد و او را وکیل خود گردانید و آن مقدار قبایح از مروان و عثمان
صادر شد تا آنکه مؤمنان اتفاق نموده عثمان را کشتند و چون عثمان
کشته شد مروان با امام زمان که حضرت امیر است بیعت نکرده بلشکر
عایشه پیوست و از آن حربگاه از کشتن نجات یافته بلشکره عاریه پیوست
و در چندین معرکه با امام زمان حرب نمود با آنکه اهل سنت خود
روایت نموده اند که حضرت رسول الله ﷺ در غدیر خم در حق علی علیه السلام
گفت : اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه ، و انصر من نصره ، و اخذ من
خذله ، یعنی خدا با دوست دار کسی را که او را دوست دارد ، و دشمنی
کن با کسی که با وی دشمنی کند ، و نصرت کن کسی را که او را نصرت
کند ، و واگذار کسی را که او را واگذارد .

و باز خود روایت کرده اند که : رسول الله ﷺ بحضرت امیر المؤمنین
گفت که : جربك حزبي ، یعنی کسی که بانو حرب کند چند است که با

من حرب کرده باشد .

وباز خود روایت کرده اند که : من مات ولم يعرف امام زمانه مات
میتة الجاهلیة ، یعنی هر که مرد و امام زمان خود نشناخت مردن وی
مانند مردن کسانیست که پیش از زمان اسلام مرده اند .

درواقع این چه عقل و چه مذهب است که بمحض اعتقاد بر رجعت
هفتاد هزار حدیث جابر را واگذارند و بحدیث مرسل مروان باین مقدار
گناه و معصیت عمل نمایند و آنرا صحیح شمارند یقین که این عمل محض
عناد با اهل بیت رسول ﷺ است و همیشه در میان شیعه و سنی گفتگو
در باب رجعت میشده .

نقلست که ابوحنیفه بمؤمن الطاق که از شیعیان اهل بیت بود از
باب مزاح گفت که : بمن قرضی بده و در زمان رجعت که ما و تو زنده
میشویم بگیر ، مؤمن الطاق در جواب ابوحنیفه کلامی گفت که مضمونش
اینست که : تو بمن ضامنی بده که خدای تعالی ترا بهمین صورت خلق
نماید تا هر چه خواهی بتو قرض بدهم شاید که تو بصورت قرده (۱) خلق
شوی و من ترا در آن وقت نشناسم .

زیارت آنحضرت در غیبت کبری

اگر پرسند که : آیا حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه را در زمان غیبت
کبری کسی میتواند دید چنانچه در زمان غیبت صغری شیعیان وی را
میدیده اند ؟

(۱) - قرده جمع قرد است که بمعنی کپی و میمون میباشد .

بگو که : اکابر شیعه در کتابهای خود نقلهای بسیار کرده اند که جماعتی در زمان غیبت کبری بملازمت آن حضرت رسیده اند و تفصیل آن در کتاب غیبت شیخ طوسی و در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمة و کتاب کشف الغمة و کتاب صراط المستقیم و غیر آن مذکور است .

اگر پرسند که : در زمان غیبت کبری در کجا میباشد ؟

بگو که : در احادیث اهل سنت مذکور است که نام قریة صاحب الزمان کرعه است و نقلهای بسیار در کتب شیعه شده که جماعتی بقریة صاحب الامر رسیده اند از آن جمله مردی از همدان در راه مکه معظمه از قافله مانده بود و بتوفیقات پروردگار بقریة صاحب الامر افتاد و حضرت را ملاقات نمود و این معنی سبب تشیع او و قبیلۀ او شد و آن قبیلۀ را در همدان بنی راشد میگفته اند و بشیعگی معروف بوده اند .

انتظار فرج

اگر پرسند که : ثواب کسی که در انتظار ظهور صاحب الامر علیه السلام باشد چیست ؟

بگو که : از روایات فهمیده میشود که اگر کسی در انتظار آن حضرت بمیرد مانند کسیست که با حضرت صاحب الامر در یک خیمه نشسته باشد و از روایت دیگر فهمیده میشود که اگر کسی از شیعه بگوید که : اگر صاحب الزمان را در بام او را نصرت زیاری خواهم نمود ثواب او مانند کسی است که در خدمت صاحب الزمان شمشیر بر کفزار زند بلکه ثواب او مانند کسی است که در خدمتش شهید شده باشد .

دجال

اگر پرسند که : کیفیت احوال دجال چیست ؟-

بگو که : در خطبه از خطبه های حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این احوال مذکور است و ما در این رساله بعضی از آن را ترجمه میکنیم .
 دجال صائد بن صیداست بیرون می آید از بلده که نام آن اصفهان است از قریه که نام آن یهودیه است چشم راست او کور است ، و چشم دیگر در پیشانی اوست ، و در میان دو چشم او کافر نوشته و میخواند آنرا هر صاحب سواد بی سواد ، و در برابر او کوهی است از دود و در عقب او کوهی است سفید و مردمان می بندارند که طعام است و ظهور آن ملعون در سالی خواهد بود که در آن قحط سختی باشد و هر گام حمارش یک میل خواهد بود ، و زمین در زیرش طیّ میشود و آن ملعون دعوی خدائی میکند و تابعانش اولاد زنا خواهند بود و آنهائیکه طیلسانهای سبز می پوشند و گویا که طیلسان سبز کسوت یهود است و حضرت صاحب الزمان او را در بلاد شام در روز جمعه بقتل میرساند .

و در بعضی از خطبه ها که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوب است مذکور است که قامت دجال بیست گز است و آبله روست و چشمش ازرق است و ریشش دو شاخ است و دهنش بدبو است ، و ناخنهای بر کشته دارد ، و لشکرش هزار هزار و ششصد هزار خواهد بود .

و در کتاب اکمال الدین حدیثی مذکور است که مضمون مختصری از آن این است که دجال در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متولد

شد و حضرت رسول ﷺ سه نوبت با جماعتی از صحابه بخانه آن ملعون رفت و فرمود که : اقرار بوحدانیت خدا و رسالت من بیاور پس آن ملعون ابا نمود و راضی نشد تا آخر آن حضرت کلامی ادا فرمود که مضمون بعضی از آن این است که هیچ پیغمبری نیامده مگر آنکه امت خود را از جمال ترسانیده و خدای عز و جلّ وجود او را بتاخیر انداخت تا بزمان شما پس هر گاه از جمال خروج نماید و دعوی خدائی کند و امر او بر شما مشتبه شود پس او را بشناسید و بدانید که خدای شما يك چشم نیست و چون خروج نماید سوار خواهد شد بر خری که میان دو گوشش مقدار نلت فرسخی باشد و اکثر تابعانش یهودان و زنان و صحرا نشینان خواهند بود.

دابة الارض

اگر پرسند که : از دابة الارض که پرورد گار در قرآن ذکر آن نموده و در سوره نمل فرموده که : و اذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض :-

بگو که : از بعضی از خطبه های حضرت امیر المؤمنین عليه السلام مستفاد میشود که دابة الارض بعد از دجال در پیش صفا ظاهر میشود و با وی خاتم سلیمانست ، و عصای موسی ، پس میگذارد خاتم را بر روی هر مؤمن پس در آن نقش میندد که : هذا مؤمن حقاً ، و میگذارد خاتم را بر روی هر کافر پس نقش میندد در آن : هذا كافر حقاً ، تا آنکه مؤمن ندا میکند کافرا و میگوید : وای بر تو ای کافر ، و کافر ندا میکند مؤمن را و میگوید : طوبى لك يا مؤمن خوشا حال تو ای مؤمن ؛ کاشکی امروز

من مثل تو میبودم و مانند تو سعادت عظیم مییافتم و بعد از آن دابّة الارض گردن خود را باذن پروردگار چنان بلند گرداند که هر که در میان مشرق و مغرب است او را ببیند و این صحبت بعد از آن خواهد شد که آفتاب از مغرب بیرون آید و درین هنگام توبه بر طرف شود و کسی را ایمان در آن وقت نفع ندهد مگر آنکه بیشتر ایمان آورده باشد.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام نقلست که فرمودند: که والله که دابّة الارض دم ندارد بلکه صاحب ریش است یعنی دابّة الارض از نوع انسانست نه از قسم باقی حیوانات، و در خطبۀ لؤلؤیّه که باز بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوب است مذکور است: که ظهور دابّة الارض چهار سال بعد از خروج یاجوج و ماجوج خواهد بود.

یاجوج و ماجوج

اگر پرسند از یاجوج و ماجوج که حقّ تعالی در قرآن ذکر نموده و فرموده که: **إِنَّ يَاجُوجَ وَمَاجُوجَ مَفْسُودُونَ فِي الْأَرْضِ**؛

بگو که: در بعضی از احادیث مذکور است که یاجوج طایفه است و ماجوج طایفه دیگر است، و هر یک از این دو طایفه چهارصد طایفه اند و یکی از ایشان نمیرد تا هزار فرزند خود را نبیند. مصراع: «نمیرد یکی تا نزاید هزار» و بسیاری ایشان بمرتبۀ ایست که چون از سدّ بیرون آیند اوّل ایشان در شام خواهد بود و آخر ایشان در خراسان و بهر چه رسند از فیل و شتر و خوک و وحش بخورند.

و از سلمان فارسی علیه الرحمة نقلست که: یاجوج و ماجوج سه

قسم اند ، يك قسم قامت ایشان بیست گز است و عرضشان ده گز ، و قسم دوم قامتشان صد گز است و عرضشان هفتاد گز ، و قسم سیم قامتشان بمقدار گوششانست يك گوش را بزر خود میاندازند و گوش دیگر را الحاف خود می سازند و در بعضی از خطبه های حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلام مذکور است که : قامتشان يك و جب است یا يك گز يك گوش را بزر خود میاندازند و يك گوش را لحاف خود میسازند ، و ریش ایشان بمقدار قامتشان است ، و دندانهای ایشان مانند کلنگ است ، و ایشان آب و گیاه زمین را میخورند و در زمین فساد مینمایند و بعد از آن حق تعالی مرغان را بر ایشان مسلط میسازد مانند اصحاب فیل و ایشان را هلاک میگرداند و چون بوی مردار ایشان باعث بدبوئی و تعفن زمین شود مرغان ایشان را از زمین برچیده در دریا اندازند .

و در کتاب اکمال الدین مذکور است که : یا جوج و ماجوج را کسوتی نمیباشد همگی برهنه اند و پروردگار از برای دفع سرما و گرما بعضی را پرداده ، و بعضی را کسوت موبوشانیده ، و پایهای ایشان برهنه است ، و دندانهای ایشان مثل دندانهای درندگانست ، و قوت ایشان ازدهاست ، که ابر از دریا برداشته برایشان بیارد ، و اگر در سالی ازدها بر ایشان کمتر باریده شود در میان ایشان قحط میشود ، و چون از زمینی بزیمینی بروند اهل آن زمین جلای وطن نمایند و ایشان را از خود دفع نتوانند نمود و کسی برایشان نظر نتواند کرد از نجاست و کراهت منظر و قبح هیأتی که با ایشان است ، نعوذ بالله .

اگر پرسند که : یا جوج و مأجوج از نسل کیستند ؟
 بگو که : عالم بر حقیقت این حال خدای متعال است .
 شیخ طبرسی در کتاب تفسیر از بعضی نقل نموده : که ایشان از اولاد
 یافث بن نوحند و یافث پدر ترك است .

و از بعضی نقل نموده : که ترك از نوع یا جوج و مأجوج است
 و چون سکندر سدّی بر روی یا جوج و مأجوج بست ترك در پیرون سدّ
 بماند و آن جماعتی از یا جوج و مأجوج که سدّ بر روی ایشان بسته شد
 بیست و يك طایفه بودند .

و از بعضی نقل نموده که ایشان فرزند آمدند .
 و در کتاب کلینی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست : که
 جمیع ناس فرزند آمدند مگر یا جوج و مأجوج که ایشان فرزند آدم
 نیستند .

معاد

اگر پرسند که : معاد چیست ؟
 بگو که : معاد اعتقاد کردنست بزنده شدن در قبر و احوال قبر و
 اعتقاد داشتن است بزنده شدن در روز حشر و بحساب و کتاب و نطق اعضاء
 و حوض و صراط و شفاعت و بهشت و دوزخ .
 سؤال قبر

اگر پرسند که : زنده شدن در قبر و عذاب و نعیم قبر چیست ؟
 بگو که : حق سبحانه و تعالی در قبر انسان را حیات و شعوری

میدهد که توان از وی سؤال کرد و تواند جواب گفت و تواند لذت و الم را ادراک نمود پس هر که جواب ملکی را بر وجه صواب دهد بنعمتهائی که ارحم الراحمین از برای ساکنان قبر مهیسا ساخته برسد و روزی از بهشت عنبر سرشت بر رویش بگشایند، و هر که ادای جواب بر وجه صواب نتواند نمود بدام گزند ما و عقرب و عذاب الهی گرفتار گردد، و دری از درهای دوزخ بر رویش بگشایند.

و ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب اعتقادات از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حدیثی نقل نموده: که مضمونش اینست که هر گسسه نوع است چون دوستان مطیع ما بمیرند ایشان را مرده میدهند بنعمت ابدی و چون دشمنان ما بمیرند بشارت میدهند ایشان را بعذاب ابدی و اما مؤمنان گناهکار چون بمیرند برایشان معلوم نشود که عاقبتشان چون است و در ترس و بیم و حزن بوده باشند و اما حق سبحانه و تعالی حال ایشان را با حال دشمنان ما مساوی نخواهد ساخت بلکه ایشان را بشفاعت ما از جهنم بیرون خواهد آورد و بعد از آن فرمودند که باید عمل نمائید و تکیه بر شفاعت مکنید و عقوبت را کوچک نشمارید زیرا که بعضی از گناهکاران هستند که شفاعت ما بایشان نمیرسد مگر بعد از عذاب سیصد سال و از روایات اهل بیت مستفاد میشود که خدا را در دنیا بهشتی است در جانب مغرب و دوزخیست در جانب مشرق و ازین بهشت و دوزخ درها بقبرها میگشایند و ارواح مؤمنان از میوه های این بهشت تا روز قیامت محفوظ و بهره مند میشوند و کفتار با آتش این دوزخ تا بزور قیامت معذب

خواهند بود.

فشار قبر

اگر پرسند که : فشاری که اهل قبور را واقع میشود مخصوص کیست ؟

بگو که : از روایات اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مستفاد میشود که کم کسیست که از فشار قبر نجات یابد . و روایت شده که حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فاطمه بنت اسد را که والده امیر المؤمنین است بسیار در دست میداشت و از برای اینکه حق تعالی عذاب قبر را از وی دفع نماید قمیص خود را کنفش ساخت و در قبرش پهلوی او خوابانید .

و از حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدند که کسی را که بردار کشند چگونه فشار می بیند ؟ آن حضرت فرمودند که : حق تعالی با در امر میفرماید که او را فشار دهد مانند فشار زمین ، و از روایات اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فهمیده میشود که بیشترین عذاب قبر از سخن چینی و بدخلقی و از بول اجتناب ناکردنست .

فایده جرید تین

اگر پرسند که : فایده جرید تین که با مؤمنان دفن میکنند چیست ؟

بگو که : از آثار رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه صلوات الله علیهم مستفاد میشود فایده جرید تین دفع عذاب قبر است بلکه از بعضی روایات فهمیده میشود که اگر جرید تین را با کافوری در قبر دفن نمایند باعث

تخفیف عذابش میشود .

اگر پرسند که: سبب اینکه جریدتین سنت پیغمبران شده چیست؟
 بگو که: از روایات اهل بیت مستفاد میشود که چون حضرت
 آدم علیه السلام از بهشت بزمین آمد و در روی زمین تنهاسر میبرد پس از تنهائی
 و بی انیسی شکایت کرد حق سبحانه و تعالی درخت نخل را آفرید که
 انیس او باشد پس حضرت آدم علیه السلام باوی انس میگرفت و چون وفات
 حضرت آدم نزدیک شد وصیت کرد که باوی جریده نخل را دفن نمایند که
 تا در قبر انیس وی باشد چنانچه در دنیا انیس وی بوده بنابراین وضع
 جریدتین سنت شده .

اگر پرسند که: با آنکه وضع جریدتین سنت پیغمبران است
 چونست که سنن بجا نمی آورند بلکه اگر مطلع شوند که کسی این
 عمل کرده او را آزار میکنند؟

بگو که: سنن بعضی اقرار دارند که جریدتین سنت است و
 حدیث در باب جریدتین در کتابهای ایشان نیز هست اما گفتند که چند
 چیز است که رافضیان آنرا شعار خود ساخته اند و اگر چه سنت است ما
 آنرا ترك میکنیم جریدتین و انگشتر بدست راست کردن و قبر را مسطح
 ساختن . ای عاقلان نظر کنید بر دین داری ایشان و ببیند که سنتهای
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بچه بهانه های باطل ترك میکنند و این طرفه است که
 می گویند که: ما از اهل سنتیم باین معنی که سنتهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

عمل میکنیم .

اگر پرسند که: آیا غیر جریدتین چیزی دیگر باشد که عذاب قبر دفع نماید؟-

بگو که: از بعضی از روایات اهل بیت علیهم السلام فهمیده میشود که اگر کسی از ظهر پنجشنبه تا ظهر جمعه بمیرد از عذاب قبر ایمن خواهد بود روایت شده که هر که مداومت بسوره زخرف نماید الله تعالی از او ایمن میسازد از فشار قبر و جانوران قبر، و همچنین روایت شده که خواندن سوره نساء در هر شب جمعه موجب نجات است از فشار قبر .

و در ارشاد دیلمی مذکور است که: مدفون در نجف اشرف از عذاب قبر ایمن است و این را از مشهورات شمرده

اگر پرسند که عذاب که مؤمن در قبر میکشد کفاره گناهان وی میشود یا نه؟-

بگو که: از روایات اهل بیت علیهم السلام مفهوم میشود که پروردگار مؤمن عاصی را بغمها و المها و مرضها مبتلا میسازد که تا کفاره گناهان وی شود و اگر بر وی بعضی از گناهان باقی بماند جان دادن را بر وی دشوار میسازد که تا کفاره گناهان باقی مانده وی شود، و اگر بسختی جان دادن نیز همه گناهان وی بر طرف نشود بعد از قبر وی را پاک میسازد که تا ظاهر و مطهر بمحشر در آید .

اگر پرسند که: آیا در ظلمت کدۀ قبر آدمی را انیسی و یاری میباشد؟-

بگو که: از آثار و اخبار اهل بیت معلوم میشود که در قبر مؤمن

مردی داخل میشود در بهترین هیاتی پس مؤمن از وی میپرسند که : تو کیستی که من نیکوتر از تو کسی ندیده‌ام ؟- پس در جواب میگوید که : من اعتقاد نیکو و عمل صالح توام، پس آن شخص در پیش مؤمن خواهد بود .

اگر پرسند که : که حال کافر چونست ؟-

بگو که : از روایات اهل البیت علیهم السلام فهمیده میشود که حق تعالی عمل و اعتقاد کافرا بصورت مردی بغایت قبیح منظر و بدهیات و بدبوی میسازد و در قبر وی در میآورد و دردی از دوزخ بر وی می‌گشاید و شیطان را قربن وی میسازد که تا او را بیازارد و نودونه مار بزرگ بر وی مسلط میسازد که تا او را بکزند .

اگر پرسند که : که دلیل بر زنده شدن در قبر و سؤال و عذاب قبر چیست ؟-

بگو که : دلیل بر این مدعا اجماع و اتفاق جمیع مسلمانان است و احادیثی که درین باب از حضرت رسول الله و ائمه معصومین علیهم السلام متواتر شده .

اگر پرسند که : ماوای ارواح مؤمنان بعد از مفارقت از بدن کجاست ؟-

بگو که از آثار و اخبار اهل البیت علیهم السلام مستفاد میشود که ماوای ارواح مؤمنین وادی السلام است که نجف و -والی نجف است .

اگر پرسند که : ماوای ارواح کفار کجاست ؟-

بگو که : ماوای ارواح کفار برهوت است که در حضرت موت که

در بیان هول قیامت بسیار است و از آن جمله درین آیه فی الجملة اشاره به هول و عظمت این روز شده: «يَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلَّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۱)» یعنی ای مردمان بترسید از خدا بدرستی که زلزله روز قیامت چیزی است عظیم. روزی که غافل میشود هر زن شیرده از طفل شیرخوار خود، و میگذارد هر زن باردار بار خود را، و می بیند مردمان را مست اما مست نیستند بلکه عذاب خدا سخت است.

ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب امالی نقل نموده که شخصی به حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت که: محاسن مبارکت زود سفید شد، حضرت در جواب فرمود که: سفید گردانیده است محاسن مرا چهار سوره قرآن هود و عمّ و واقعه و اذا الشمس كورت

حساب روز قیامت

اگر پرسند که: حساب چگونه است؟

بگو که: در روز قیامت حساب نعمتهای دنیا از بنده میگیرند. و علی بن ابراهیم از حضرت امام تاج باقر علیه الصلوٰة والسلام روایت نموده که در روز قیامت بنده گام از گام بر نمیدارد تا آنکه چهار چیز از وی بپرسند (۲). می پرسند که عمر را در چه سرف نموده؟ و بدن خود را در چه کار کهنه ساخته؟ و مال خود را از کجا کسب نموده و در چه خرج

(۱) - آیه اول دوم سوره مبارکه حج است.

(۲) - در بعضی نسخ «نپرسند».

کرده؟ - و میپرسند از محبت ما اهل بیت . و حق تعالی در چندین آیه خبر از حساب داده و از آن جمله در سوره غاشبه فرموده که : **إِنَّ الْبَيْنَا لِيَا بَهُمْ نَمَّ** **إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ** .

کتاب اعمال

اگر پرسند که : کتاب اعمال چگونه است؟ -

بگو که : هر که کتاب اعمالش را بدست راست دهند بهشتی است ؛ و حسابش را بزودی و آسانی میکنند ، و هر که کتابش را بدست چپ از عقب سر دهند دوزخی است ؛ و حسابش را بدشواری میکنند .

اگر پرسند که : دلیل بر این چیست؟ -

بگو که : دلیل بر این قول خدا و رسول خداست و حق تعالی در سوره انشقاق فرموده که : **فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ، فَسَوْفَ يَحْسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ، وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ، وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ، فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا ، وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا .**

نطق اعضا

اگر از نطق اعضا پرسند؟ -

بگو که : حق تعالی در کلام مجید ذکر فرموده و خبر داده که در روز قیامت اعضای عاصیان بنطق در آمده در حقیقتشان گواهی میدهند .

حوض کوثر

اگر چنانچه از حوض حضرت رسول الله ﷺ پرسند؟ -

بگو که : اعتقاد بحوض حضرت رسول ﷺ واجب است زیرا

که در این باب احادیث متواتر است و از حضرت رسول ﷺ روایت است که : من لم يؤمن بحوضي فلا آورده الله حوضي ؛ یعنی هر که ایسان بحوض من نیاورد خدا او را وارد حوض من نسازد ، و از آثارنامه ﷺ مفهوم میشود که حوض در صحرای محشر واقع است و از جمله احادیث این است که علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل نموده که در روز قیامت الله تعالی مردمان را در یک موضع بنجاه هزار سال بدارد و از شدت گرما عرقهای سخت از ایشان ریخته شود و نفسهای سخت بزنند و بعد از آن منادی الهی از پیش عرش حضرت خاتم الامیا را طلب نماید پس آن حضرت پیش از همه کس بیاید تا آنکه بحوضی رسد که طولش آن مقدار باشد که از مکه تا صنعاء که از بلاد یمن است پس در پیش حوض توقف نماید و حضرت رسول امیر المؤمنین علیه السلام را طلب نماید پس آن حضرت پیش آید و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بایستد پس مردمان را رخصت دهند که تا بگذرند پس جماعتی بکنار حوض آیند و جماعتی دیگر را برانند و نگذارند که خود را بحوض رسانند و چون حضرت رسالت بناه صلی الله علیه و آله و سلم جماعتی از گناهکاران شیعه را بیند که نمیگذارند که بکنار حوض آیند از روی مرحمت بگریه در آید و بگوید که : پروردگارا می بینم که شیعیان علی را بجانب دوزخ میبرند و نمیگذارند که بکنار حوض من آیند پس پروردگارا ملکی را بنزد حضرت رسول فرستد که بگوید : ای نخل شیعه علی را بتو بخشیدم بسبب دوستی تو و عترت تو ؛ پس ایشان بکنار حوض آیند و سعادت قرب اهل بیت علیهم السلام

فایز کردند .

و در چندین کتاب از کتابهای اهل سنت این حدیث مذکور است که حضرت رسالت بناه ﷺ فرمودند که : در روز قیامت جماعتی را از صحابه بینم که بجانب دوزخ میبرند و نمیگذارند که در پیش حوض بنزد من آیند پس من چون ایشان را با اینحال بینم بگویم که : پروردگارا این جماعت صحابه منند پس جواب گفته شود که : نمیدانی که ایشان بعد از تو چه کار کردند ؟! پس ایشان را بجانب دوزخ برند .

بر عاقل پوشیده نیست که کاری که صحابه بعد از وفات حضرت رسول ﷺ کردند که سبب محرومی ایشان از ورود حوض و باعث وصول بجهنم شد غصب خلافت حضرت امیر المؤمنین بود و عداوت باوی ، و حق تعالی در کلام مجید اشاره بمخالفت صحابه حضرت رسول ﷺ با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده و گفته که : **أفان مات أو قتل انقلبتم علی اعقابکم ؟!** یعنی آیا اگر رسول بمیرد یا کشته شود شما بعقب بر خواهید گردید ؟! و حضرت رسول نیز اشاره بمخالفت امت باوی نموده و مکرر بعضرت امیر فرموده : **انت منی بمنزلة هارون من موسى ؛** یعنی تو نزد من آن منزله داری که هارون نزد موسی داشت و درین کلام اشاره ایست باینکه چنانچه امت موسی از هارون برگشتند و گوساله پرستی اختیار نمودند همچنین امت من از تو برخوردارند گشت و در کتابهای سنن این حدیث مذکور است و سنن آنرا صحیح میدانند . و در کتابهای سنن نیز مذکور است که حضرت رسول ﷺ بعصرت علی بن ابیطالب علیه السلام

گفت که ستقدر بك امتی ؛ یعنی زود باشد که امت من با تو بیوفانی کنند .
 و این طرفه است که سنّیان در کتابهای خود روایت نموده اند که
 جماعتی از صحابه را از حوض حضرت رسالت پناه خواهند راند و بدوزخ
 خواهند برد و آن حضرت شفاعت ایشان نخواهد نمود و با این حال گفته اند
 که : جمیع صحابه عادلند و میباید کسی عیب ایشان نگوید و ایشان را لعن
 نکند و هر مخالفی که صحابه حضرت رسول را نموده اند در مقام عذر
 میگویند که ایشان اجتهاد کرده اند و این طرفه است که جایز دانسته اند که
 کسی از روی اجتهاد خلاف خدا و رسول کند و جایز ندانسته اند که کسی
 از روی اجتهاد سه بار را مخالفت کند .

اگر پرسند که : کونر که در قرآن مذکور است همین حوض
 است یا نه ؟

بگو که : بعضی گمان کرده اند که کونر همین حوض است اما آنچه
 از آثار اهل بیت علیهم السلام فهمیده میشود اینست که کونر نهری است در بهشت
 و آبش از شیر سفید تر است و آن نهر از تیر راست تر است و در کنار آن
 قلعه است از درّ و یاقوت .

میزان

اگر از میزان پرسند ؟

بگو که : میزان ترازو نیست که بدان نامه های اعمال بندگان را
 وزن مینمایند و بعضی گفته اند که : میزان کنایه از عدل پروردگار است .
 اگر پرسند که : دلیل بر وجود میزان چیست ؟

بگو که : دلیل بر وجود میزان قول خدا و رسول است و حق تعالی در سوره قارعه فرموده که : «فأما من نقلت موازينه فهو في عيشة راضية، وأما من خفت موازينه فأما هابدة» .
شفاعت

اگر از شفاعت پرسند :-

بگو که : اعتقاد بشفاعت حضرت رسالت پناه واجب است و روایات درین باب متواتر است و از حضرت رسول ﷺ روایت است که : من لم-
یؤمن بشفاعتی فلا أناله الله شفاعتی ؛ یعنی هر که بشفاعت من ایمان نیاورده
پس نرساند الله تعالی بوی شفاعت مرا . و از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام
روایت است که : من أنكر ثلاثة أشياء فليس من شيعتنا ؛ المعراج والمسألة
في القبر والشفاعة ؛ یعنی هر که منکر سه چیز شود از شیعه ما نیست رفتن
حضرت رسول بمعراج ، سؤال قبر ، و شفاعت .

و باز از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت است که :
شفاعتنا لاهل الكبائر من شيعتنا . و از حضرت رسول الله ﷺ نقل است
که : انما شفاعتی لاهل الكبائر من امتی . پس معلوم شد که شفاعت از برای
اهل کبایر است اما بشرطی که بی توبه نمرده باشند و اما اهل صغایر
ببرکت نماز فرض و سنت و وضو و غسل جمعه و صوم و حج و غیر آن از
حسنات آمرزیده میشوند و احتیاج بشفاعت ندارند اما بشرطی که اصرار
بر صغایر نداشته باشند .

گناهان کبیره و صغیره و اصرار بر آن

اگر گویند که : اصرار بر صغایر چه معنی دارد ؟-

بگو که : معنی اش اینست که : صغیره کند و از کرده پشیمان نشود بلکه قصد داشته باشد که بار دیگر آن گناه را بکند و این اصرار باعث این میشود که صغیره کبیره شود . و حدیث است که : لا صغیره مع الاصرار ولا کبیره مع الاستغفار یعنی صغیره نمیباشد باصرار ، و کبیره نمیباشد با استغفار .

اگر پرسند که : شفاعت از برای هر فاعل کبیره واقع میشود یا نه؟ بگو که : شفاعت واقع میشود از برای کسی که دینش درست و پسندیده باشد و اعتقاد درست بجمیع گفته های خدا و رسول داشته باشد و بداند که نواب و عقاب حق است زیرا که حق تعالی در کلام مجید فرموده : ولا یشفعون إلا لمن ارتضى ، و تفسیر این آیه از حضرت امام رضا علیه التعمیه و الثنا واقع شده که : شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که دینش پسندیده باشد .

اگر پرسند که : غیر حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسی دیگر اهل شفاعت هست یا نه ؟-

بگو که : ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و مؤمنان همگی اهل شفاعت اند و نقلست که کمترین مؤمنان می کس را شفاعت مینماید . ای عزیز من باید از کبایر توبه کنی و خود را از چرک گناه و معصیت پاک سازی و تکیه بر شفاعت ننمایی چرا که آفات قیبر و محشر عظیم است و در کتاب امالی ابن بابویه حدیثی نقل شده که مضمونش اینست که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت که : بدرستی که بنده را از برای يك گناه از گناهانش در قیامت صد سال نگاه میدارند و

میبیند زنان و برادران خود را در بهشت و نمیگذارند که بوصول ایشان رسد و چون توان تکیه بر شفاعت کرد شاید که بعضی را بعد از دخول جهنم شفاعت نمایند و قبل ازین از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلام نقل شد که فرموده اند که: بعضی از گناهکاران هستند که شفاعت ما بایشان نمیرسد مگر بعد از آنکه ایشان را سیصد سال عذاب نمایند و دیگر ممکن است که چون بنده مکرر گناه کند دلش تیره شود و در وقت جان دادن شیطان باسانی از وی تقدایمان بر باید.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که: لا شفیع انجح من التوبۃ یعنی شفیع رستگار سازنده تر از توبه نیست.

اگر پرسند که: که گناه کبیره که احتیاج بتوبه یا شفاعت دارد و معلوم نیست که بطاعات و حسنات بخشیده شود و حق تعالی درین آیه بدان اشاره فرموده که: ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکتف عنکم میثقاتکم و ندخلکم مدخلا کریماء کدام است؟

بگو که: گناهان کبیره گناهی چند است که پروردگار فاعل آنرا با آتش جهنم وعده نموده و روایات مختلف در میان گناهان کبیره واقع شده پس اگر کسی خواهد که از جمیع گناهان کبیره اجتناب نماید باید که ازین گناهان دوری کند شرک بالله، و قتل نفس، و قذف محصنه، و اکل مال یتیم، و زنا، و فرار از معرکه جنگ در وقتی که در خدمت نبی یا امام یا نایب امام بوده باشد، و عقوق والدین، و لواطه، و سحر، و ربا، و قسم غموس، و

شهادت دروغ، و کذب بر خدا و رسول، و در دین بدعت نهادن، و با اولیای خدا محاربه کردن، و ربا، و شرب خمر، و کبر، و دزدی، و از دارالاسلام بدارالکفر رفتن، و از رحمت خدا ناامید شدن، و از عقوبت الهی ایمن شدن، و گوشت مرده خوردن، و خون خوردن، و گوشت خوک خوردن، و خوردن حیوانی که با سم بتان کشته باشند، و سحت، و قمار، و خیانت در بیت المال، و خیانت در کیل و وزن، و اعانت ظالمان کردن، و حق مردمان را با قدرت نگاه داشتن و ادا نمودن، و اسراف و تبذیر، و خیانت نمودن، و بملاهی مشغول شدن مثل خوانندگی و ساز و نقاره و دف و نی و غیر آن از آلات غنا، و ترک نماز، و ترک روزه، و ترک زکوة، و ترک حج، و نقض عهد، و قطع رحم، و اصرار بر گناهان صغیره داشتن.

حقیقت توبه

اگر پرسند که : حقیقت توبه چیست ؟

بگو که : توبه آنستکه از گناهان پشیمان شوی و عزم کنی که دیگر پیرامون آن نگردی و اگر حق الله باشد و قضا داشته باشد مثل نماز و روزه بکردن قضا مشغول شوی و اگر چنانچه حق الناس بوده باشد سعی نمائی و حقهای مالی ایشان را و پس دهی، و اگر مفلس باشی و قدرت بر ادای آن نداشته باشی از ایشان حلالی طلب نمائی، و اگر حلال نکنند عزم نمائی که هر گاه بهم رساننی حق ایشان را بدهی، و اگر چنانچه حق جماعتی در ذمه داشته باشی و ایشان را شناسی و شهر و منزل ایشان را ندانی حق ایشان را تصدق نمائی، و اگر چنانچه مردمان را بچشم و زبان

ودست و بارنجانیده باشی ایشان را از خود راضی نمایی، و اگر زنده نباشند از برای ایشان استغفار کنی و از حق تعالی آمرزش طلب نمایی.

صراط

اگر از صراط پرسند؟

بگو که: از آثار و اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم میشود که صراط پل جهنم است مؤمنان باسانی از آن گذرند و حق تعالی در کلام مجید فرموده که: «وان منکم اِلا واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جحیماً» و از این آیه معلوم میشود که هیچکس نیست که وارد جهنم نشود اما متقیان نجات یافته بیرون میروند و اما ظالمان در جهنم میمانند زیرا که ترجمه اش اینست که نیست از شما کسی که وارد جهنم نشود پس نجات میدهیم از جهنم هر که را که متقی باشد و و امیدگذاریم ظالمان را در جهنم بزانودر آمده.

بهشت

اگر از بهشت پرسند؟

بگو که: وصف بهشت از حد بیرون است زیرا که مظهر وجود قادر بیچون است و پروردگار آیات بسیار در کلام مجید ذکر نموده و از آن جمله در سورة البقره گفته که: «و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار و كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل و اتوا به متشابهاً و لهم فیها ازواج مطهرة و هم فیها خالدون» و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که حصار بهشت يك خشتش

از طلاست و یکی از نقره و یکی از یاقوت و ملاطش (۱) مشکگ اذفر است و کنگره‌هایش از یاقوت سرخ و سبز و زرد است و درهای مختلف دارد، در رحمت از یاقوت سرخ است، و در صبر دری است کوچک یک تخته و از یاقوت سرخ است، و در شکر دو تخته است و از یاقوت سفید است و میان این دو تخته بانصد سال راه است، و این در را حضرت ذوالجلال ناطق و گویا میسازد و بآواز بلند میگوید که : خدا با اهل مرا نزد من آر، و در بلا دری است یک تخته از یاقوت زرد است و ازین در کم کسی داخل میشود؛ و اما از در اعظم صالحان که از اهل زهد و ورع اند داخل میشوند و چون از این در داخل بهشت شوند در کشتیهای یاقوت که مجدافشان (۲) از مر و ارید باشد نشسته با مالیک در کنار نهر جنة الماوی سیر میکنند و جنت عدن در وسط جنت واقع شده و حصارش از یاقوت سرخ است و ریگش مر و ارید است .

و از ابن عباس روایت است که جنت عدن را الله تعالی در روز جمعه آفریده و او را از همه خلق آسمان و زمین پنهان داشت و پنهان و پوشیده خواهد بود تا اهلش در آن داخل شوند .

و بدانکه روایت شده که در بهشت درختی است عظیم که یک برگش بر سر صد مرد سایه میاندازد و در جانب راست این درخت چشمه ایست که چون آدمی از آن چشمه شربتی بیاشامد دلش از آرایش حسد پاک شود و موهای بیکار از بدنش ریخته گردد و در جانب چپ درخت چشمه حیات است که چون در آنجا غسل کند حیات ابدی یابد و از دردها و مرضها و

(۱) - ملاط گلی را گویند که در زمین دو آجر را بان میگیرند .

(۲) - در منتهی الارب گفته : «مجداف بالکسر بیل کشتی ؛ مجدافه

یکی، و بدال مهمله لغتی است در تمامی معجمه » .

سرما و گرما ایمن گردد و بعد از آن ملك متعال ملائک را امر فرماید که دوستان مرا ببهشت برید و ایشان را باخلاق مدارید پس چون ملائک ایشان را بدر بهشت رسانند و حلقه بر در زند آواز حلقه بگوش هر حوری که از برای ایشان آفریده شده اند رسد پس خوشحال و شادمان شوند و چون حوریان دوستان خدا را ببینند تعجیب بجای آورند و اظهار شوق و اشتیاق نمایند و کریم متعال از برای دوستان خود کوشکها آفریده از در و یا قوت و زبرجد و سفوف از طلا و زر کوشکی راهز در دست و بر هر دری ملکی موکل است: فرشتگان از حر و دیبا با رنگهای مختلف بر بالای هم افتاده و چون دوستان خدا بمنزلهای خود داخل شوند تاج پادشاهی بر سرشان گذارند و بر هر يك از ایشان هفتاد حله از حله های بهشت بارنگهای مختلف بپوشانند و در زیر مسکنهای ایشان آبهار و ان باشد و هیچ مؤمنی نیست که او را بنگهای بسیار بانهرهای شراب و آب و شیر و عسل نباشد، و هر مؤمنی را هفتاد حوری میدهند و چهار زن از زنان دنیا و ساعتی با حوری میگذرانند و ساعتی با آدمی .

و از بزرگیهای دوستان خدا آنکه نقل شده : چون ملائک از جانب پروردگار بنزد دوستی از دوستان خدا آیند حاجبان و در بانان نگذارند که سرزده بعشرت خانه آن دوست خدا در آیند بلکه بعد از آنی که اذن و رخصت حاصل نمایند با توحیه و سلام آن دوست خدا را ملاقات کنند .

و روایت است که : کمترین اهل بهشت را پروردگار مقدار هزار ساله راه از بهشت میدهد و نظرش را پروردگار قوتی میدهد که اطراف مملکت خود را که هزار ساله راه است تواند دید .

درخت طوبی

طوبی درختی است که اصلش در خانه حضرت رسالت پناه است و هیچ مؤمنی نیست که شاخی از آن درخت در خانه اش نباشد و هر کس را هر چه بخاطر گذرد از انواع میوه‌ها و نعمتها آن شاخ طوبی از بهر وی حاضر سازد.

و روایت است که يك مرد را در بهشت اشتهای صدمرد میباشد و چون انواع نعمت‌ها تناول نماید و شراب طهور بر سرش بپاشند همگی هضم شود و از وی بول و غایط بهم نرسد بلکه از بدنش عرقی ترشح نماید از مشگ خوشبوی تر.

جهنم

اگر از جهنم پرسند :-

بگو که : جهنم مظهر قهر رب العزت است و چنانچه فضل الهی عظیم است قهر الهی نیز عظیم است و در کلام مجید آیات بسیار در بیان انواع عذابهای جهنم واقع شده و از آن جمله در سوره نساء فرموده که : «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّبُهُمْ نَاراً ، كَلِمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» .

و روایت شده که جهنم راهز از سال افر و ختنند تا آنکه سرخ شد و هزار سال دیگر افر و ختنند تا آنکه سیاه شد و الحال آتش آن سیاه و تیره است و زنجیری که از برای عامیان ساخته اند طولش هفتاد گزست و اگر حلقه از آن زنجیر بر کوههای دنیا گذارند بگدازد و طعام اهل جهنم که زقوم و ضریع است اگر

بوی قطره از آن بمشام اهل دنیا رسدهمگی از بوی بد آن هلاک شوند.
 ومختصری از کلام حضرت امام محمد باقر علیه السلام در صفت اهل جهنم
 آنکه: اهل جهنم در جهنم مانند سگان و گرگان از الم عذاب فریاد میکنند
 نه ایشان را می میرانند و نه تخفیفی در عذاب میدهند، همگی گرسنه و تشنه
 و کور و کورند، و جمله سیدروی و ذلیل و پشیمانند، زقوم میخورند و حمیم
 می آشامند و سگان جهنم ایشان را میدرنند و ملائک عذاب برایشان رحم
 نمیکنند، و اگر دعا کنند مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده
 نمیگردد اینست مختصری از احوال اهل جهنم اعوذ بالله من النار و أسأله الجنة.

بهشتی و دوزخی

اگر پرسند که: بهشتی کیست و دوزخی چه کس است؟
 بگو که: مشرکان و کافران و منافقان، بی دغدغه در جهنم مغلد
 خواهند بود زیرا که حق تعالی در کلام مجید خبر داده که ایشان در آتش
 جهنم مغلدند و کذب بر حق تعالی محال است و اجماع نیز برین شده پس
 اگر کسی اعتقاد کند که ایشان را نجات خواهد بود کافرست و مؤمنی که
 کبیره نکرده باشد یا توبه کرده باشد بی شبهه در بهشت مغلد خواهد بود
 بی آنکه او را بجهنم عذاب نمایند زیرا که عذاب مطیع و تائب قبیح است
 و اما کسانی که اعتقاد و اقرار بجمیع گفته های خدا و رسول داشته باشند
 و باین حال خود را بگناهان کبیره آلوده نموده باشند بشفاعت حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله امیدوار خواهند بود پس اگر شفاعت ایشان قبل
 از دخول جهنم واقع شود از جهنم رستگاری یافته بهشت داخل شوند، و

اگر بعد از دخول از جهنم ایشان را شفاعت کنند ایشان را در آن وقت از جهنم بیرون آورند و بهشت داخل سازند، و اگر چنانچه ایشان را شفاعت ننمایند بمقدار گناه عذاب کشند و آنگاه از جهنم نجات یافته بهشت داخل شوند.

خاتمه

در بیان مختصری از کیفیت نماز یومیه
و شرائط آن بر وجه احتیاط

بدانکه طهارت شرط نماز است و بی طهارت نماز صحیح نیست و طهارت اسم وضوست و غسل و تیمم.

اما وضو نیت در او واجب است و احتیاط آنست که قصدش از کردن وضو رفع حدث و مباح بودن نماز و اطاعت امر خدا باشد و باید که متصل بنیت رو را بشوید و شستن رو از رستنگاه موی سرست تا باین زنج و آنچه بر آن انگشت ابهام و انگشت میان بگردد و احتیاط آنست که آب را بر رستنگاه موی سر ریزد و دست را باین کشد و بشوید تا باین ذقن و بعد از آن احتیاط چنانست که از مرفق گرفته بشوید تا سر انگشتان و اگر انگشتر در دست داشته باشد آب بته آن برساند، و احتیاط آنست که اگر چرکی در بن ناخن مانده باشد آنرا پیش از وضو پاک نماید و همچنین در غسل، و بعد از آن دست چپ را بعنوانی که دست راست را شسته است بشوید، و بعد از آن بباقی مانده تری اندکی از پیش سر را مسح نماید و احتیاط آنست که کمتر از مقدار سه انگشت نباشد، و بعد از آن پشت پا را احتیاط آنست که از سر انگشتان تا بیخ ساق مسح نماید و بهتر آنست که پشت پا

را برهه کف دست مسح نماید و اگر جنب باشد یا حیض یا مستحاضه یا نفسا یادست برهیت گذاشته باشد بعد از آنی که بدنش بسبب مرگ سرد شده باشد و او را غسل نداده باشند باید که درین چند صورت غسل کند و نیت در غسل واجب است چنانچه در وضو واجب است و باید که متصل بنیت آب بر سر ریخته بشوید و احتیاط آنست که بعد از سرشستن جانب راست را بشوید و بعد از آن جانب چپ را بشوید و کفایت او را که نیت کرده یکبار بآبی فرو رود و اگر نبودن آب بایماری مانع وضو و غسل باشد واجب است که بعوض وضو و غسل تیمم کند و در تیمم نیز نیت واجب است و در نیت قصد چنین کند که تیمم میکنم از برای مباح شدن نماز واجب از برای فرمان برداری خدا و متصل بنیت دست بر خاک زده جبهه و دو جبین (۱) خود را از رستنگاه هوی سر تا طرف دماغ ببرد و کف مسح نماید و بعد از آن مسح کند پشت دست راست را بکف دست چپ و بعد از آن بکف دست راست پشت دست چپ را مسح نماید و اولی آن است که در تیمم بدل وضو و غسل هر دو دوبار دست بر خاک زند یکبار از برای مسح پیشانی و یکبار از برای مسح پشت دست، و بعد از آن واجب است که چون وقت نماز داخل شود رو بقبله کند با بدن و رخت پاک از نجاست مگر آن نجاستی که شارع از آن عفو فرموده باشد شروع در نماز نماید و اگر رخت و بدن بیول نجس شده باشد دوبار بشوید بلکه احتیاط آن است که هر نجاستی که باشد دوبار بشوید و چنانچه رخت باید که نجس نباشد باید

(۱) - در منتهی الارب گفته : «جبین کامیر يك سوی پیشانی و هما جبینان عن یمن الجبهة و شمالها» .

که مغضوب و ابریشم محض نباشد و از پوست و پشم و موی حیوانی که گوشت آن را نخورند نباشد الا خز خالص و سنجاب و احتیاط آن است که در پوست خز و سنجاب نیز نماز واقع نشود پس چون بابدن پاك و رخت نمازی متوجه قبله شود باید که پیش از نماز هجده فصل اذان و هفده فصل اقامت بجای آورد.

و مشهور میان علماء این است که اذان و اقامه هر دو سنت است و احتیاط آن است که اذان و اقامه را در هیچ نماز ترك ننمایند مگر آنکه دو نماز را در يك وقت بجای آورند که در این صورت بيك اذان و دو اقامه اكتفا میتوان نمود و اولی آن است که در کیفیت نماز اکتفا بنقل صورت نماز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام واقع شود.

بدانکه در خبر صحیح آمده که حماد بن عیسی گفت که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روزی بمن گفت که: ای حماد میدانای نماز کردن را؟ گفتم: یا سیدی من حفظ کرده ام کتابی را که حریر در نماز نوشته است پس فرمودند که: برخیز و نماز کن، پس برخاستم در پیش آن حضرت و متوجه قبله شدم و شروع در نماز کردم و رکوع و سجود بجای آوردم پس گفت که: ای حماد میدانای نماز کردن را؟ چه قبیح است که مردی شصت سال با هفتاد سال از عمرش گذرد و يك نماز تمام با حدودش نگذارد! حماد گفت که: ذلتی در نفس من بهم رسید و گفتم که: فدای تو شوم مرا تعلیم نماز کن، پس آن حضرت رو قبله کرد و پشت خود را راست نموده هر دو دست خود را گذاشت بر رانهای خود و انگشتان خود را بهم ضم نمود و دو قدم

را از هم جدا کرد تا آنکه فاصله میان دو قدم مقدار سه انگشت از هم
 گشاده بود و انگشتان پای خود را متوجه قبله ساخت با خشوع و شکستگی
 پس گفت : الله اکبر : پس آنگاه الحمد لله را با ترتیل بخواند و بعد از آن
 قل هو الله احد خواند : و بمقدار يك نفس صبر کرده راست بایستاد و ایستاده
 گفت که : الله اکبر، و بعد از آن رکوع کرد و کف را از زانوهای خود پر
 نمود و انگشتان را گشاده ساخت و زانوهای خود را بعقب بر گردانید تا
 آنکه پشتش آن چنان راست شد که اگر قطره آبی یا قطره روغنی بر آن
 هیچکس از جای خود حرکت نمیکرد و گردن خود را کشید و چشمها را
 بر هم گذاشت بعد از آن سه بار با ترتیل گفت که : سبحان ربی العظیم
 و بحمده، و بعد از آن پشت خود را راست نمود و چون درست بایستاد گفت :
 سمع الله لمن حمده، و بعد از آن الله اکبر گفت و دستهای خود را برداشت
 تا برابر روی خود بعد از آن بسجده رفت و دستهای خود را بر زمین
 گذاشت پیش از آنی که زانوها بر زمین رسد و چون سجده کرد سه بار
 گفت که : سبحان ربی الاعلی و بحمده، و چنان گشاده سجده کرد که هیچ
 عضو بعوض دیگر چسبیده نبود و سجده بر هشت استخوان کرد پیشانی
 و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پا و دماغ، و گذاشتن هفت
 عضو بر زمین فرض است، و گذاشتن دماغ بر زمین سنت است، و این را
 ارغام میگویند، و چون سر از سجده راست کرد گفت که : الله اکبر، و چون
 بر جانب چپ نشست و پشت قدم راست را بر کف پای چپ گذاشت گفت
 که : استغفر الله ربی و اتوب الیه، و بعد از آن نشسته الله اکبر گفت : و بسجده

دوم رفت و هیچ عضو خود را بعضو دیگر نجسبانید نه در رکوع و نه در سجود بلکه در هر دو حال گشاده بود و اعضا از هم جدا بودند و در ذراع خود را بر زمین بچسبانید پس دو رکعت نماز برین هیأت کرد و گفت که: یا حماد این چنین نماز کن و بهیچ طرف التفات مکن و بدستها و انگشتان خود بازی مکن و آب دهن مینداز نه بجانب راست و نه بجانب چپ و نه در برابر. بدانکه آنچه امام علیه السلام بجا آورده بعضی واجب است و بعضی سنت است.

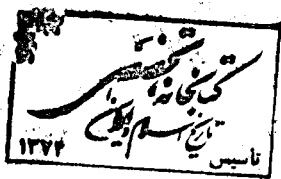
فرائض و سمن نماز

اما استقبال قبله و راست ایستادن و دست انداختن واجبست اما دست بران گذاشتن و انگشتان را بهم ضم نمودن سنت است و همچنین قدمها را از هم جدا کردن بمقدار سه انگشت و سر انگشتان را بجانب قبله نمودن سنت است و همچنین خشوع و شکستگی چنانچه بنده ذلیل در پیش ملک جلیل مینماید سنت است. اما الله اکبر واجب است و بتر کش عمد آوسه و نماز باطل میشود و اما نیت را حضرت امام علیه السلام بر زبان جاری نساختند زیرا که نیت زبانی نیست بلکه قصد است که بدل واقع میشود و اما خواندن حمد باجماع علماء فرض است و اگر کسی آنرا عمد آت ترک نماید البته نمازش باطل خواهد بود، و همچنین اگر يك کلمه آنرا از غیر مخرج ادا کند نمازش باطل است مگر آنکه زبانش نگردد و یاد نتواند گرفت، و اما تریل اگر بمعنی بیرون آوردن حرف است از مخرج، واجب است، و اگر بمعنی وقف کردن است در موضعی که باید کرد؛ سنت است. و اما سوره مثل: قل هو الله احد، یا غیر آن؛ در میان علماء خلاف است که آیا سنت است و یا واجب؛ و احتیاط آنست که ترک ننماید، و در قرائت

بلند خواندن واجب است در نماز صبح و دو رکعت اول نماز شام و خفتن و در باقی آهسته باید خواند مگر بسم الله را که احتیاط آنست که در دو رکعت اول ظهر و عصر بلند گفته شود، و اما ایستادن بعد از خواندن سوره بمقدار يك نفس ظاهراً واجب نیست ولیکن اولی آنست که ترك نشود، و گفتن الله اکبر پیش از رکوع مشهور اینست که سنت است، اما چون بعضی آنرا واجب دانسته اند و در اخبار صحیحه امر بدان واقع شده احتیاط آنست که ترك نشود، و احتیاط آنست که چون تکبیر بگوید دست بردارد تا برابر رو، زیرا که سید مرتضی علیه الرحمه دست برداشتن را در تکبیرها واجب دانسته و ائمه علیهم السلام در تکبیرات دست بر میداشته اند.

و اما رکوع فرض است و رکن نماز است و هر که آنرا عمداً یا سهواً ترك نماید یا زیاده کند نمازش باطل میشود، و مشهور در میان علما اینست که در رکوع آن مقدار کج شدن واجب است که دست بزانو رسد و اما کف را از زانو پر نمودن و انگشتان را گشاده ساختن و زانو را عقب بر گردانیدن و گردن کشیدن سنت است، و اما چشم بر هم گذاشتن در اثنای رکوع در میان علما مشهور نیست بلکه مشهور آنست که سنت است در حالت رکوع نظر در میان دو قدم نمودن، و در حال قیام نظر در موضع سجود نمودن، و در حالت نشستن نظر در کنار خود کردن، و در حال سجود نظر بطرف دماغ نمودن، بس می تواند بود که کسی عمل بمشهور نماید و در حال رکوع نظر در میان دو قدم کند، و میشود که عمل بدین حدیث نماید و در حال رکوع چشم را بر هم گذارد.

و اما گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده، ظاهر و مشهور اینست که یکبار واجبست و سه بار سنت است و احتیاط آنست که کمتر از سه بار



نگوید؛ و ظاهر و مشهور اینست که بجای این ذکر سه بار سبحان الله میتوان گفت و بعضی از علما هر ذکرى که باشد جایز دانسته اند، و اما سر از رکوع برداشتن و راست شدن واجبست .

و اما گفتن سمع الله لمن حمد در حالتى که ایستاده باشد سنت است و ایستاده تکبیر گفتن سنت است و همچنین در اثنای تکبیر دست بلند کردن سنت است .
 و اما سجده فرض است که اگر کسی يك سجده را عمدأ ترك نماید یا يك سجده زیاده سازد نمازش باطلست و اما اگر از روی فراموشی زیاد یا کم شود نماز باطل نمیشود، بلکه دو سجده سهو میکند، و اگر بعد از نماز بخاطرش رسد که يك سجده را فراموش نموده سجده را بجای می آورد با دو سجده سهو و اما دو سجده با هم رکن است که اگر کسی عمدأ یا سهوآ دو سجده را ترك نماید یا دو سجده را زیاده سازد نمازش باطلست ، و اما در وقت سجده کردن دست را پیش از زانو بر زمین رسانیدن سنت است، و قول در سبحان ربی الاعلی و بعد عمده مثل قول در ذکر رکوع است، و اما کشاده سجده نمودن و اعضاء را از هم جدا ساختن سنت است ، و مشهور در میان علما اینست که سجده بر هفت عضو کردن واجب است و سجده بر دماغ سنت است و بعضی از علماء سجده بر دماغ نیز واجب دانسته اند پس احتیاط آنست که ترك نشود و سر از سجده برداشتن و راست شدن واجب است و اما تکبیر گفتن و بجانب چپ نشستن و پشت پای راست را بر کف پای چپ گذاشتن سنت است، و همچنین استغفر الله ربی و اتوب الیه گفتن و تکبیر دوّم بجای آوردن سنت است، و مذکور شد که در وقت هر تکبیر دست را بلند ساختن تا برابر رو احتیاط است، و درین حدیث اگر چه

تصریح بشهد و سلام واقع نشده اما باید که بدانی که تشهد باجماع علما واجب است و در او خلافی نیست .

واما در سلام خلاف کرده اند بعضی آنرا واجب دانسته اند و بعضی سنت و احتیاط آنست که ترك سلام ننماید و اولی آنست که «السلام علینا وعلی عبا دالله الصالحین» را مقدم دارد بر «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» و احتیاط آنست که بیکی اکتفا ننماید و اگر امام باشد در سلام دو قصد مأمومین میکند و اگر مأموم باشد قصد امام و باقی مأمومین مینماید و اگر تنها نماز کند قصد ملائک و انبیا و رسل میتوان نمود و ازین حدیث حکم دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دانسته شد و اما جمیع احکام یک رکعت و دو رکعت آخر دانسته نشد اما در اکثر احکام مثل دو رکعت اول است و بدانکه در دو رکعت آخر بالحمد سوره نباید بخواند و بجای الحمد تسبیح می توان خواند و مشهور اینست که بجای الحمد بکبار «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» کافیه است اما احتیاط آنست که سه بار گفته شود . تمت التحفة و الحمد لله رب العالمین

طبع این کتاب و تصحیح طبع آن

شب جمعه بیستم ماه شعبان المعظم ۱۳۷۹ هجری

(مطابق ۲۹ بهمن ۱۳۳۸ شمسی)

پایان یافت

و السلام علی من اتبع الهدی

